

رمان تاریخی

اثر: لانتیاک

فتنه

ترجمه: ذبیح الله منصوری





استراتیجی پارک

نامه‌رسانی و کوچک‌سازی

نویسنده : (لانتیاگ) انگلیسی

رمان تاریخی

فتنه

مترجم :

ذبیح الله منصوری

■ زمان تاریخی

■ فتنه

- نویسنده : «لاتیاک» انگلیسی
- مترجم : ذبیح الله منصوری
- چاپ سوم / چاپ دوم انتشارات یادگار
- تاریخ انتشار: شهریور ۱۳۶۸
- تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
- چاپ: چاپخانه خورشید
- انتشارات یادگار، ناصرخسرو، کوچه امام جمعه

مقدمه هتر جم

الیزابت اول، ملکه انگلستان در سال ۱۵۳۳ میلادی در شهر (گرینویچ) که بمناسبت مرکز رصدخانه بودن خیلی معروف است متولد شد و در سن بیست و پنج سالگی بر تخت سلطنت انگلستان نشست و بعد از چهل و پنج سال سلطنت در سن هفتاد سالگی از دنیا رفت.

الیزابت اول، دختر هانری هشتم پادشاه انگلستان بود که اعمال ناصواب او در تاریخ انگلستان و اروپا معروف است و الیزابت اول قسمتی از اعمال نابجا را که نبایستی بگند از پدر بعیراث برد. ولی در سیاست زنی با اراده وجدی بود و چون به مذهب پروتستانی معروف به (انگلیکانیسم) اعتقاد صمیمی داشت آن مذهب را در انگلستان رواج داد و امروز هم مذهب اکثر مردم انگلستان همان کیش است. بعضی از مورخین اروپائی از جمله (الکساندر دوما) ی فرانسوی او را زنی بی رحم دانسته اند که هر گز دارای بخشایش نمی شد و (الکساندر دوما) مینویسد که الیزابت اول چون زنی رشت بود نمی توانست زنی زیبا مانند (ماری-

استوارت) ملکه اسکاتلند را ببیند و از فرط حسّد او را محکوم باعدام نمود و سرش را با تبر از پیکر جدا کردند. در دوره سلطنت الیزابت اول، بازرگانی انگلستان وسعت بهم رسانید و آن زن مهاجرت را به دنیای جدید (امریکا) تشویق کرد و هنر و ادب (ادبیات) را مورد حمایت قرار داد و چون مردم کشور هلاند علیه پادشاه اسپانیا که هلاند را اشغال کرده بود شوریدند الیزابت اول به مردم هلاند کمک نظامی کرد و آنها اسپانیائیها را از هلاند خارج نمودند.

اگر نویسنده این کتاب یک انگلیسی نبود ممکن است تصوّر کرد، انتقادهایی که در این کتاب از روش الیزابت شده مبنی بر غرض است اما (لانتیاک) نویسنده کتاب یک انگلیسی و هموطن الیزابت اول میباشد ولذا، بقاعده نمیتوان اورا مغرض دانست و چون متوجه است آنچه را که نقص و عیوب الیزابت اول میداند میگوید.

ذیبح الله منصوری

فصل اول

دختری که کسی او را دوست نمیداشت

دخترک سه ساله به محض این که پدر خود را میدید فرار میکرد و یک راست با صطیل میرفت و خود را نزدیک خواکها و اسبها میرسانید و آن وقت خدمه اصطبیل، که آن دختر را دوست نمیداشتند بانک میزدند از آن طرف نزو، اسب تورالگد میزند... از کنار مادیان دور شو، زبرا تو را گاز خواهد گرفت.

یکاهن نقطه‌ای که دختر کوچک خود را در آنجا راحت و در امان میدید همانا اصطبیل بود چون در کاخ سلطنتی هیچکس او را دوست نمیداشت و بیش از همه پدروش نسبت باو ابراز نفرت میکردوتا او را میدید دست را بلند مینمود و با اشاره‌ای تهدید آمیز میگفت ای حرامزاده... تو را هم خواهم کشت.

دخترک که بنام (الیزابت) خوانده میشد نمیدانست که معنای حرامزاده چیست ولی از ازّست پدر و صدای مهیب وهیکل قطور و شانه‌های بین او بسیار میترسید.

علوم است که وقتی یک پدر، هر روز، در حضور مردم دختر خود را بالحنی جدی حرامزاده خطاب کند و بگوید که او را هم بقتل خواهد سانید طرز و فتاردیگران با آن دختر کوچک که از چه قرار خواهد بود.

شی که همین دختر بدنیا آمد تمام سکته و خدمه کاخ سلطنتی از فریادهای موحش پدرش ترسیدند و لرزیدند زیرا پدر که پادشاه انگلستان بود فریاد میزد این دختر ازمن نیست و حرامزاده است در صورتی که پادشاه انگلستان دروغ میگفت و (الیزابت) براستی فرزند او محسوب میگردید و اگر در موقع طفولیت آن دختر، بعضی از درباریها تردیدی در نژاد و تبار الیزابت داشتند، وقتی کودک بزرگ شد، آثار قیافه و روچه بطرزی بر جسته نشان میداد که وی دختر پدرش هانری هشتم پادشاه انگلستان میباشد.

منتها چون هانری هشتم پادشاه انگلستان، و همچنین مردم انتظار داشتند که زوجه هانری هشتم یک پسر بزاید که و لیعهد کشور باشد لذا هانری هشتم از تولد آن دختر متغیر گردید خاصه آنکه اوراخیلی زشت دید. هنوز چهل دوز از تولد دختر نگذشته بود که صورتش پراز کل و مک شد ولی کل و مک در بعضی از قیافه‌ها، مشروط براینکه نواقص دیگر

وجود نداشته باشد تولید ملاحت و گیرندگی میکند اما قیافه دخترک را
زشت نر کرد چون الیزابت کوچک ، موهانی سرخ برنگ جیگری ، و
چشمها نمای سبز داشت و بوجود آمدن کک و مک ، در آن قیافه که فقط زنگهای
سبز چشمها و سرخ موها ، توجه بیننده را جلب میکرد ، یک نوع تضادی
نفرت انگیز تولید مینمود که بینندگان تا اورا میدیدند روی بر میگردانند
و هیچکس میل نمیکرد دخترک را در آغوش بگیرد و بیوسد حتی دایه‌ای
که برای شیردادن پرستاری از طفل استخدام شد میخترک علاقه نداشت
در صورتی که دایه‌ها ، نابز غریزه مادری که در هر زن شیرده هست ،
بکود کانیکه شیر میدهند علاوه‌مند میشوند .

دایه پیوسته از نهادن پستان خود دردهان دخترک میترسید و میگلت
این بچه با پک دندان بدنیآمده و دندان اوره پستان من فرمیرود .
وقتی که مادر الیزابت کوچک ، از جود زاییدن فارغ شد و فریادهای
ساممه خراش هانری هشتم ، که اورا متهم بخيانت میکرد قطع کردید ،
و بچه را شستند و قنداق کردند اورا بمادر عرضه داشتند و مادر قبل از اینکه
نظری بصورت لیختر بیندازد دست چپ اورا از نظر گذرانید که بینند آیا
شس انگشتی هست یا نه ؟ زیرا مادر (الیزابت) در دست چپ شش انگشت داشت
وانگاه گلوی طفل را معاينه نمود تماشاده کند آیا مثل خودوی
یک غده برجسته وسیاه رنگ ، زیر گلوی نوزاد هست یا خیر ؟

و چون از این دو علامت اثری در نوزاد نبید گفت خوب شد که شبیه
بن بدنی نیامد اما پس از مشاهده شمای (الیزابت) گفت چشمها او
کاملاً بچشمها من شباهت دارد .

چشمها سبز نوزاد شبیه ببدیدگان مادر بود و همانطور میدرخشد
و هنوز شیر میخورد که با همان چشمها سبز رنگ ، جدا شدن سررا از
پیکرها ، زیر تبر جlad تماشا میکرد .

دایه‌ای که برای پرستاری از (الیزابت) استخدام کرده بودند برای
پدر و مادری که الیزابت را بوجود آورده و مادر سطور آینده قدری راجع
با آنها صحبت خواهیم نمود ، مناسبت مخصوص داشت .

این دایه که زنی رومستائی بشمار میآمد از تماسای مراسم اعدام لذت میبرد
و هر وقت کسی را بوسیله تبر اعدام میکردند دایه ، در حالیکه الیزابت را در
آغوش داشت برای تماسای آن مراسم خود را بصف اول تماشایان میرسانید

وقتی خون مانند فواره از شریان های قطع شده محکوم جستن میگردید کنان آنرا ب طفل نشان میداده اورا و امیداشت که از تماسات آن منظره مغوف بخندد. یکروز دایه ایزابت طفل را در آغوش گرفت و بسیاستگاه برد. ایزابت در آن موقع تازه زبان میگشود و میتوانست بعضی از کلمات ساده را ادا نماید و وقتی مقابل بسیاستگاه رسیدند طفل دید که این دفعه یک زن را بسیاستگاه آوردند.

آن زن در نظر (ایزابت) آشنا آمد و دست کوچک خود را بطرف او دراز کرد و گفت مامان ... مامان ... و دایه طفل باونه بیزد که ساکت باشد و در عرض بادقت تماسا کند و طفل هم دید کان خود را بسیاستگاه دوخت و بدون اینکه احساس تأثیر و ترحمی نماید بچشم خود دید که جlad مادر اورا مقابل کنده ای که گردن محکومین را روی آن مینهادند نشاید.

مادر (ایزابت) سر را بطرف جlad بر گردانید و چیزی باو گفت اما طفل و دایه او نشینیدند که بین او و جlad چه گفت و شنودی رد و بدل گردید لیکن آنها می که اطراف آن زن بد بخت بودند نشینیدند که بجlad گفت (آقا، چون گردن من بازی است شما برای قطع گردن این گردن دچار ذمت نخواهید شد)

وبعد جlad تبر خود را بلند کرد و روی گردن بازیک آن زن فرود آورد و ایزابت این منظر را راهم دید.

منظور ما از ذکر این نکات فرعی این است که خوانندگان بدانند که ایزابت هنگام کوچکی درجه معیطی زندگی میگرد و اطراف این اوچه کسانی بودند و دایه طفل اینقدر شعور و عاطفه نداشت که آن بچهرا تماسای منظره اعدام مادرش نبرد.

جلاد انگلیسی که می باست سرزوجه هانری هشتم و مادر (ایزابت) را با تبر قطع کند از بیم اینکه دست را بخون آن زن نیالاید بیماری سختی را بهانه کرد و حاضر نشد و ظیفه جlad خویش را انجام بدهد و آنوقت حکومت انگلستان برای اعدام آن زن متولی بیک جlad فرانسوی که بر حسب تصادف آن زمان از لندن میگذشت گردید و جlad با اکراه حاضر شد که وظیفه همکار انگلیسی خویش را انجام بدهد.

برای اینکه جlad فرانسوی را اهل کنند که با اعدام زوجه هانری هشتم بیک کار تواب میگند سوابق اورا بر شرمند و خیانت های را که آن زن بهانری هشتم کرده بود جهت جlad فرانسوی شرح دادند بطوریکه جlad مزبور وقتی

که تبر خود را بالا می برد که روی گردن لاغر آن زن موسوم به (آن) فرود بیاورد تصور می کرد که عملش آنقدر نواب دارد که کوئی پیاده ریارت بیت المقدس رفته است.

هانزی هشتم پادشاه انگلستان که مردی بوالهوس بود و غریب هنگامی داشت بمحض اینکه مادر الیزابت را عقد کرد و چند هفته گذشت از کرده پشمیمان گردیدز بر (آن) مادر الیزابت نه فقط از زیباتی بسیار مند نبود بلکه از چشمها بیش گذشته زنی زشت بشمار می آمد و انگلیسی ها حیرت می کردند که هانزی هشتم در آن زن چه دیده که فریفته او شده و رضاخت داده که وی را بعد ازدواج در آورد بعد از یکماه که از عروسی هانزی هشتم با (آن) گذشت هانزی بنای بدرفتاری را باوری گذاشت ولی (آن) از بدرفتاری هانزی ملول نبود برای اینکه پنهان از شوهر سرگرمی های عدید داشت.

هانزی هشتم در بی فرستی می گشت که (آن) را از بین بیرون اطرافی دیگر نمیتوانست خود را از شر آن زن آسوده کند و بوجود آمدن (الیزابت) این فرست را بدست پادشاه انگلستان داد و بهمین جهت در حالیکه میدانست تمام دربار پهبا صدای اورامیشنوند (آن) را متهم می کرد که یک طفل حرام زاده بوجود آورده تا اینکه بتواند علیه آن زن اتخاذ دلیل کند و اورات سلیم داد گاه نماید.

(آن) بطوریکه اشاره کردیم مظہر تقوی نبود و بی شک خود هانزی هشتم هم در می بافت که زوجه اش بی خیانت می کند ولی در مردم (الیزابت) بطوریکه بعد آثار و راثت صوری و جسمانی، معنوی و روحانی تابت کرد، آن زن بشوهر ش خیانت نکرد.

معندها هانزی هشتم بالاخره (آن) را بکناء خیانت بشوهر تسلیم داد گاه کرد و سی و پنج نفر از شراف انگلستان که قضات آن داد گاه بودند بر حسب اشاره هانزی رأی باعدام (آن) دادند.

هنگامیکه (آن) را اعدام می کردند والیزابت کوچک ، در بغل دایه اش مظہر اعدام مادر را مینگر بست هانزی هشتم با معاشر و قه جدید خود در کاخ سلطنتی آججی سردمینو شید و گوشت روده گرم تناول می کرد ، و دستور داده بود بمحض اینکه سر از پیکر (آن) جدا شد پکدسته شمخال چی شمخالهای خود را خالی کنند تا او و مشوقة اش در کاخ سلطنتی در بابند که (آن) دیگر وجود ندارد.

وقتی شمخالها خالی شد و خبر از اعدام آن زن بد بخت داد هانزی هشتم

و مشوهه او (که بطور معتبر خود بگوییم که آن مشوهه هم در سال‌ها بعد گرفتار شد) نوشته آن) گردید و در سیاستگاه بقتل رسید) جام‌های آجورا بلند کردند و قاهقه خنده دیدند.

چنین بود پدری که ایزابت کوچک از نسل او بوجود آمد و اما مادرش (آن) علاوه بر تقاضی جسمانی که شرح آن گذشت از لحاظ روحی، گرفتار نوعی از جنون ارمنی بود که در تمام افراد خانواده او کم با بیش دیده میشد. آنون، بر اثر جنون مزبور، و خیالات سودایی همه کس را دشمن خود می‌پندشت و هر گز غریزه جنسی او تسلیک نمیکرد و وقتی ایزابت کوچک متولد گردید (آن) کوچکترین اعتنای بتریت او نکرد تا وقتی که (آن) زنده بود دخترک نزد دایه خویش بسرمیرد و بعد از مرگ (آن)، اورا پیرستاران مختلف سپردهند ولی هیچ وقت، پیرستارها از آن کودک بی‌مادر نگاهداری صحیح نمیکردند و لباسهای اورا نمی‌شستند و سرش را شانه نمیکردند و اغلب دیده میشد که ایزابت کوچک لباس وصله دار دو بردارد. بگاهه دولستان ایزابت خدمه اصطبیل بودند ولی آنها نمیتوانستند مثل بیک مادر، یا دایه‌دلوز، ازا او پیرستاری کنند و لباسش را بشویند و سرش را شانه‌زده حشرات را از گیسوان او دور نمایند، کواینکه وجود حشرات در گیسوان زنها، یاموی سرمه دارد آن عهد بیک واقعه‌غیرعادی نبود و تقریباً یکقرن قبل از آن تاریخ بشاهدت تواریخی که موجود است و مورخین موافق آنرا برشته تعبیر در آورده‌اند بعضی از بزرگان کشور که صاحب میلیونها نروت و هزارها نفر رعیت بودند حشره کش مخصوص داشتند و «وظیفه» رسمی آنها این بود که حشرات را از سرو جامه بزرگان دور نمایند.

ایزابت با کمال خدمه اصطبیل اسب سواری را طوری آموخت که در سه هفت سالگی میتوانست بدون کمک دیگران سوار اسب شود و چون در کودکی سواری را آموخته بود علاوه با اسب سواری، تا دوره کهولت در او باقی ماند.

ولی قبل از اینکه در سواری و بتاخت در آوردن اسبها ورزیده شود یکی از اقوام مادری ایزابت بهمایت کودک برشاست و داوطلب شد که که نگاهداری و تربیت اورا بر عهده بگیرد. نامه‌هایی که این زن راجع بالیزابت نوشته‌اینک موجود است و نشان میدهد که ایزابت کوچک حتی از دختران طبقات فقیر انگلستان بدتر زندگی میکرد و فاقد ضروری ترین احتیاجات زندگی بوده است.

دریکی از نامه‌ها ذن مزبور بنام خانم (کاترین-بریان) مینویسد: این شاهزاده‌خانم کوچک با اینکه دختر پادشاه انگلستان است نه پیراهن دارد و نه جوراب، و نه کفش و نه نیم تنه و دامن، و شبها مجبور است بالباس کهنه‌ای که روز میپوشد بخواهد واگر باور نمیکنید، خود بیاید و اورا ببینید.

عاقبت برادر اصرار این خانم، پارلمان انگلستان که تا آن‌روز حاضر نبود که حقوقی برای الیزابت برقرار کند، زیرا پدرش میگفت که وی حلال زاده نیست و خود بدرهم کمکی بطفل کوچک نمیکرد، یک مستمری برای دخترک برقرار نمود.

این را باید بدانیم که هانری هشتم غیر از الیزابت فرزندانی دیگر هم پیدا کرد که از سایر زنهای او بوجود آمدند و این زنهارا بعداز مادر الیزابت گرفت و ما چون در اینجا قصد تاریخ نویسی نداریم نمی‌کوییم که وی با زنهای مزبورچه کرد ولی تمام آنهاگی که کلیات تاریخ را در نظر دارند میدانند که هانری هشتم پادشاه انگلستان چندنفر از زوجات خود را مانند مادر الیزابت درسیاستگاه بقتل رسانید.

چون هانری هشتم زنهای عدیده گرفت، الیزابت در دوره کودکی زن بدرهای متعدد پیدا کرد که یکی از آنها شاهزاده‌خانم کلو (بروزن زده یا صله - مترجم) بود یکی از وزرا ای هانری هشتم وسیله ازدواج شاهزاده خانم (کلو) با هانری هشتم شد و بالمان رفت و از آنجا عکسی از شاهزاده خانم مزبور که آلمانی بود آورد و بهانری ارائه داد.

هانری از آن عکس خوش‌آمد و تصمیم گرفت که با شاهزاده خانم مزبور ازدواج نماید ولی غافل از این بود که عکس شاهزاده‌خانم که باونشان داده شده بقول امروزیها، مورد (رتوه) قرار گرفته و شاهزاده خانم بزیانی عکس خود نیست.

بعداز اینکه وزیر هانری هشتم مذاکرات مربوط بازدواج را تمام کرد و شاهزاده خانم (کلو) از آلمان با انگلستان آمد و چشم هانری هشتم با او امداد از فرط نفرت لرزید در شب عروسی رجال درباری اطراف هانری هشتم را گرفتند و باو تبریک گفتند و هانری هشتم از دور عروس جدید را بدرباری‌نشان داد و گفت آقایان من شمار احکم قرار میدهم و میرسم که آبا شایسته است برای ازدواج با این ذن بن تبریک بگوئید... شما امشب بجای تبریک باید مرأ تسلیت بدھید زیرا برادر ازدواج با این ذن زشت که بیک

مادیان اسپانیانی بیش از یک‌هزار شباهت دارد عز ادار شده‌ام.
هانری هشتم زیادهم اغراق نمی‌گفت و شاهزاده خانم (کلو) خیلی زشت بود و قیافه سفید متمایل بزردی وی که هیچ‌گونه نمک نداشت بیننده را مشتر می‌گرد.

بر طبق رسوم دربار انگلستان اول عروس را بخوابگاه هدایت کردند و خانمهای ندبیمه لباس اورا کنند و لباس شبرا بر روی بوشانیدند و اوراروی بستر خوابانیدند تا داماد بیاید ولی هانری هشتم از هر بهانه و فرستی استفاده می‌گرد که دیرتر بطرف خوابگاه برود و وقتی وارد خوابگاه شد عروس خود گفت خانم امشب ما بقدرتی از حضور در مجلس جشن خسته شده‌ایم که هر چه زودتر بخواهیم بهتر است و این را گفت و در حضور خانمهای ندبیمه که منتظر بودند که هانری هشتم آنها اجازه مرخصی بدهد و آنگاه از اطاق خارج شوند از درب دیگر بیرون رفت و شاهزاده خانم (کلو) هم که اعصابی بطیخی التاثر داشت از این واقعه حیرت نکرد و روز بعد بندهای خود گفت تصور می‌کنم که شوهر من می‌گردد اجتماعی نیست و زندگی خانوادگی را دوست نمیدارد.

یک‌ماه بعد هانری هشتم فرستی برای گرفتن انتقام از وزیر خودش که باعث صورت گرفتن آن عروسی گردیده بود بدست آورد وی را که بنام (طوماس - کرومول) خوانده می‌شد (با کرومول معروف که در انگلستان انقلاب کرد اشتباہ نشود) بسیاستگاه فرستاد و سرش را با تیر قطع نمود.

حتی الیابت که در آن موقع قدری بزرگ شده بود از زن پدر خوش نفرت داشت و می‌گفت من هر وقت این زن را با تصاویر ملکه‌های سابق انگلستان که عکشان در کالریهای کاخ سلطنتی نهست مقایسه می‌کنم احساس مینمایم که اینکن خدمتکار است و از صحیح تاشام کاری ندارد جزاً اینکه سوزن نخ گند، و دوزن دگنی نماید و هر وقت از دوزن دگنی فارغ گردیدند این خورد.

بالاخره یک‌روز هانری هشتم بزنش گفت برای اینکه آنها بطور دوسته از هم جدا شوند بهتر اینکه نزد مدعا العموم بروند و حکم طلاق را که آماده است امضاء کند و فوراً بالمان بر گردد و دیگر قدم با انگلستان نگذارد و در هوض سالی ۴ هزار لیره مستمری بگیرد.

آن‌هنم از بیم آنکه دچار تیر جلا نشود این دستور را اجرا کرد و بالمان مراجعت نمود و هنوز دوهفته از عزیمت‌نش نگذشته بود که هانری ذنی تازه‌را که پنجمین زن او بشمار می‌آمد بجای وی نشانید.

مادر زن جدید الیابت بنام (کاترین هوارد) وقتی زن هانری گردید

از جمله دوشیزگی عاری بود در صورتیکه علی الرسم دوشیزه بشار می‌آمد هازری هشتم مجنوب نشاط آنون و شوخيهای او شده بود و معروف است که وقتی در یکی از میها نیهاب کاترین نزدیک گردید و گفت خانم آبا حاضر هستید که زن من بشوید آنون قاهقه خندید و کمه های لباس خود را گشود و حتی هازری از این حرکت غیرمنتظره حیرت کرد اما (کاترین) توانست بوی ثابت نماید که چون هر گز تصور نمیکرد که پیشنهاد ها زری چدی باشد و خیال می نمود که او شوخي میکند خواست در مقابل یك شوخي ، شوخي دیگر گردد باشد . کاترین را تمام اطفال ها زری هشتم و از جمله الیزابت دوست میداشتند زیر انشاط طبیعی آن زن اورا با اطفال بیش از بزرگان نزدیک میکردو الیزابت در خاطرات خود مینویسد که من هر گز از بازی کردن با زن بدر خود سیر نمیشدم و او میتوانست ساعتها عده کثیری از اطفال را اطراف خود جمع و همه را مشغول نماید بدون اینکه بکی از آنها احساس کسالت کند .

بواسطه محبوبیت فراوانی که این زن نزد اطفال شوهر خود داشت بچه ها داوطلبانه خود را شریک جنایات او میکردند و هر وقت (کاترین) با یکی از عشاق خود پنهان از شوهر خلوت میکرد الیزابت در باعث یاخارج از باعث به نگهبانی میایستاد و بمحض اینکه خطیری بروز مینمود با هلام مرموذ زن بدر خویش را مطلع میکرد که وی عاشق خود را ناپدید نماید .

هازری هشتم تامدی نمیدانست که زوجه اش با خیانت میکند و تصویر میکرد وی همانکو : « که نشاط فطری دارد زنی عقب و وفادار است ولی وقتی جاسوسان او بالآخره برآز کاترین بی بردند و وی را از خیانت زن مستحضر کردند بغایت خشمگین شد و دستور داد که کاترین را توقيف و محاکمه کنند .

و چون جاسوسان خبر داده بودند که الیزابت بیش از دیگران از اسرار خیانت (کاترین) آگاه میباشد هازری هشتم قضات را مجاز نمود که دخترش الیزابت را مورد تحقیق قرار بدهند و قضات بکروز الیزابت را مورد تحقیق قرار دادند ولی کوچکترین اطلاعی نتوانستند از او کسب کنند و الیزابت در مقابل تمام سئوالها ، متول بقریب و کودکی خود گردید و مثلًا وقتی ازاو می بر سیدند که تو مدت دو ساعت مقابل باعچه میکردن و چرا در آنجا دو ساعت ممکن شد میگفت که بازی میکردم و کدام قاضی است که بتوانند طفلی را وادارد که اعتراف کنند دو ساعت مشغول بازی نبوده است . این توداری الیزابت ، که او لین نموده آن در زمان کودکی بمناسبت

محاکمه زن پدروش آشکار شد بعد از خیلی بکارش آمد و هنگامیکه ملکه انگلستان گردید از این صفت استفاده های زیاد کرد.

بالاخره (کاترین) هم گرفتار سرنوشت سایر زن های هانزی هشتم شد و داد کاه بجزم خیانت بشوهر اورا محاکوم بااعدام نمود و سر (کاترین) بوسیله تبر جlad از پیکر جدا شد و هنوز خون او خشک نگردیده بود که هانزی هشتم زنی دیگر اختیار کرد والیزابت کوچک دارای زن پدری دیگر گردید. گفتیم که تریست الیزابت کوچک را بخانم (کاترین- بریان) که یکی از اقوام مادری او بود سپرده نداورد در رجه اول در صدد برآمد که وسایل مادی زندگی الیزابت را فراهم نماید و باو که دختریک پادشاه بود لباس های تمیز پیوشاند و غذای خوب بمو بخوراند وقتی دخترک از ژولیدگی و کنافت بیرون آمد و آبی زیر بوسیلت الیزابت جا گرفت خانم (کاترین- بریان) در صدد افتاد که الیزابت را با سواد و تحصیل کرده نماید و چند نفر معلم از بین مردان سالخورده برای او انتخاب کرد و با آنها سپرد تاریخ و چهارافیا و ادبیات را پیشتر باو یاموزند. الیزابت با هوش و استعدادی که سبب حیرت معلمین وی میگردید علوم متعدد را فرا میگرفت تا اینکه بسن یازده سالگی رسید و در این موقع ناگهان تغییری در وضع جسمانی و روحانی (الیزابت) بوجود آمد.

پوست صورت او که خشک و پراز کلک مک بود در این سن بقدرت بیج روشن شد ولکه های کلک مک بنسیبت زیاد زائل گردید و موهای سرخ الیزابت موجی پیدا کرد که وقتی آنها را شاهانه مینمود و در طرفین دوش میریخت تقریباً اورا زیباجلوه میداد مشروط براینکه کسانی خیلی نزدیک نشوند و عیوب قیافه او را بادقت از نزدیک نبینند.

هرچه الیزابت بزرگتر میشد، تغییر جسمی و روحی او بیشتر میگردید و از آن پس الیزابت ساعتها مقابله آئینه میباشد و جمال خود را تمایش میگرد و آه میکشد.

دیگر الیزابت با صطبیل نمیرفت و هر وقت میخواست سواری کند اسب سفید و زیبائی را که زین و برک و دهانه زرین داشت برای او میآوردند و سواد میشد و در بار کهای اطراف لندن تاخت و تاز میگرد.

در سن دوازده سالگی الیزابت ناگهان متمایل بنهانی شد و از کاخ پیارک میرفت و در تقاطعی که گل فراوان بود مینشست و گاهی شاخه گلی را بشام نزدیک میگرد و می بوئید و هنگامیکه عطر گل وارد شامه او میشد

اعصاب الیزابت را مرتعش میکرد و آن را بعه معطر افکاری را برای او بوجود میآورد که تا آن زمان بخاطر ش نرسیده بود.

همینوقت الیزابت ذوق سراییدن شعر پیدا کرد و شروع بسرودن اشعاری دروصفت مشوق خیالی خود (اترلد) نمود (اترلد) بهلوانی بود از اهالی دانمارک که چهار صد سال قبل از آن تاریخ در رأس یکدسته از جنگجویان دانمارکی بوسیله چند کشتی بساحل انگلستان حملهور شده بود و میگفتند که چشمهاشی آبی و کیسوانی بلند و طلایی ، و بازویانی قوی و چهره‌ای سفید و نمکین داشته است.

(الیزابت) در اشعار خود میکوشید که بنفع مشوق خیالی خود از انجیل وافسانه‌های قدیم یونان که در ادبیات خوانده بود شاهد بیاورد و بنیروی توهمند اشعار خود قیافه و اندام اورام جسم میکرد و با او معاشه مینمود و این موضوع نشان میداد که غراز طبیعی در الیزابت پیداگردیده است .

امروز دخترهای دوازده ساله هنوز عروسک بازی میکنند ولی در آن دوره دختران دوازده ساله یکزن تقریباً کامل بشماره میامدند و پسران در سن سیزده و چهارده سالگی ازدواج میکردند و بنابر مقتصیات زمان همچیب نبود که در الیزابت غرائز طبیعی پیداگردد .

شهرت جمال و کمال الیزابت در این موقع بروزی در انگلستان و اسکاتلند (اسکاتلند که امروز یکی از ایالات انگلستان است آن زمان کشوری جداگانه و مستقل بود) پیچید و ولیعهد اسکاتلند که جوانی هفده ساله بود خواهان ازدواج با الیزابت شد .

الیزابت قبل از اینکه با این ازدواج موافقت کند درخواست کرد که عکسی از نامزدش برای او بفرستند که بداند قیافه و اندامش با مشوق خیالی وی (اترلد) شباهت دارد یا نه ؟

ومتقابلاً عکسی از خود برای ولیعهد اسکاتلند فرستاد ولی این عکس بوسیله نقاشی (رتوش) شده بود و در آن علام کث روحی صورت بنظر نمیرسید و دهان الیزابت شکلی ذیبا و کوچک داشت .

بعض اینکه ولیعهد اسکاتلند تصویر الیزابت را دید و دویست از اشعار او را پشت تصویر مزبور خواند طوری برای دیدن نامزد خود بیتاب شد که دستور داد بیدرنک وسائل سفر را فراهم نمایند که برآه بیفتند و خود را بالیزابت برسانند .

(الیزابت) هم بعداز دیدن تصویر ولیعهد (اسکاتلند) خواهان او شد

ولی گفت که طرز برخورد خویش را بانامزدش ، خودوی باید تعیین نماید .
الیزابت بدو دلیل میخواست که خود برنامه این ملاقات را تعیین نماید
اول اینکه برخورد وی با او یمهد جوان اسکاتلند جنبه و محیطی شاعر آن
داشته باشد و دوم اینکه در ملاقات اول ، نامزدش تواند بمقام صوری
او بی برد .

بر نامه‌ای که الیزابت برای برخورد بانامزد تدوین کرد از این قرار
بود که هنگام شب ، در نقطه‌ای از پارک سلطنتی ؛ در حالیکه مشعلها فضا را
روشن مینماید وی سوار بر اسب سفید درحالیکه جامه‌ای زیبا و جواهر نشان
پوشیده باستقبال عاشق خود برود و دسته گلی باو تقدیم نماید .

کلمه‌ای ایندسته را خود الیزابت انتخاب کرد که دارای روابعی لطیف
باشد چه وی تصور مینمود که عطر گل ، همانگونه که اعصاب اورا با هزار
در میآورد اعصاب عاشقش را نیز بار تعاش درخواهد آورد .

در ساعت مقرر الیزابت لباس پوشید و سوار بر اسب سفید خاصه شد
و دسته گل را بدست گرفت و درحالیکه عده‌ای از مشعلداران و یساولان
اطراف او بودند بطرف میعاد واقع در پارک سلطنتی برآء افتاد در آنموقع
الیزابت در روشنای مشعلها بر استی زیبای مینمود و وقتی از دور در روشنایی
مشعلها عاشق خود را دید قلب جوانش درون سینه بطبیش درآمد .

دو جوان بیکدیگر رسیدند و یمهد اسکاتلند که قلایاده شده بود نزدیک
آمد و مقابل الیزابت زانو بر زمین زد الیزابت روی اسب بدون اینکه پیاده
شود دست دراز کرد و عاشق خود را از زمین بلند نمود و آنگاه دسته گل را باو
دادولی عاشق بی‌ذوق که از سرزمین سرديزیر شمال انگلستان می‌آمد آن
کلمه‌ای مطر را به شام نرد و نبوید معهذاشکوه وزیبائی الیزابت طوری
اورا گرفت که خود را بکنار الیزابت وساید و دست اورا روی لبه‌ای خود
نهاد و مدتی نگاهداشت و اصرار کرد که باتفاق الیزابت بکاخ سلطنتی
برود یا اینکه الیزابت به محل سکونت او بیاید ولی تشریفات سلطنتی ، ادامه
ملاقات دو نامزد را در آتشب قدغن میکرد و در عوض اجازه میداد که صبح
روز دیگر ، باز آندو بیکدیگر را ملاقات نمایند .

الیزابت از ملاقات صبح روز دیگر خیلی میترسید برای اینکه وقتی
ولیمهد اسکاتلند در کاخ سلطنتی بمقامات او می‌آمد او نمیتوانست در اطاق
سوار بر اسب شود تا اینکه ولیمهد نتواند قیافه اورا را برو بیند و نمیتوانست
هنگام روز اطاقی تاریک بوجود بیاورد و مشعلهای را روشن نماید تا اینکه

نامزدش اورا در تاریکی مشاهده کند و متوجه نواقص جسمانی وی نگردد.
صبح روز بعد و لیمهد اسکاتلند که تا نزدیک صبح، از فرط التهاب
نتوانسته بود بخواهد با مینهایشکه مشوقة و نامزد خود را در روشنایی روز
ذیبات از شب بییند بکاخ سلطنتی آمد.

دختر جوان خود پرده های اطاق را طوری مقابله پنجه ها قرار داده
بود که صورتش در تاریکی قرار بگیرد ولی چشمهاش تیز بین جوان هفده ساله
که هنوز نور آن بر اثر ضفت پیری کم نشده بود آنچه را که نباید بییند دید و
متوجه شد که منظره شب گذشته، جز خواب و خیالی بیش نبوده و نامزد
او زیبائیست. با اینکه و لیمهد اسکاتلند برای رعایت ادب کوشید که مانند
شب گذشته نسبت بالیزابت ابراز علاقه کند مهندسا دختر تازه جوان که با هوش
بود متوجه شد که اظهارات نامزد او توأم با برودت است و رفتارش شبیه
بردری میباشد که با ورم داده اند تا اینکه با جبار بازنی مقازله نمایند.
شب قبل دور تار و لیمهد اسکاتلند حرارت و صمیمیتی وجود داشت که
هنگام روز از آن زائل گردیده بود.

اگر و لیمهد اسکاتلند از یك سرزمین سرد سیر نمی آمد و قدری احساس
وذوق داشت میتوانست بفهمد که نامزد او اگر از حیث جمال مورد بیمهوری
طبیعت قرار گرفته در عرض از حیث کمال برسیاری از دختران سلاطین اروپا
ترجیح دارد و بنخصوص صدای گرم و ملیح او نسبت زیاد جبران نقصان قیافه
را می نماید ولی و لیمهد جوان متوجه این نکات نمیشد و نمیتوانست که در
زیر حجاب قیافه ای فاقد زیبائی، قلبی آتشین را مشاهده کند که خواهان
او است.

(الیزابت) در آن ملاقات سعی نمود که با اطیفه های ادبی و پذیرایی
کرم، قلب پسر جوان را مجدوب کند و لیمهد اسکاتلند بظاهر مثل شب
گذشته خود را مفتون جلوه داد و قرار گذاشتند که هر آن روز باز یکدیگر
را ملاقات کنند.

ولی دیگر و لیمهد اسکاتلند حاضر بلاقات الیزابت نشد و پنهانی
بدون اینکه از نامزد خود خدا حافظی کند مراجعت کرد. این واقعه قلب دختر
نو جوان را خیلی مجروح کرد الیزابت که میدانست نسبت بدوروه کودکی
خویش خیلی فرق کرده انتظار نداشت که نامزدش بسازاین که در روشنایی
روز اورا دید اینقدر نسبت بموی بی اعتمایی کند که بدون خدا حافظی مانند
کسیکه از هفریتی فرار مینماید برود.

دختر جوان خود را بیشتر در خود توجه و محبت میدانست و میاندیشی که اگر زیاد زیباییست دیگران باید بزایای معنوی و رقت احساسات و قلب کرم و ذوق قابل تحسین او توجه کنند.

در این موقع یکی از صفات موروثی الیزابت، که سر سختی و پشتکار بدر بود دروی آشکار شد و دختر جوان تصمیم گرفت که هر طور شده خود را زیبایی باشد اگر دختر دیگری بجای الیزابت میبود، شاید از این واقعه طوری متاثر و ناامید میگردید که تا آخر عمر، از اجتماعات دوری میباشد و احساس اینکه معروف از مزایای طبیعی است، او را در وضعی مادرانه مسکنان قرار میداداما دختر جوان بجای اینکه مأبوس شود عزم کرد که نواقص صوری خود را رفع کند و از آنروز بعد از مقابله آینه دور نشد.

بدون تردید میتوان گفت که مبتکر فن آرایش بانوان در اروپا (الیزابت) بود چون هر وسیله و چیزی را برای زیبای کردن خود آزمایش نمود و فرمولها و اصولی که امروز در آرایشگاههای اروپا و آمریکا مورد استفاده قرار میگیرد چیزهایی است که (الیزابت) بنانهد.

یکی از ابداعات الیزابت برای زیبای کردن خود این بود، که در پوشیدن لباس، در دربار انگلستان، بلکه در اروپا انقلاب کرد، پیراهنهاي بلندرا دور انداشت و پیراهنهاي کوتاه پوشید تا آن موقع خانمهای اروپا پیراهنهاي بلند میپوشیدند که دنباله آن روی زمین کشیده بودند و یکنفر و گاهی دونفر میباشد از عقب دامن پیراهن آنها را بلند کنند تا اینکه بتوانند راه بروند ولی الیزابت که میدانست ساقهای زیبایی دارد و زیبایی آنها میتواند جبران نواقص صورت را بنا میکند و پیراهنهاي کوتاه پوشید.

محاج بتفصیل نمیباشد که وقتی الیزابت پکمر تبه، با پیراهن کوتاه از خانه خارج شد و در بیک مجلس ضیافت حضور به مر سانید چه در سوائی بزرگ در دربار انگلستان بوجود آمد و چگونه خانمهای جوان و پیر حیثیت زده اورا مینگریستند و بیخ گوش یکدیگر، نجومی میگردند، الیزابت زمزمه ها رامی شنید و نجومی هارا میدیدولی اعتناء نمیکرد و بعد ها وقتی بالا ستقلال ملکه انگلستان شد نیز در امور سیاسی همان عزم و سر سختی را نشان داد.

دومین اقلایی که الیزابت در دربار انگلستان کرد این بود که موی سر را رنک نمود. رنک کردن موی سر گرچه در مشرق زمین بین خانمهای رواج داشت ولی در انگلستان زنی موی سر را رنک نمیکرد و حتی خانمهای سالنفورده عقلشان نمیرسید که مسکن است بوسیله یک رنک سیاه شکل

کیسوان را تغییر بدھند (الیزابت) هفت‌ها مقابل آینه قیافه خود را تحت مطالعه قرارداد که ببیند موی سر را چگونه رنگ کند که باچشمها و صورت او تناسب داشته باشد و انواع رنگهار اروی موی عاریه امتحان کرد که ببیند اثر آن چه میشود، و هر مرتبه که موی عاریه را رنگ میکرد بر سر مینهاد که مشاهده کند، بچه شکل درمی‌آید.

امروز اینکار‌ها بنظر پیش با افتاده و عادی جلوه میکند چون آرایشگاههای امروز، وبخصوص سینما، مارا بتغییر رنگ موی سر مقتاد کرده، ولی باید چهارصد سال قبل، و محیط دربار انگلستان و اروپا آنروزرا بخاطر آورد تا فهمید که اینکارها در زندگی اجتماعی مردم چه انقلاب ناگهانی بشمار می‌آمد.

از بس این دختر کوشید تا اینکه خود را زیبا کند بالاخره موفق گردید و طوری در فن آرایش استاد شد که در سن جوانی وقتی در مجلسی حضور بهم میرسانید خانمهای زیبار امتحان الشاعر قرار میداد و در قبال شخصیت او از جلوه میافتادند.

خانمهای دیگر که فن آرایش را مطابق اسلوب قدیم میدانستند واژ رموز (الیزابت) اطلاع نداشتند در صدد برآمدند که از او تقليد کنند ولی آنها فقط ظواهر را میدیدند و متوجه نبودند که (الیزابت) بقول امروز با رعایت اصول علمی صورت خود را میآراید و متوجه است که سایه و روشنایی آرایشها در صورت اوچه اثری میکند و هر آرایش چگونه باید باموهای سر و گوش و بینی و زنخ و چشم و دهان او تناسب داشته باشد.

وقتی (الیزابت) از آرایش خود فارغ میشد بنهایی بطرف سواحل رودخانه تایمیس میرفت و در آنجا بازی جدیدی را اختراع کرده بود که بدان مشغول میگردید.

این بازی چنین بود که بوسیله یک چوب کوچک و بهن بطرف ملاحانی که سوار زورق از رودخانه تایمیس عبور میکردند گل میپرائید و گاهی که در آب می‌افتد ملاحان از زورق، در آب میپر بدنند و گلها را روی آب می‌گرفتند.

بزودی الیزابت در بین ملاحان رود تایمیس دوستان فراوان پیدا کرد که از صمیم قلب آن دختر جوان و باشاط را دوست میداشتند و در تمام طول رودخانه تایمیس الیزابت برای ملاحان یک نوع فرشته شدوذ بیانی و جوانی او و معجب‌بیش می‌افزود.

ولی رودخانه‌تیمس که دارای یک مصب بزرگ است و سفاین از اطراف جهان می‌آیند و در مصب آن لشکر میاندازند، فقط محل عبور ملاحان انگلیسی نبود بلکه ملاحان سایر ملل و از جمله ملاحان سفاین دزدان دریائی نیز از آن رودخانه عبور می‌کردند یکروز که الیزابت بنا بر عادت کنار رودخانه تیمس گردش می‌کردند که یک قایق که وسیله یک ملاح رانده می‌شد از رود مز بوره بور مینماید و چون دید که آن ملاح اورا می‌گرد بوسیله چوبی که در دست داشت یک گل بطرف او پرتاب کرد و غافل از این بود که ملاح مز بور انگلیسی نیست و جزو ملاحان عادی بشمار نمی‌آید.

آنمرد یک دزد دریائی محسوب می‌شد و در یکی از سفاین قاطع الطريق دریائی که در مصب رود، لشکر انداخته بود خدمت می‌کرد و آنروز بعد از نوشیدن مقداری زیاد شراب، در قایق نشست و روی تیمس بحر کت در آمد اگر (الیزابت) بطرف او گل پرتاب نمی‌کرد او راه خویش ادامه میداد و میرفت اما وقتی این حرکت را دید مشتبه شد و تصور نمود دختر جوانی که کنار رودخانه می‌بیند خواهان اوست، و با چند ضرب پارو، خود را بکنار رودخانه رسانید.

الیزابت که در بین ملاحان انگلیسی معروفیت و معبویت داشت از این حرکت حیرت نکرد و نزد یک شدن ملاح مز بور را مینگریست.

آنمرد قاطع الطريق و مت، وقتی دید ساحل رودخانه خلوت است و کسی اورا نمی‌بیند ناگهان خود را بالیزابت رسانید و آنوقت واقعه‌ای اتفاق افتاد که نمی‌باشد اتفاق یقند و بر اثر آن واقعه الیزابت که سیزده ساله بود، برای اولین بار، آنچه را که دوشیز گان در شب عروسی ادرارک مینمایند فهمید و چون وقوع حادثه، وضعی دیگر داشت، بسیار متنفر شد و از آن پس، دیگر کنار رودخانه تیمس نرفت و تادوش بتوانست آسوده بخوابد و تایکه‌پته هر دفعه که مردی را میدید ارغوانی می‌گردید.

ولی بعد از چند ماه که تلغی آنروز شوم از ذائقه دختر جوان زائل گردید باز گل بازی را از سر گرفت و بوسیله چوبی مستطیح، گل را بطرف دیگر ان پرتاب می‌کرد عیب این بازی در این بود که چوب، بعد از اینکه بگل می‌خورد، آنرا پرمرده مینمود و لطافت‌ش از بین میرفت و دوشیزه جوان که در اینکار، ذوقی بسزا داشت بجای یک چوب مستطیح، دستور داد چوبی برای او بسازند که تور داشته باشد تا وقتی آن تور، بگل می‌خورد سبب پژمردگی لاله‌ها نگردد.

-ر فعل زمستان که گل وجود نداشت الیزابت جوان ، بوسیله تورمز بور که دسته ای هم بدان وصل کرده بودند ، گلهای پارچه ای (گلهای مصنوعی) را بطرف دوستان برتاب میکرد و یکروز زمستان ، درست معلوم نیست از طرف کدام مختصر ، گل مصنوعی مبدل بتوب شد و در نتیجه بازی تنیس که امروز عمومی گردیده بوجود آمد .

بنابر این تنیس بازها باید ممنون الیزابت باشند که مبتکر این بازی گردید و هنوز سلطنت الیزابت بنیمه نرسیده بود که در حضور اوسماقهای تنیس ترتیب می‌دادند و بیهودین بازی کننده از طرف / اوی ، جایزه اعطاء میکردند .

درموزه ملی انگلستان ، امروز تابلوی وجود دارد که یک میدان مسابقه تنیس را نشان میدهد والیزابت ملکه آنکشور در یکطرف میدان در غرفه ای نشسته ، بازی مزبور را تماشا میکند و برای اینکه توپهای تنیس هنگام بازی بطرف غرفه سلطنتی نزود و به الیزابت نخورد ، جلوی غرفه او یک تور آهنی کشیده اند .

این تابلو ، در زمان خود الیزابت ترسیم شده و دلیل غیر قابل تردیدی میباشد که نشان میدهد بازی تنیس در دربار الیزابت ابداع گردیده و وقتی در این تابلو ، میدان بازی و توپها ، و راکت تنیس را در دست بازیکنان میبینید ، و تور مخصوصی را که وسط میدان کشیده اند از نظر میگذرانید ، در میباشد که با یکی از میدانهای تنیس امروزی ، هیچ فرق ندارد و بعد از چهار مصدقه ، هنوز ورزشکاران نتوانسته اند ، تغییر محسوس در وضع این بازی وسائل آن بدھند .

باری واقعه کنار دودخانه تیمس و آن قاطع الطريق دریانی ، حسن کنجکاوی دختر جوان را برانگیخت تا آن موقع الیزابت گرچه احساس میکرد که قلب او احتیاج بمحبت دارد اما در یک دنیای خیالی و ایده آلمی سیر مینمود و نمیدانست که ورنی زن و مردی یکدیگر را دوست میدارند علاوه بر محبت و روابط ظاهری ممکن است کیفیت دیگری هم بین آنها وجود داشته باشد .

آن واقعه این موضوع را بدختر جوان آموخت و چون دختری تیزهوش بود دریافت که در زندگی الذاتی هست که اشخاص بزرگ راجع آن باطفال چیزی نمیگویندو کودکان و قیمکه بزرگ شدن خود باید آن پی بیرند یا اینکه بی میبرند تا آن موقع الیزابت نمیتوانست بعلت بعضی از اعمال زنا و مردهای

که در پیرامون خود میدیدی بپرسد و بفهمد که مثلاً پر ازن پدر او، که وی را بنگهبانی میگماشت و خود با عاشق خویش خلوت میکرد، برای این معاشرت پنهانی سررا ازدست داد مگر برای او ممکن نبود که مثل الیزابت بطور علني با مردمها معاشرت کند تا اینکه سبب خشم پدرش نشود از پله های سیاستگاه بالاز�ود.

پامیدید که همه او موسم به (ماری - تودور) که حاضر نبود از يك پیشتر بگذرد از تمام حقوق خود نسبت بتأج و تخت انگلستان صرف نظر کرده تا اینکه بتواند با مردمی که مورد تمايل اوست ازدواج نماید.

یا میدید که پدرش برای اینکه بتواند زنی را وارد کاخ سلطنتی کند و به حباله نکاح در آورد از همچیچ جنایت فرو گذار نمینماید و متوجه میشد که مگر معاشرت با یکزن چه اهمیتی دارد که برای آن، پدرش مر تکب انواع جنایتها میشود.

و اقهقاطع الطريق ناشناس چشم و گوش دختر جوان را باز کرد و دانست که شروع بر لذات خوردن و بازی کردن و سواری و گل بازی و دوست داشتن، لذتی دیگر وجود دارد که زنها و مردها آنرا گرچه پنهان نگاه میدارند ولی سخت خواهان آن میباشند و بقدرتی وجودشان خواهان لذت مزبور است که برای تحصیل آن، مردها و زنها بظاهر موقر و متین و وزین و ذیبا مر تکب انواع حرکات دیوانهوار میشنوندو گاه ثروت و مقام و مواریت اجاد داد و حتی جان را بر سر آن قربانی مینمایند.

نوونه هایی که دختر جوان در پیرامون خویش مشاهده مینمود او را بر میان گیغت که وی هم باید از آن لذت برخوردار گردد زیرا آنچه (الیزابت) در اطراف خود میدید چیز هایی بود که بالاخص یک دختر جوان نباید بینند.

از قضنا در آن دوره تقطعد بر بیهای انگلستان بلکه تمام ملت بر بتانیا وبالآخر از آن تمام مملک اروپای غربی گرفتار یکنوع جنون برخورداری از ازات و منهیات شده بودند، هر کس که قدری سواد داشت و تاریخ و چنرا فرایانا خوانده بود خود را مانند کسی میدید که تمام عمر در ییغولهای تنها زندگی کرده است و ناگهان اور او اراده بهشتی میکنند که برآز انواع اطمیه و اشر به وحوری و غلمان است و با او میگویند که تویش از یک یادوسال دیگر زنده نیستی، و در این یکی دو سال باید از عمر خود حد اعلای استفاده را در این بهشت بنمایی

آنچه سبب میشد که مردم با سواد و درس خوانده یکمرتبه گرفتار

جنون تحقیقی لذات شوند کشف آمریکا و سایر قاره های دنیا بشار می آمد اکتشاف قاره های جدید ، ووفور نرودت ، یکمرتبه سطح زندگی مردم را بالا برده بود و هر روز ، خبر کشف یک کشور تازه و یکدینی ای نو ، باطل ام مردم میرسید . و افراد مطلع و باسواند از این اخبار و حواویث ، طوری بهیجان آمده بودند که تصویر میکردند دنیا در شرف پایان یافتن میباشد و میخانه ها و مهمنخانه ها و مجالس شب نشینی ، افراد فراوانی دیده میشدند که با کیسه های ابناشته از زر و سیم از هندوستان و آمریکا و آفریقا و چزایر اندونزی و جزایر ملواک آمده بودند و میخواستند یکماه در انگلستان بمانند و در آن چهار هفته ، تا آنجا که ممکن است از لذات منوعه مادی و جسمانی برخوردار شوند و باز بطرف کانهای طلا و نقره برگردند . با اینکه کسانی دیده میشدند که خانه وزندگی و شغل و خانواده را رها میکردند و میخواستند بقاره های دور دست بروند و میکوشیدند آخرین هفتاه را که در انگلستان میگذرانند با خوشی و عیش باشد .

هم از حیث تأمین لذات جسمانی و عیش و نوش ، مانند گرسنه ای بودند که میدانند ، این وعده غذا که مقابل او گذاشته شده ، آخرین غذائی است که تناول میکنند و تا میتوانند باید بخورد ، که هنگام گرسنگی ، متاثر نباشد که چرا قدر نعمت گذشته را نمیدانست .

هیجان معیط ، خانه های شصت و هفتاد سال ابراهیم بنشاط در آورده بود و آنها نیز میکوشیدند از آخرین روزهای عمر خود ، بهره مند شوند (رباتلی) خزانه دار انگلستان در آن عصر در نامه هایی که اکنون هست مینویسد «خانه های سالخورده در تاریکی شب در حالیکه تقابی روی صورت میاندازند با بدله ای پراز پول از خانه خارج میشوند و خود را به یکی از میخانه های دور میرسانند تا اینکه بتوانند ساعتی با مشوقی که بوسیله پول اورا اجیر کرده اند بگذرانند ، سی سال بیش عقل ما امکان وقوع چنین حادثه ای را قبول نمیکرد و اینک در نظر مان امری عادی جلوه میکند . »

روزیست و نهم زانویه سال ۱۵۲۷ میلادی تقریباً (چهارصد و بیست و هفت سال قبل از این) هانری هشتم پادشاه انگلستان و پدر الیزابت بعد از یک دوره زندگی توأم با عیش و نوش و بیرونی و خونریزی زندگی را بدرود گفت در آنسال ، هنگام مرگ هانری هشتم هوایلی سرد شد و همانوقت به دریاسالار (طوماس - سیمور) انگلیسی که مردی چهل و پیکساله بود دستور دادند که ازلندن بکاخ (گرینویچ) که محل سکونت الیزابت بود برود و

مرک بدر را باطلاع دختر جوان بر ساند (طوماس - سیمور) از این ماموریت و مسافرت خوشبخت نبود زیرا گرچه امروز شهر (گرینویچ) که بواسطه وجود رصدخانه‌ای بزرگ در آنجا معروف شده بالندن فاصله‌ای ندارد ولی در آن روز که وسیله تقلیه چهار پایان بودند، فاصله بین لندن و (گرینویچ) در فصل زمستان، آنهم آن زمستان خیلی سرد، در نظر (طوماس - سیمور) طولانی جلوه مینمود.

ولی چون مجبور بود که دستور صادر شده را انجام بدهد در وسط برف و یخ‌بندان روی جاده‌ای منجمد براه افتاد.

در یاسالار چهل و یکساله وقتی که بطرف کاخ (گرینویچ) میرفت قیافه یکدختر زشت را بخطاطر می‌آورد که با موهای سرخ و دست‌های سرخ و صورتی پر از کل و ملک دریکی از باگاهای سلطنتی بازی می‌کرد زیرا (طوماس سیمور) الیزابت را فقط در دروده کود کی دیده در عهد بزرگی موفق شده بود ویرا مشاهده کند. وقتی وارد کاخ سلطنتی (گرینویچ) شد و اورانی دالیزابت هدایت کردند دختر را در رقص را فرامی‌گرفت و سیمور از مشاهده یک دختر جوان وزیبا که با تراکت و ظرافتی مانند فرشتگان میرقصید طوری حیرت نمود که از پیشخدمت پر سید شاهزاده خانم در کدام اطاق هستند؟

الیزابت خندید و گفت: «لر د طوماس آیا بامن کار داشتید؟ الیزابت، من خود هستم» حیرتی که از مشاهده الیزابت به در یاسالار مزبور دست داد، بزرگترین پاداش دختر جوان برای زیبا کردن او بشمار می‌آمد.

در یاسالار (سیمور) مانند تمام مردان جها و یکساله و مجرد آن عصر زنهای زیاد دیده بود چون گفتیم که در آن زمان پسرها و دخترها زودا زدواج می‌کردند و از روز آرایش با نوان اطلاع داشت ولی در آرایش الیزابت چیزی فوق العاده و قابل تعیین دید و تا چند لحظه فراموش کرد که برای چه بکرینویچ آمده است.

هنگامیکه بیاد آورد که آمده تا خبر مرک‌هانزی هشتم را باطلاع دختر او بر ساند پیش بینی نمود که ممکن است (الیزابت) از آن خبر تغییر حال بدهد و صیغه بزندو وضع کند.

این بود که خود را شاهزاده خانم جوان رسانید و الیزابت که فهمید (سیمور) برای ابلاغ یک پیغام بالهمیت آمده بعلم رقص اشاره کرد که از اطاق خارج گردد.

(سیمور) که میتواند الیزابت را تا خبر مرک‌هانزی هشتم بیتاب شود

دختر جوان را با محبتی پدرانه در بر گرفت و اورا روی سینه خود فشد و در همان موقع بالحنی مناسب و ملایم با او اطلاع داد که هائزی هشتم دیگر وجود ندارد. اما (الیزابت) از وصول خبر مرک پدر هیچ متأثر نشد و در عوض طوری در بسالار را در آغوش کشید که آن مرد متغیر و هم مترازل گردید اگر دیگری بجای در بسالار می بود تصور میکرد که احساسات دختر جوان، همانا احساسات متقابل پدر و فرزندی است ولی آنمرد چهل و یکساله در معاشرت باز نهاییش از آن تپر به داشت که مفهوم هر چیز را ادراک ننماید. (سیمور) با وجود وصول بسن ۱۴ سالگی زن اختیار نکرده بود آرزوئی هم برای ازدواج نداشت ولی احساسات غیرمنتظره ای که از طرف الیزابت نسبت باو بروز داده شد یکمرتبه قلب وی را مشتعل کرد و الیزابت هم که تهدید کرفته بود از آنچه برای دیگران مجاز است برخوردار گردد این فرصت را از دست نداد.

(سیمور) در عنوان جوانی نبود امامردی زیبا بشمار میآمد و بعلاوه نراکت و وقار او، در الیزابت که میتوانست صفات نیک را بشناسد اثر کرد و خلاصه (سیمور) عاشق دختر جوان گردید.

عشق الیزابت نسبت با آنمرد، بدون تناسب جلوه مینمود مهنداتر دیدی نیست که الیزابت (سیمور) را دوست میداشت و از اینجهت طوری سر مست شد که مرک پدر را بکلی فراموش کرد تا جایی که خویشاوندانش اوراموره نکوهش قراردادند و بکنایه باو میکفتند جای خوشوقتی است که شما از مرک پدرتان خیلی متأثر نشیدی و عنان اختیار را از دست ندادید.

از آنروز بعد (سیمور) از هر فرصتی استفاده مینمود که الیزابت را بینند و الیزابت بعلم رقص خود میگفت من (سیمور) را دوست میدارم و میل دارم که او شوهرم باشد و اگر با این ازدواج موافقت نکنند حاضرم که از حقوق خود نسبت بناج و تخت انگلستان صرف نظر نمایم وزن او بشون و معلمه رقص این نشانه را تصویب مینمود و میگفت (سیمور) چون از شما بزرگتر است عشق وی بیدار خواهد ماند و هواره شمارا دوست خواهد داشت و هیچ زنی نیتواند اورا از شما بگیرد.

اما (طوماس-سیمور) با اینکه هفت‌ای سه مرتبه بلاقات الیزابت می‌آمد و از اظهاراتش احساسات آتشین بر میگاست جرئت نمیکرد بدخترهانزی هشتم رسمًا اظهار عشق کند و از اخوات کاری نماید و میترسید که مبادا در خواستش را بذیرد پیرا هم از جیث مقام و مرتبه الیزابت بالاتر از او بود

و هم بین آنها تناسب سنتی وجود نداشت.

تا اینکه معلمه رقص بالیزابت کفت که (سیمور) میترسد از شما خواستگاری کند و خودشما باید با مجرم اینجا بدهید و بیم ویرا ذاول کنید و ایزابت کفت پس خودشما عهددار انجام اینکار بشوید معلمه رقص در اولین فرست بیهانه‌ای خودرا بمنزل در یاسالار رسانید و با اینکه از هر دری سخن راند در یاسالار انگلیسی فهمید که معلمه مزبور بطور قطع حامل پیام یا عهددار ماموریتی از طرف ایزابت است.

تا اینکه بالاخره معلمه رقص بدري یاسالار فهمانید که هرگاه او از ایزابت خواستگاری کند در خواستش باحتمال زیاد مورد قبول واقع خواهد گردید و در حالیکه ناهار مجللی برای معلمه رقص آورده بودند در یاسالار نامه‌ای بالیزابت نوشت و در آن رسماً از ایزابت خواستگاری کرد و معلمه مزبور بامسرت فراوان از اینکه این ماموریت بزرگ را بر طبق تمايل ایزابت و همشوهر آینده‌اش انجام داده مراجعت کرد.

معلمه رقص که بامید در یافت یک مزدگانی وارد کاخ سلطنتی شد و خود را بالیزابت رسانید با حیرت دید که ایزابت، مزده او را با اعتمانی تلقی کرد و دختر نوجوان که در انتظار عروسی سراز بانمی‌شناخت، با خط خود نامه‌ذیل را بدري یاسالار (سیمور) نوشت.

«آقای من، وصول پیشنهاد شما باعث حیرت من شدزیرا با اینکه هنوز جنازه پدرم در گور سرد شده شما بنی پیشنهاد مینمایید که ازدواج کنیم، قطع نظر از اینکه سن من، هنوز برای ازدواج مناسب نیست، عروسی من در این موقع اقدامی مشتوم بیباشد دو هرحال من اینک میل بعروسي ندارم و شاید روزی بیاید که بتوانم صحبت را تجدید کنیم»

امروز مانیتوانیم بگوییم چه شد ایزابت از ازدواج بادریا سالار (سیمور) امتناع کرد، ولی با توجه باقداماتی که آن دختر جوان، در اعصار بعد نمود میتوانیم حدس بزنیم که روح مادی ایزابت وارد اده نیرومند او که همه چیز را مطیع منافع خود میکرد، و در همه کار حساب سود و زیان خوبش را مینمود مانع از این گردید که وی زوجه لرد (سیمور) شود که مباداً آزادی خود را از دست بدهد و شوهری اختیار کند که مادون مقام و شان وی باشد.

شاید هم میخواست بلرد (سیمور) به فهماند که وی خواهان ازدواج با او نبود برای اینکه انتظار داشت بطریزی دیگر با وی آشنائی داشته باشد چون بطوری که خواهیم دید (ایزابت) از (سیمور) نفرت نداشت، و بعد ها با

وی خیلی گرم گرفت.

یعنی دختر جوان میخواست عاشق خود را بیازارد و خوی زشت و مردم آزاروی که در دوره سلطنتش، سبب بدینهای های بسیار گردید در آن موقع بیدار شده بود.

در هر حال عاشق چهل و یکساله از جواب منفی دختر نوجوان خیلی متأثر شد و این پاسخ همچون تازیانه ای بود که برپشت در بیانalar انگلیسی فرود آمدزیرا (الیزابت) کرچه در نامه خود از مقام و حسب و نسب خوبی چیزی نگفت اما معلمه او بدر بیانalar رسانید که الیزابت مادون مقام خود میداند که باوی ازدواج کند و یکی از بزرگترین تحقیرها؛ برای مردی که عاشق دختر جوان میباشد این است که دختر بگویند چون جاه و مقام تو کوچک است لذا من حاضر بازدواج نمیباشم.

حتی اگر بمردی بگویند که تو چون پیر هستی لذا یک دختر جوان حاضر نیست با تو ازدواج کند آنقدر درجه نمیرد که بگویند مقام و مرتبه تو لائق همسری بافلان دو شیوه جوان نیست.

در بیانalar انگلیسی، برغم الیزابت، تصمیم گرفت که فوراً ازدواج کند و بزرگترین ذئب را که ممکن بود بعیانه نکاح در آورد - یعنی زن بیوه هانزی هشتم موسوم به (کاترین- کار) را عقد کرد تا بالیزابت بفهماند که قادر است بازی که از حیث مقام بالاتر از اوست و صلت نماید.

(کاترین- کار) که بعد از صلت بادر بیانalar (سیمور) موسوم بخانم سیمور گردید نمیدانست که شوهرش الیزابت را دوست میداشته، و گرنه با او صلت نمیکرد چون مستحضر بود که الیزابت چقدر باهوش و دلربیب است و چون از این قصه اطلاع نداشت بشوهرش پیشنهاد نمود نفوذ خود را بکار آندازد تا یافته او را بسمت پرستاری الیزابت انتغای کشند پیشنهادی که (کاترین- سیمور) بشوهرش کرد خطرناکترین تقاضایی بود که بکون ممکن است از شوهر خود بنماید ولی آن زن ساده، نمیاندیشید که دختری نوجوان مانند الیزابت که هنوز تقریباً بچه است شوهر او را تصاحب میکند لرد (سیمور) که از خدا میخواست وضعی بیش بیايد و او همواره در جوار الیزابت باشد با شعف درخواست ذنش را پذیرفت و بدوسن و آشنایان دربار لمان توصیه کرد که سر برستی الیزابت را بر عهده زن او، که زن پدر الیزابت بوده، واگذار نماید و بداراند و بدار لمان این درخواست را تصویب نمود و در تابستان همان سال (۱۵۲۷ میلادی) الیزابت با یک خرس، و یک

کو سفندویک پسر کوچک رقص و سیاه پوست و یک ارباب بزرگ بر از لوازم آرایش
وارد کاخ در بسالار (سیمور) گردید و مقیم دائمی آن کاخ شد.

هناز دو سه روز از سکونت دختر جوان در کاخ در بسالار نگذشت و بود
که الیزابت در صدد برآمد که (سیمور) را بخوبیش اختصاص بدهد خانم
(سیمور) مانند مادری مهر بان از دختر جوان پرستاری میگرد، ولی احساسات
حقشناسی و دوستی مانع از این نشد که (الیزابت) شوهرش را تصاحب نماید
در صورتیکه آن موقع الیزابت بیش از باز زده سال و شماه نداشت.

هر قدر بزرگتر گردید بیشتر ثابت شد که در انجام نقشه ها بهیچوجه
حق دوستی و سپاسگذاری را در نظر نمیگیرد و هر طور که منافع و امیال اوی
اقضایا کند همانگونه رفتار مینماید.

(سیمور) بالاینکه نسبت بالیزابت مردی سالمورده بشمار میآمد مانند
کنجشکی که در چنگال عقاب اسیر باشد در دام عشق دختر نوجوان اسیر بود
و هرچه الیزابت میگفت همان را میگیرد.

هر روز سبع (سیمور) میباشد بیالین الیزابت باید واورا از خواب
بیدار کند و بدست خوبیش لباس بر او بپوشاند و هر شب می باشد آنقدر
در بیالین او باشد تا واقعیتکه (الیزابت) بخواب برود.

زوجه (سیمور) تمام این وقایع و چیزهای دیگر را میدید و لی این
روابط بحساب پرستاری از الیزابت کذاشته میشد ولرد (سیمور) در بسالار
انگلیسی چنین جلوه میداد که وی چون داوطلب شده که با کمک خانم خود
از الیزابت نگاهداری نماید، ناچار باید ازاوبرستاری کند.

الیزابت بزودی بر اثر ارتباط نا مشروع با (سیمور) باردار شد و
بطوریکه تذکره نویسان نوشتند در نیمه اول ماه آوریل سال ۱۵۲۸
میلادی الیزابت دچار درد زاییدن گردید و لی تا روزیکه میباشد فارغ
شود هیچکس نفهمید که وی آبستن میباشد زیرا اولاً در آن دوره مدد لباس
اقضایا میگرد که خانمها پیراهنهای فراخ بپوشند و علاوه بر گشادی پیراهن
اطراف کمر، چیزی شبیه به چنین زیر لباس مینهادند تا اینکه دامان پیراهن
با بدنه آنها خیلی فاصله بگیرد.

الیزابت که مبتکر مدپیراهن کوتاه و تنک بود از روزی که احساس
گردیک طعل حر امزاده در شکم داردند کوتاهرا دور انداشت و مد پیراهنهای
گشاد را انتخاب نمود دیگر اینکه در آن دوره خانمها ای انگلستان عادت
دلشتنند که مبتلا بمن آماس، یا آب آوردن میشندند زیرا در آن دوره این

بیماری فراوان بود و هر زنی که میخواست بارداری خوبش را از نظر دیگران پنهان کند میگفت که مبتلا برض آماس گردیده و آب آورده است الیزابت هم چنین نشان داد که مبتلا برض آماس گردیده و مردم آنقدر نسبت بهسائل علمی و طبی جاهل بودند که فکر نمیکردند که یکدشت ساله ۱۵-۱۶ آب نمیآورد و آماس نمیکند چون این مرض، بیشتر در دوره متوسط عمر برای انسان میآید.

در آنmal، هیچکس نفهمید که الیزابت چه موقع زایده و پیچه خود را چه کرد و فقط تندیه اش که سابقاً معلم و قسم او بود، بعد از اینکه الیزابت زاید، بدیگران خبر داد که خوشبختانه آبها فروکش کرده و ورم بدن الیزابت تخفیف یافته و امیدواری هست که عنقریب به بود کامل حاصل نماید پیکسل بعد، در فصل تابستان عده‌ای از باگبانها در پارک لرد (سیمور) مشغول یل زدن و گل کاری بودند ناگهان چشم آنها بجنازه یک طفل افتاد و متوجه شدند که طفل مزبور رضیع بوده و چند ساعت بعد از تولد، اورا خفه کرده بجنازه اش را دفن نموده‌اند.

با غبانی اخبار یافتن بجنازه مزبور را بدیگران رسانیدند و از طرف حکومت شروع بتحقیق نمودند که بدانند آن بجنازه، چگونه در آنجا بیدا شده و چون هر زن باردار، یا بدبوسیله یک قابل وضع حمل کند، از قابل ها شروع بتحقیق کردند تا اینکه یک قابل گفت که چندی پیش، شبی دو نفر اشخاص بظاهر معترم بسراغ من آمدند و وقتی از منزل خارج شدم مراسوار تخت روانی کردند و یکی از آن دونفر، در تخت روان کشان من نشست و درخواست نمود که چشمها یم را بینند من ترسیدم و خواستم امتناع کنم و بر گردم ولی او مقداری سکه طلا در دستم نهاد و گفت مطمئن باشید که هیچ خطری شمارا تهدید نمیکند و من چون دیدم آن مرد، شخص متشخص و باوقار است دیگر امتناع نکرم تا اینکه چشم بسته مرا اوارد اطاق یک زاوی کردن من صورت زاوی مزبور را ندیدم چون نقاوی روی چهره داشت و وقتی طفل بدنیا آمدیدم که جمجمه‌ای بزرگ دارد آنها که در اطاق زاوی حاضر و یک مرد و بیکن بودند و آنها نیز نقاب داشتند فرست ندادند که من آن طفل را زیاد تماشا کنم و همینکه کارم تمام شد طفل را از من گرفتند و بطرزی که آمده بودم، یعنی با چشم‌های بسته مرا از اطاق خارج و سوار تخت روان کردند و بر گردانیدند.

قابل مزبور را بالای بجنازه طلبی که در پارک لرد (سیمور) بود

آوردن و آن جنازه را بوی نشان دادند و گفتند آبا میتوانی این جنازه را بشناسی و آبا این جنازه همان طفل است ؟ قابله نتوانست لاشه را بشناسد و گفت من چون هر سال اطفالی فراوان را بدبنا میآورم ، قیافه آنها در خاطرم باقی نمیماند ولی جمجمه این لاشه بزرک است و شباهت به جمجمه طفلی دارد که در آن شب ، در آن خانه مرموز بدبنا آمد.

از خانم (سیمور) که گفتیم زن پدر قدیم (الیزابت) بود پرسیدند که نظر به شما در این خصوص چیست و تصویر میکنید که این جنازه از کجا آمده باشد و خانم مزبور که میدانست آن جنازه لاشه طفل حرامزاده الیزابت است از عواقب کار برای شوهرش ترسید چون اگر میگفت که الیزابت با شوهرش روابطی نامشروع داشته و دارد شوهرش را از مجرای دادگستری تعقیب میکردند و گریبانش را رها نمیمودند خاصه آنکه خانواده سلطنتی انگلستان برادر این واقعه خود را موهون میدید.

لذا خانم (سیمور) گفت من یقین دارم که این طفل ، از فرزندان یک دسته از کویی ها هستند که سال گذشته ، نزدیک پارک ما سکونت اختیار کردند و درین آنها چند طفل متولد گردیده ولا بد یکی از آنها از تاریکی شب استفاده نموده ، طفل مرده ای را در پارک ما با خاک سپرد . قدر مسلم اینکه مأمورین تحقیق حقیقت را ادراک کردند ولی چون طرفین یکی در بسالار بزرک انگلستان ، و دیگری دخترهای هشتمن بود ، موضوع رابا ظهارات خانم (سیمور) خاتمه یافته تلقی نمودند ، و در صور تمثیل نوشتند که قرائن و اشارات نشان میدهد که طفل مزبور متعلق به طائفه ای از فیوج بوده که سال گذشته در نزدیکی پارک لرد (سیمور) سکونت اختیار نمودند و طفل خفه شده ای را در پارک دفن کردند .

زوجه در بسالار انگلیسی که تقریباً یکسال قبل از آن تاریخ ، داوطلب شده بود که پرستار رسمی الیزابت باشد ، برای این که بتواند آن دختر جوان را از منزل خود اخراج کند نامه ای به مقامات رسمی نوشت و در آن گفت : «شاهزاده خانم الیزابت دختر مرحوم هانری هشتم پادشاه انگلستان حتی یک محل سکونت از خود ندارد و باید در منازل دیگران سکونت اختیار کند و آبا قابل تاسف نیست که چنین شاهزاده خانمی محروم از یک خانه باشد ».

این نامه وقتی که برئیس پارلمان رسید راجع بآن از خانم (سیمور)

توضیح نفوایست و نبر سید شما که سال قبل میکوشید که الیزابت را در خانه خود جا بدھید چطور شد که اینک میخواهید او را اخراج نمائید و دلسوزی میکنید که چرا وی خانه ای از خود ندارد . در آغاز ماه زویه سال مزبور ، بطور موقت کاخ موسوم به (چستریت) را برای محل سکونت الیزابت در نظر گرفتند و از خانه دریاسالار بکاخ مزبور رفت و در آنجا آزادی عمل بیشتری پیدا کرد چون خانه دریاسالار هرچه بود باری خانه پیگانه بشمار میآمد و صاحب خانه داشت و اعمال الیزابت در آنجا تحت نظر گرفته میشد و تقریباً محل بود که کسی وارد آن خانه شود و او را نبیند .

اما کاخ (چستریت) از نظر الیزابت در بان و مستحفظ نداشت و دختر جوان میتوانست که در آنجا عاشق خود دریاسالار (سیمور) را بیندیرد بدون اینکه از ذنش ملاحظه کند و خدمه و جاسوسان گزارش ملاقات اورا با دریاسالار باطل اعلام زن وی یا دیگران بر سازند .

در آغاز بازیز آنسال زوجه دریاسالار (سیمور) وضع حمل نمود لی چون زایمان غیر عادی بوده و در آن دوره مثل امروز اطباء و جراحان بصیر نبودند وزایمان غیر عادی راهم مانند زایمان عادی با نجام میرسانند زن بد بخت در مرعرض خطر مرل قرار گرفت .

قبل از اینکه بمیرد شوهر شرا احضار نمود گفت شوهر عزیز با وجود تمام بدیها و بیوفاتیهایی که شما نسبت بن کردید من همچنان شمارا دوست میداشتم و خواهان ترقی و سعادت شما بودم زیرا میدانستم که شما از روی فطرت شوهری و فادرام محسوب میشدید ولی شخصی بین من و شما مانع شد و بیوسته شمارا و سوسه کردد و صورتیکه من انتظاری دیگر از او داشتم و تصور میکردم عنوان حق شناسی هم که شده وی در صدد برخواهد آمد که شوهر مرا ضبط کند .

بعد از این در ددل زن دریاسالار انگلیسی زندگی را بدرو دگفت ولی شوهر شازمرل آزن خیلی متاثر نشد زیرا میدانست که بجای آن خانم جاافتاده مشوهه ای جوان و باشاط همچون (الیزابت) دارد .

مرل آزن ، یگانه اشکالی را که در سر راه معاشه ارد (سیمور) و الیزابت وجود داشت از بین بردا و از آن پس عاشق و معشوق بدون اینکه بیمی از کسی داشته باشد یکدیگر را ملاقات میکردند .

یکروز لرد (سیمور) بالیزابت گفت حال که ما بیوسته با یکدیگر زندگی میکنیم و من هم زن ندارم آیا بهتر این نیست که این مناسبات غیر مشروع

را مبدل بازدواج مشروع و قانونی نمایم.

منظور ارد (سیمور) ازین درخواست چندچیز بود اول اینکه خود را از شر بدد کوئی وزخم زبان خلق نجات بدهد دوم اینکه برای ملاقات الیزابت مجبور نباشد که گاهی فرستخواه در قلای او اسب تازی کند و در شکار گاه و چنگل اور املاقات نماید و مشوهه جوان و بولهوسی راهنمایه در خانه داشته باشد سوم این که ارد (سیمور) میدانست که هر گاه وی شوهر الیزابت بشود در ترقیع مقام او اثری بسزا خواهد داشت و دولت انگلستان، ولو برای ایجاد تناسی هم شده، مقامی بزرگ با تیول و مستمری باو تقدیم خواهد نمود در آن روز وقتی الیزابت این پیشنهاد را شنید قام قاه خندید و موضوع را به شوخی بر گذار نمود ولرد (سیمور) در روزهای دیگر بیانی، این مسئله را مطرح کرد. آنوقت دختر جوان برای اینکه مجبور نشود با (سیمور) ازدواج نماید مانند پدرش (هازری هشتم) ناگهان علاقه مند باصول و فروع مذهب گردید. پدرش هازری هشتم هر وقت که میخواست زنی را ازسر باز کند یا اینکه زنی را آن خود نماید متوجه مقررات و معتقدات مذهبی میگردید و از آیات انجیل و روایات حواریون مسیح، شاهد میآورد و طوری خود را نسبت بر عایت مقررات مذهبی متخصص نشان میداد که حتی کشیش‌ها حیرت میگردند چون میدیدند بنا بضرب المثل معروف هازری هشتم از پاپ هم کاتولیک تر شده است.

الیزابت هم که میل نداشت آزادی خودش را محدود نماید گفت شما شوهر زنی بوده اید که آن زن، همسر پدرم محسوب میگردید، ولذا نامادری من بشمار میآمد و من اگر باشوهر نامادری خود وصلت نمایم بدان میمایند که با پدرم وصلت کرده باشم زیرا شما نیز ناپدری من قلمداد میشود.

بعد از اینکه الیزابت مدتی لرد (سیمور) را سردوانید بالاخره بوى فهمانید که او حاضر است ازدواج کند ولی مشروط بر اینکه زناشوئی برای او دارای سودی باشد الیزابت پلر کفت تو میدانی من دختر پادشاه انگلستان هستم و دختر پادشاه باید با پاک شاهزاده بلا فصل ازدواج کند و در صورتیکه شاهزاده بلا فصل برای موافقت با او وجود ندارد باید شوهر او لااقل مقامی بزرگ دارا باشد.

لرد (سیمور) که گفتم در یاسالار بود گفت چگونه من میتوانم بمقامی عالی برسم؛ شاهزاده خانم جوان گفت که تمام وسائل تعصیل قدرت در دست تو میباشد زیرا تو مردی هستی ثروتمندو هنوز جوان و دارای نیرو

و بنیه‌ای قوی میباشی و میتوانی از این جوانی و نرودت برای بدست آوردن قدرت استفاده کنی و دوکدو (سامرست) را سرنگون نمایی و خود بر جای او بنشینی و نظر باینکه بعد شوهر من خواهی شد عامل بادشاه انجلستان خواهی گردید. در آن موقع در انجلستان مردی بنام دوک دو (سامرست) زمامدار بود که اورا بنام (حامی) میخواهدندو (حامی) از قدرت قانونی که پارلمان بمو تفویض کرد استفاده نمینمود. پس از مرگ هانزی هشتم یک پسر جوان بادشاه انجلستان شد و نظر باینکه بدوره بلوغ قانونی نرسیده و دبرای او قیم، و به قول انگلیسی‌های آن عهد (حامی) معین کردند و حامی که نوعی نایب‌السلطنه بود با قدرت تمام حکومت میکرد.

دوکدو (سامرست) بواسطه غرور، مخالفین فراوان داشت و آنها در جستجوی مبداء یامر کزی بودند که با آن بیرون ندند و علیه دوکدو (سامرست) قیام کشند.

بعض این که صدای لرد (سیمور) بلند شد عده ای اطراف او جمع گردیدند خاصه آنکه دیدند که لرد مشارالیه سر کیسروا گشوده و از بدل پول مضايقه نمیکرد و در آمد املاک فراوان لرد (سیمور) بقدری بود که میتوانست هزینه سنگین یک توطنه سیاسی را تحمل کند.

ولی لرد (سیمور) مردی بود سرباز و خشن، و صفات لازم یک مرد سیاسی را که میخواهد توطنه کند داشت او بجای این که با مردم رفتار کند و دلداری و مردم داری نماید به اطرافیان تعکم میکرد و نخوت میفرمود و هنوز در رأس قدرت قرار نگرفته طوری رفتار میکرد که گوئی بادشاه انجلستان است.

او میگفت که از هم اکنون من باید هر کس را بر سر جای خود بشانم ذیرا اگر امروز هر کس را در سر جای خود نشانم فردا که بزمداری رسیدم اطرافیان از من اطاعت نخواهند کرد و احترام مرا نگاه نخواهند داشت.

غافل از اینکه اصل، وصول بذوره قدرت است و وقتی کسی بقله قدرت وزمامداری رسید آنوقت برایش اشکال ندارد که دیگران را در جای خود بشانند.

دوک دو سامرست حامی انجلستان، وقتی میدید ده (طوماس سیمور) مشغول توطنه میباشد میگفت این آدم کسی نیست که بتواند دیسه کند و یک توطنه سیاسی را با خبر بر ساند، من (سیمور) را خوب میشناسم

و میدانم همچون یک گوساله در بیانی مینماید که اینک یک زن در بیانی (۱) هم بردوش او سوار شده است منظور (سامرست) از زن در بیانی البزابت بود چون (حامی) میفهمید که لرد (سیمور) بتعزیزیک (البزابت) وارد در توطئه سیاسی گردیده و گرنه خود او کسی نبود که مباردت بتوطئه نماید.

(حامی) وقتی که در بیانیت که اقدامات لرد (سیمور) جنبه جدی پیدا کرده چند دام برای او گسترانید و (سیمور) ابله‌انه در دام افتاد و از جمله سندی بخط و امضای خود نوشت که ثابت میکرد وی علیه حکومت قانونی انگلستان قیام کرده است.

این سند بدست (سامرست) افتاد ولرد (سیمور) را بازداشت کردنده و دو تهمت بر او وارد آورده‌اند اول اینکه علیه حکومت قانونی انگلستان قیام کرده و میخواست که حکومت سلطنتی انگلستان را از بین ببرد دوم اینکه بوسیله سهر و جادو، شاهزاده خانم جوان، (البزابت) را اغفال کرده و او را با نقشه‌های خطرناک و خائنانه خود همدست نموده و فربخته خود کرده است.

(سامرست) مخصوصاً اتهام دوم را طوری وارد آورد که بتواند (البزابت) را از تعقیب معاف نماید و او را ب مجرم شر کت در توطئه عاشقش دستگیر نکنند. وقتی اتهام دوم را به سیمور وارد آورده با وجود خطری که او را تهدید میکرد تبسم بر لب آورد زیرا میدانست که وی برای جلب عشق شاهزاده خانم جوان احتیاجی به سهر و جادو نداشته و شاهزاده خانم حساس و باهیجان، خود، خواهان وی گردیده است.

علاوه بر عشق البزابت، چند نفر از اشراف انگلستان و دویست و پنجاه نفر افراد متفرقه، ب مجرم شر کت در توطئه علیه دولت انگلستان تحت توقيف در آمدند و مقرر شد که محاکمه شوند.

خبر توقيف لرد سیمور بوسیله یکی از فرستادگان دولت دو سامرست باطل اعلام شاهزاده خانم جوان رسید و همان روز دونفر را از خانه البزابت توقيف کردنده و برداشت که یکی از آن‌ها ندبیه و دیگری منشی اش بود.

۱- مقصود گوینده از زن در بیانی، زن‌هایی هستند که بر طبق انسانهای قدیم بونان نصف بالای تن آنها مانند انسان و نصف پا-این تنه شان مانند ماهی است و اما مقصود گوینده از گوساله در بیانی اشاره بشغل دریاسالاری (سیمور) بود و میخواست اورا که مردی دویانورد بشمار می‌آمد تعقیب نماید. (مترجم)

قبل از اینکه آن دونفر را بطرف برج لندن که زندان دولتی بود بینند (در آن دوره محبوبین سیاسی را بنام محبوبین دولتی میخواندند) الیزابت توانت خود را با آن دو برساند و دستور داد که چیزی بر زبان نیاورند و بخصوص مسئله وضع حمل پنهانی او، و خفه کردن و دفن طفل نوزاد را که شرح آن گذشت مسکوت بگذارند.

الیزابت بآنها گفت که هر گاه زبان خود را نگاه دارند و خود را بمحاقبت بزنند و نقش یک خادم را که هبیج اطلاع از چیزی ندارد ایفاء نمایند وی نفوذخواش را برای رهای آنها بکارخواهد انداخت.

وقتی که قضات انگلیسی ندیمه و منشی را مورد استنطاق قراردادند از بلاحت آن دوحیرت کردند و یگانه توضیعی که از آنها شنیدند راجع بخوردن و خوابیدن و شکار و امثال آنها بود. مثلاً وقتی قاضی از ندیمه میبرسید که شاهزاده خانم الیزابت راجع عاشق خود لرد (سیمور) بشما چه میگفت ندیمه جواب میداد که شاهزاده خانم بن میگفت لرد سیمور سینه ای پهن دارد و خیلی حسود است. قاضی تحقیق سوال میکرد که آیا بشما نگفت که عاشق او قصد دارد علیه دولت و شاه توطن کند، ندیمه در جواب قاضی تحقیق کلمه (توطن) را طوری تلفظ میکرد که پندراری برای اولین مرتبه آن را میشنود و نمیتواند درست تلفظ نماید و از قاضی تحقیق میبرسید که توطن یعنی چه؟

منشی هم ضمن تحقیقات نشان داد که شغل او درخانه شاهزاده خانم الیزابت صرف تشریفاتی بوده و (الیزابت) کاری باو رجوع نمیکرده که او بتواند از اسرار اوی مستحضر باشد و گاهی اورا مأمور میکرده که برود برای اوجوراب و دستمال خربزاری کند.

قاضی تحقیق، آنقدر ساده نبود که اظهارات منشی را بینبرد و میخواست اورا مورد (سؤال) قرار بدهد (سؤال) دراصطلاح قضات انگلیسی شکنجه محسوب میگردید و در (برج لندن) که زندان دولتی بشمار میآمد اطاقي مخصوص وجود داشت که متهمین را در آنجا شکنجه میگردند و بسیاری از متهمین، تحت شکنجه های هولناک، بگناهی که نکرده بودند اعتراف مینمودند.

لیکن قاضی تحقیق فکر آینده را میکرد و میدانست اوضاع و احوال بهر شکل در آید باری، شاهزاده خانم (الیزابت) در انگلستان دارای نفوذ خواهد بود زیرا کسی نمیتواند حسب و نسب اورا از اوی بگیرد و

مقام شاهزاده خانم بلافضل را ازاو سلب کند و نیز از کینه توزی الیابت میترسیدچون اطلاع داشت که دختر جوان ، اکر کینه کسی را بدل بگیرد ، خصومت را فراموش نمیکنند .

(علوماس - سیمور) بعد از این که دستگیر شد و مقابل قاضی تحقیق فرار گرفت خواست گناه منتبه بخود را انکار کند ولی کاغذی را که بخط و امضای خویش نوشته بود مقابل او گذاشتند و در قبال آن سند غیر قابل تردید نتوانست انکار نماید .

آنگاه وی را محاکمه کردند و محکوم بااعدام گردید . الیابت برای نجات عاشق خود میتوانست که نزد خود (دوك دوسامرست) اقدام کند و هر گاه بقنهای بملاقای او میرفت واژ او خواهش میکرد که از قتل لرد (سیمور) صرف نظر کند (حامی) انگلستان محال بود که درخواستش را پنذیرد و آن شاهزاده خانم جوان را نامید از خانه خود بر گرداند ولی (الیابت) متکبر تراز آن بشمار میآمد که برای نجات عاشق حاضر باشد که از دیگری خواهش کند . در روزهای آخر خود دوك دوسامرست اعدام (سیمور) را ببهانه های بتأخیر انداخت که شاید (الیابت) نزد او بباید و درخواست رستگاری عاشق خود را بنماید واو منتی بزرگ برسرش بگذارد و حکم اعدام اورا مبدل بتبغید کند .

اما الیابت بخلاف اتفاق نرفت و چون عذری دیگر ، برای تأخیر اجرای حکم اعدام وجود نداشت لرد (سیمور) را بوسیله تبر اعدام کردند و نخستین سر ، در راه عشق و بوالهوسی (الیابت) از بدن جدا شد .

(الیابت) و قنی شنید عاشق او بقتل رسید طوری نامید گردید که اطرافیان ترسیدند مبادا دیوانه شود و چون بعد از مرگ ، لشه و سربی پیکر (سیمور) را از چنگکهای سیاستگاه آویخته بودند (الیابت) شبها تا صبح بهر طرف که نظر میانداخت سرهای بی پیکر ، بالاشه های آویخته میدید . تا آن موقع دختر جوان عشق خود را نسبت به (سیمور) پنهان نگاه میداشت ولی بعد از قتل وی ، علنی نسبت بمعشوق بی جان ، ابراز عشق مینمود و در حالیکه چند نفر در اطاق حضور داشتند روی خود را بسمتی که قبر (سیمور) در آن امتداد بود میکرد و بانک میزد طوماس ... طوماس بیانید ... مگر نمی بینید که من چقدر شما را دوست میدارم من حر فهای بسیار باید بشما بزنم که هنوز نزده ام ، خواهش میکنم بیانید و مر انتهانگذار بدم . کاهی میگفت طوماس با این دردچه کنم که من شمارا بسی دوست

میداشتم ولی بشما نگفتم که چقدر شما را دوست میدارم و شاید شما با تردید ، از این جهان رفتید و تصور کردید که من بشما عشق و محبت ندارم . وقتی که (سیمور) بقتل رسید (الیزابت) شانزده سال داشت و (سیمور) چهل و چهار ساله بود و بهمین جهت برخی از مورخین بتردید افتاده اند که آیا الیزابت ، واقعاً (سیمور) را دوست میداشت یا اینکه یک هوس کودکانه او را بطرف دریاسالار انگلیسی کشیده بود آنها نی که در عشق (الیزابت) نسبت به (سیمور) تردید کرده اند معلوم میشود که از اصول روان شناسی بی اطلاع هستند ذیرا یک مرد ۴۴ ساله اگر بخواهد قلب دوشیزه ای نوجوان را تغییر کند مشروط براین که از حیث جمال و بنیه و تروت رضایت بخش باشد بهتر از یک جوان بیست ساله از عهده بر میآید . چون یک جوان بیست ساله در نظر یک دوشیزه شانزده ساله ، هنوز بجهه جلوه میکند و دوشیزه نوجوان ، اورا مانند خود میبیند و فکر مینماید که جوان مزبور بر اثر خردسالی نسبت بوى و فقادار نخواهد ماند .

دیگر اینکه یک دوشیزه جوان از ابراز عشق از طرف یک جوان بیست ساله خود را مباهی و مفرور نمی بیند چون عشق پسر و دختر جوان ، که یکی از قواعد طبیعت میباشد ، امری عادی است ولی وقتی یک مرد چهل و چهار ساله و متمول وجا افتاده بیک دختر شانزده ساله ابراز عشق میکند ، دختر جوان احساس غرور میکند و در او حس اعتماد به نفس پیدا میشود و به خوبی میباید که توانسته است یک مرد قوی الاراده و عاقل را اسپرسن پنجه عشق خود بگند .

بطور یکه خواهیم دید در سنت از (الیزابت) عشق فراوان پیدا کرد ولی هیچکس را باندازه (سیمور) دوست نمیداشت و بی شک بگانه عشق صمیمی (الیزابت) همان عشق او نسبت به دریاسالار (سیمور) بود برای سنجیدن بزرگی یک عشق ، بهترین شاخص ، حال معشوق بعداز فراق ابدی از عاشق است و هر گاه بتواند فوری تسکین پیدا کند معلوم میشود که عشق او ، هوسي بیش نبوده ولی اگر نتوانست بزودی تسکین پیدا نماید آنوقت آشکار میگردد که وی با صمیمیت معشوق خود را دوست نمیداشته است .

وقتی (سیمور) به قتل رسید (الیزابت) نظیر کسی شد که روح را از دست داده باشد . دختر جوان روز بروز لاغرتر میگردید و هر چه اطباء بوسیله فصد و جوشاندن و باشویه و سایر دواهای آن عصر میخواستند او را معالجه نمایند از عهده بر نیامدند . دیگر شاهزاده خانم جوان از هیچ چیز

لذت نمیبرد و نمیخواست کسی را بینند و از حضور در مجالس ضیافت پرهیز مینمود . پانزده سال پس از آن تاریخ یک شب ، در حال جذبه و نشاط و هنگامیکه بکی از عشق خود را در بر گرفته بود بتوی اعتراف کرد که هیچکس نتوانسته در قلب او جای (سیمور) بگیرد و هیچ نوازش ، مانند نوازش‌های (سیمور) با ولنت نبغشیده است .

دختر جوان که از لحاظ ارتقی استعداد کینه توژی را داشت ، وقتی خود را تنها و ناامید دید ، و دانست که (سیمور) کفاره عشق او را با جان خویش ادا کرد ، کینه‌ای شدید نسبت بدیگران پیدا نمود . اگر (سامرست) می‌فهمید در ساعات تنهایی ، هنگامیکه الیزابت ، از خشم دنдан بر یکدیگر می‌ساید و با خود عهد میکنند که انتقام ناامیدی خود را از کسانیکه سبب مرگ (سیمور) شده‌اند بگیرد ، برخود میلر زید .

غرور بی‌حدودی که بعد از از صفات بارز (الیزابت) گردیدنیز همان وقت در وجودش تقویت گردید ، او میدید که دیگران عاشقش را از دستش گرفتند و او را تحقیر میکنند و بنظر یک زن هرجایی مینگرنند و میگویند (الیزابت) بچه مولانداخته است و حاضر نیستند برای او که دختر هانزی هشتم است باندازه یک زن خدمتکار قابل باحترام باشند . این بود که با خود عهد نمود که نظریه خلق را در باره خویش تغییر بدهد و از جدوجهد فروکناری ننماید مگر روزی که تاج سلطنت انگلستان را بر فرق خود بنهد و عصای سلطنت را بدست بگیرد .

(الیزابت) فکر میکرد که آیا دویزه ، خواهد آمد که وی بتواند همانگونه که دیگران او را تحقیر گردند سایرین را تحقیر کند و آنها را که با نخوت میفرمودند وادارد که ازاونخوت خریداری کنند و آنها را مقابل خویش بزانو درآورد و واقعی حد اعلای استفاده را از آنها کرد و دید که نمیتواند دیگر از وجودشان استفاده نماید مانند بر تعالی که آب آنرا فشرده و یرون آورده باشند دور بیندازد .

(الیزابت) می‌فهمید یکی از چیزهایی که سبب میشود انسان نتواند بمقصود بر سر عشق است زیرا عشق اعم از اینکه بصورت ارتباط صوری و جسمانی یا بک علاقه شدید باطنی باشد حواس عاشق را پرت مینماید و اورا از پیروی یک خط مستقیم که بسوی هدف او میرودم منعطف میکنند عاشق اعم از اینکه ازوصال معشوق خرم و سرمست یا بر عکس از بی‌اعتنایی و غرور او ونجور و ناامید باشد از کاروفمالیت خود بازمیماند

در موزد اول که از وصال سرمست است میکوشد کارهای جدی و مفید خود را بسرعت انجام بدهد و سر بهم کند که بتواند زودتر خود را بمحبوب برساند و ساعتی زیادتر از صحبت او برخوردار گردد و ای بسا که فواید بزرگ را فدای این میکند که بسکاعت زودتر در کنار مشوق باشد.

در مورد دوم هم براثر محرومیت از وصال طوری نامید است که دست و دلش دنبال هیچ کار حسابی نمیروند و خود را نسبت با فراد عادی دروضی نامناسب و مادون می‌بینند.

فقط آنها میکه بکلی نسبت بعشق بی اعتماد هستند و تصمیم دارند که در بیچه قلب خود را بروی هر نوع عشق و تمایلات غریزی بینندند میتوانند با خاطری فارغ و فکری سالم، بدون انحراف و تشویش، خط سیر مستقیمی را پیش بگیرند و با کمال قوا جلو بروند.

الیزابت تصمیم گرفت که عشق را طلاق بدهد و با اینکه در موقع اخذ این تصمیم دختری جوان و شازده ساله بود تا آخرین روز عمر برای تصمیم باقی ماند و هیچیک از عاشق او نتوانستند که قلب او را تصرف کنند. همانطوری که الیزابت در سن شانزده سالگی با عود عهد کرد وقتی به سلطنت رسید با عاشق خویش مانند پر تقاضی که آب آنرا فشرده باشد و پوستش را دور میندازند رفتار میکرد آنها تصویر میکردند که قلب الیزابت را تصرف کرده ملکه انگلستان را مفتون خویش نموده اند و لذا اختیار امپراطوری انگلستان در قبضه آنها است.

ولی یک مرتبه چشم میکشند و خود را در زندان جلادران بالای سرخویش میدیدند و حیرت میکردند که چگونه (الیزابت) آنها افزار اموش کرده است و با اینکه میتواند با یک اشاره آنها را رستگار و سعادتمند کنند از صدور حکم آزادی آنها خودداری نمینماید.

مردی که چند هفته یا چند ماه متولی هر شب به حریم الیزابت راه میبیافت و تصویر میکرد که قلب او را مانند کنایی گشاده میخواهد یکوقت بخود میآمد و میدید جز آلت دست چیزی نبوده و فقط وسیله تفریح موقعی الیزابت محسوب میکردیده است. از آغاز تاریخ تا امروز هیچیک از ملکه های دنیا با این خونسردی و بی رحمی عاشق خویش را بdest جلادران نمیسپردند.

الیزابت از روزی که بسلطنت رسید تارو زیکه از جهان رفت عاشق خود را بچشم موجودات بی جان میدید و تصویر میکرد که آنها همچون سنک و چوب هستند ولی از بس نقش یک زن مفتون و مجنوب را خوب بازی

مینمود تمام عشق او کمان میکردن که ایزابت عاشق بی قرار آنهاست.
باری بعد از اینکه لرد (سیمور) را بقتل رسانیدند دولت (دوسرست)
(حامی) انگلستان پرستاری از ایزابت را بخانم لرد (تیرروایت) و اگذار
کرد خانم (تیرروایت) برخلاف بسیاری از زنهای سالخورده آن عهد،
زنی بود پر هیز کار و منقی و عادت داشت که هر روز بیک یا چند نامه پدوانستان
خود مینوشت و جزئیات حوادث خود را باطلاع آنها میرسانید.

(ایزابت) دریافت که رای تولید محبو بیت و نام نیک از نامه های
آن زن میتواند استفاده های پر پا کاندی زباد بکند و روزی با جامه ای
سیاه و بلند وارد اطائق خانم (تیرروایت) شد و با او گفت که از اعمال گذشته
سخت پشمیمان شده و تصمیم گرفته که بعد از این دختری عفیف و خدا پرست
باشد و بسوی خدا برود.

(ایزابت) چنان با صداقت صحبت میکرد که زفت ساده دل اورا در
آغوش گرفت و هر دو چند قطره اشک از دیده فشاندند و (ایزابت) به مثل
کسیکه بعد از الها تنها نی یکدوسست مشفق پیدا کرده گفت کسانیکه مرا
موردر سر زنش قرار میکند حاضر نیستند که ببینند من در زندگی چقدر رنج
کشیدم و از بد دوره کود کی از عاطفه مادری و پدری محروم بودم و هنوز
دست راست و چپ خود را نمیشنامم که مادرم را بقتل رسانیدند و پدرم طوری
ازمن ابراز نفرت کرد که هیچ کس جرئت نداشت مرادوست داشته باشد
خانم (تیرروایت) اظهارات (ایزابت) را تصدیق مینمود تا موقعی که
(ایزابت) گفت تصمیم گرفته دست از دنیا بشوید و بقیه عمر در بیک صومعه که
مخصوص زنهای تارک دنیا میباشد مختلف شود و جامه سیاه آنها را بیو شد
و مجر بلنده و سفید آنرا بر سر بگذارد و (دیسپلین) بر کمر بیند (۱)

خانم (تیرروایت) از این موقعیت که تو انسه میش گمراهی را وارد گله
نماید و دختری جلف و هوس بازرا برآ راست هدایت کند طوری مشهوف
شد که گوئی دنیارا باو داده اند و همان روز این خبر را برای چند نفر از دوستان
خوبی نوشت و دوستان او آن خبر غیرمنتظره و جامب توجه را باطلاع دیگران
رسانیدند بطوریکه در ظرف دو روز همه مطلع شدند که شاهزاده ایزابت
قصددارد دست از دنیا بشوید و در صومعه تارک دنیا شود.

۱- (دیسپلین) دو معنی میدهد یک منای آن انضباط است و بخصوص در اوت ش بیشتر
مورداسته مال دارد و معنای دیگر (دیسپلین) تسبیح هزار دانه و صلیبی است که زنهای
تارک دنیا از کمر آویزان میکنند.
«منترجم»

از آنروز بعد، خانم (تیروایت) میل یکی از مؤسسات خبرگزاری امروز، که اخبار را باطلاع عموم میرسانند تغییرات قابل تحسینی را که در طرز فکر و روایه شاهزاده خانم (الیزابت) بوجود میآمد باطلاع سایرین میرسانید و آنگاه بوسیله دستهای دوم و سوم آن اخبار باطلاع عموم سکنه انگلستان میرسید.

بزودی عقیده مردم درباره الیزابت تغییر کرد و زهد و ورع او زباند عموم شد.

روحانیون که تا آن موقع از مخالفین سرسرخ (الیزابت) بودند حامی او شدند و عده‌ای از بازار گنان و شهر کتهای بزرگ اقتصادی لندن، پنهانی همdest گردیدند که از الیزابت حمایت نمایند.

یک روز در (سیتی) یعنی در مرکز شهر لندن که مرکز فعالیت بازار گنان و بحر پیما بیان و صرافان لندن میباشد شهرت پیچید که شاهزاده خانم الیزابت لباس زنان تاریک دنیارا پوشید و عنقریب معجر برخواهد گذاشت. وقتی که یکزن جوان یا پیر میخواهد دست از دنیا بشوید بر طبق رسوم کلیسا اول لباس متحده الشکل زنهای تاریک دنیارا میپوشدو آنگاه مدتی در صومعه (استوار) میبدهد یعنی دوره کارآموزی را بیان میرساند و در پیان این دوره معجر بر سر میگذارد.

الیزابت هم لباس متحده الشکل زنان تاریک دنیا صومعه (بلن هیم) را که یکی از صوامع معروف انگلستان بود پوشید و چون صورتی سفید داشت و موهای سروابرو و موگان را سیاه مسکرد آن لباس سیاه اذراز بیاتر مینمود. بازار گنان و صرافان (سیتی) وقتی شنیدند که الیزابت قصد دارد تاریک دنیا شود هیئت را انتخاب کردند و نزد شاهزاده خانم فرستادند که ازاو بخواهند از تصمیم خود منصرف گردد. روزی که این هیئت بحضور شاهزاده خانم جوان رسید الیزابت بالباس متحده الشکل زنهای تاریک دنیا و در حالیکه دودست را بر سینه گذاشته از راه فروتنی ساختگی چشمها را پاگین انداخته بود مظہر تواضع و اخلاص و عفت و طهارت بشمار میآمد و مشاهده آن شاهزاده خانم جوان که در بعبوحه شباب دست از دنیا میشست و معشوق دنیا را اطلاق میگفت تا اینکه معشوق ابدی را در آغوش بگیرد اثری زیاد در بازار گنان و صرافان که اکثر در کسب و تجارت بصیر بودند و از مانورهای یکزن جوان حیله گراطلاع نداشتند کرد.

یکی از آنها سخن درآمد و گفت شما فقط متعلق بخود نیستید که

میخواهید دست از دنیا بشوئید و بقیه عمر، ساکن یک صومعه شوید بلکه مملت انگلستان تعلق دارید و این ملت نمیتواند قبول کند که اینها جمال و کمال، در بهار جوانی، زنده بگوشود و خود را از تنم زندگی محروم نماید و بقیه عمر در یک صومعه بسر برد.

هنگامیکه نماینده اصناف (سیتی) نطق میکرد شاهزاده خانم جوان، آهسته سر را از طرف پایین بطرف بالا تکان میداد، یعنی نمیتواند در خواست آنها را بپذیرد و تصمیم او غیرقابل تغییر مبیباشد.

نماینده کان اصناف که در دند نطق نماینده آنها مؤثر واقع نشد مقابل شاهزاده خانم جوان زانو بر زمین زدند و دامان اورا بوسیدند و در خواست خود را با اصرار و استدعا توأم نمودند و وقتی (الیزابت) فهمید که اگر بیش از آن در انکار واستنکاف پافشاری کند ممکن است تقاضا کنند کان نامید شوند و بروند و او مجبور گردد که وارد صومعه شود گفت بسیار خوب ... حال که شما اصرار دارید که من از تصمیم خود متصرف شوم، قول میدهم که در این خصوص فکر نمایم.

(الیزابت) با وجود جوانی میفهمید که در سیاست نباید عجله کردو میتوان گفت که میستکر مکتب جدیدی در سیاست گردید که بعد از طرف زمامداران و سیاسیون انگلستان تعقیب شد و همه این اصل را نصب العین قرار دادند که در سیاست نباید عجله کرد و باید گذاشت که مرور زمان عیوب و نواقص کارها یا بر عکس فواید و محسان آنها را بهتر آشکار کند و موافقین و مخالفین که در ساعت اول شناخته نمیشوند، خود را بشناسانند و دوست و دشمن معلوم گردند.

و نماینده کان اصناف خوشوت از اینکه توanstواند عزم جزم الیزابت را تغییر بدهند و اورا از ترک دنیا باز دارند مراجعت کردند برای اینکه بدانیم که برای چه اصناف طرفدار الیزابت بودند باید خیلی باختصار در چند سطر اوضاع سیاسی انگلستان را در آن موقع توضیح بدهیم. آن هنگام ادوارد ششم که پسری جوان اما علیل المراج بود در انگلستان سلطنت میکرد ولی همه میدانستند که دوره سلطنت او طولانی نمیشود و بیماری اورا از پا در میآورد و بعد از مرگ او سلطنت بیکی از دودختر هانری هشتم میرسد که بیکی «الیزابت» بود و دیگری بنام «ماری» خوانده میشد.

در عین اینکه همه میدانستند بعد از مرگ ادوارد ششم بیکی از این دو شاهزاده خانم پادشاهی خواهد رسید انگلیسیها دودسته شدند بدین ترتیب

که کاتولیکی‌ها از (ماری) طرفداری کردند و پرتوستانها از (الیزابت) حمایت نمودند (ماری) خواهر الیزابت ولی خواهری که از ز دیگرهازی هشتم بوجود آمد باشراف قدیمی که هموماً کاتولیکی بودند اتکاه داشت اما طرفداران الیزابت نسل جوان انگلستان و اصناف و باصلاح امروز اصلاح طلبان بشمار می‌آمدند که از سلطنت الیزابت انتظار تغیرات بزرگ داشتند و او علاوه بر اینکه از حمایت پرتوستانها استفاده میکرد از روح اصلاح طلبی نسل جوان انگلستان نیز استفاده مینمودو انگلیسیها او را دختری متجدد و از کهنه پرستی بیزار میدانستند.

در خارج از انگلستان، (ماری) خواهر الیزابت دو طرفدار داشت اول (پاپ) رئیس مذهب کاتولیکی و دوم دربار اسپانیا که دارای مذهب کاتولیکی بود و از این دو مر کش گذشته تمام سلاطین و دول اروپا بمناسبت داشتن مذهب پرتوستان، از الیزابت طرفداری میکردند.

حتی دولت فرانسه با وجود دارا بودن مذهب کاتولیکی از الیزابت طرفداری میکرد ولی این طرفداری علیرغم حکومت اسپانیا بعمل نیامد زبرادرات فرانسه که با اسپانیا دشمن بود نمیخواست که سیاست اسپانیای کاتولیکی مذهب در انگلستان پیشرفت کند.

هانری هشتم پسر (الیزابت) که خبر مرگ او را در سطور قبل ذکر کرد بهم بمناسبت اینکه زنهای متعدد گرفت و با مشوقه‌های فراوان آمیزش میکرد دارای فرزندهای عدیده بود ولی بعد از مرگش بار الامان انگلستان تمام فرزندان او را بیز (ماری) و (الیزابت) حر امزاده اعلام کرد ولذا راه برای سلطنت این دو خواهر باز شد و اطفال حر امزاده هانری هشتم از حقوق مر بوط بتاج و تخت محروم شدند.

اکنونکه این توضیح مختصر تاریخی را داد بهم میگوئیم که در هفتم ماه ژوئیه سال ۱۵۵۳ میلادی ادوارد ششم پادشاه انگلستان که همه انتظار مرک او را میکشیدند زندگی را بدروع گفت

(الیزابت) که خود را متکی با کثربت طبقه‌جوان و منور الفکر میدید بعد از مرگ پدر خیلی امیدوار بود که بسلطنت بر سر ولی طبقه اشراف که تمام پستهای حساس مملکت را در دست داشتند دارای مذهب کاتولیکی بودند و نمیخواستند که یک ملکه پرتوستان را بر تخت سلطنت انگلستان بیستند و هنوز یک سازمان ملی متفقند در انگلستان وجود نداشت که بتواند در قبال قدرت و نفوذ اشراف قدر علم کند والیزابت را ملکه نماید.

این بود که (ماری) خواهر الیزابت ملکه انگلستان گردید و الیزابت علیرغم تمايل باطنی مجبور شد که نزد خواهر برود و باو تبریك بگويد دو خواهر در لندن بیکدیگر رسیدند و الیزابت ماری را در آغوش گرفت و مردم برای (ماری) شروع بهلهله کردند و فریاد میزدند زنده باد ملکه محبوب ما جاوید با دو دوره سلطنت ملکه عزیز ما و هریک از این فریادها بمنزله نیشتری بود که در قلب (الیزابت) فرو میرفت اما بواسطه ضبط نفس و توداری، کسی نمیتوانست از قیاوه اش پی باحساسات او بیرد.

وقتی (ماری) با ملتزمین خود بطرف کلیسا رفت که در باره اش مراسم منهبي (بنابرآغاز سلطنت) بعمل بیايد الیزابت که دیدغير از سفیر فرانسه کسی در جوار او نیست آهي کشید و گفت هر کاه خداوند دعای این مردم را مستجاب کند من در این دنیا هر گز سلطنت نخواهم کرد و فقط ممکن است سلطنت آخرت نصیب من گردد.

سفیر فرانسه گفت خانم، اذ این هیاهو ملول نباشید چون این مردم با همان سرعت که خواهر شما را مورد استقبال و هللهله قرار دادند از اروى برخواهند گردانند.

وقتیکه وارد کلیسا شدند جمعیتی که مقابل کلیسا بود فریاد زد: خداوند امماه و احشاء ملکه مارابر کت بدده و ازاو فرزندان بسیار بوجود بیايد. الیزابت آهسته سفیر فرانسه گفت آیا میشنوید که مردم چه میگویند؟ سفیر فرانسه گفت آری، و آباشمامی بینید که سفیر اسپانیا یک دقیقه از کنار ملکه دور نمیشود.

(الیزابت) نظری بچپ و راست انداخت که بداند آیا کسی حرف اورا میشنود یانه، و چون دید حرف او بگوش کسی نخواهد رسید آهسته به سفیر فرانسه گفت اگر امیدی باشند داشته باشم بر اثر همین صمیمیت دولت اسپانیا با خواهرم میباشد سفیر فرانسه گفت چطور؟

(الیزابت) گفت چون اسپانیا در این کشور دارای نفوذ خواهد شد، خواهرم را وادر بکارهائی خواهد کرد که ملت را ازاو متفرق خواهد نمود و آنوقت مردم بطرف من روی خواهند آورد.

(الیزابت) باشم سیاسی خارق العاده که بعدها آثاری بزرگ بر آن مترتب گردید فهمید که دولت امپراتوری و کاتولیک اسپانیا با خواهرش بضرر (ماری) تمام خواهد شد. امپراتوری اسپانیا که دارای مذهب کاتولیکی بود ملکه انگلستان را وا داشت که نسبت به پرستانها

سخت گیری کند و (ماری) هم برای اینکه خلوص حقیقه خود را در قبال امپراطور اسپانیا و اشراف انگلستان بثوت برساند شروع بدستگیری پروتستانها کرد.

هر روز صدها نفر از آنها بجرم اینکه مذهبی غیر از منذهب ملکه انگلستان دارند توقيف می‌شوند و بزندان می‌افتدند و هر شب از اول غروب آفتاب خرمنهای آتش در لندن و سایر شهرهای انگلستان افروخته می‌شد، و پروتستانهای بیچاره را زنده در آتش می‌سوزانیدند و ملکه کاهی از دوستان و محارم خود دعوت می‌نمود که بیانند و (آتش بازی) را تماشا کنند.

هر کس که بلکه انجیل انگلیسی داشت و بطریق اولی هر کس که انجیل را بزبان انگلیسی می‌خواند محکوم می‌گردید که زنده در آتش بسوزد چون کشیشهای کاتولیکی می‌گفتند که انجیل باید بزبان لاتینی خوانده شود. یک روز معلوم نیست بر اثر چه تصادمی بلکه کتاب انجیل انگلیسی در دربار دیده شد و خانمهای درباری به عرض دیدن کتاب مزبور فریادهای وحشت آمیز بر کشیدند و ضعف کردند و چند نفر از اطبای دربار مامور شدند خانمهای مزبور را بحال بیاورند در صور تبکه ملکه و اطباء و خود خانمهای مامید استند که آن ضعف کردن مصنوعی است.

ولی خانمهای می‌خواستند چنین جلوه دهنده مشاهده انجیل انگلیسی آنقدر برای آنها وحشت آور است که از رویت آن بحال اغماء می‌افتدند. این فجایع مخفوف که (ماری) را در تاریخ اروپا ملقب به (ملکه خونین) کرد نفرتی شدید بین مردم بوجود آورد و دول و مملک پروتستان اروپا از ملکه انگلستان و دربار اوروپی بر گردانیدند (ماری) که می‌فهمید خواهرش الیزابت ذنی جاه طلب است خیلی سمعی کرد که شاید بتواند اورا نیز مانند دیگران بزندان بیندازد و بگناه ارتداد، روی خرمی از آتش زنده بسوزاند اما الیزابت هر دامی را که در راهش گسترش می‌شده می‌شناخت و از آن پرهیز مینمود.

یک روز در حالیکه عده‌ای زن و مرد در دربار حضور داشتند (ماری) ناگهان از (الیزابت) پرسید که عقیده اور درباره مراجح حضرت مسیح چیست و آیا حضرت مسیح با همین جسم خاکی که از گوشت واستخوان ساخته شده مراجح کرد یا اینکه با قالب مثالی باسمان رفت.

این سؤال یکی از دامهای بود که دوراه پروتستانها می‌گسترانیدند و اگر کسی می‌گفت که مسیح با قالب مثالی به با جسم خاکی باسمان رفت

اور امر تد می‌شمردند و تسلیم دادگاه و خرمن آتش می‌کردند.
 (الیزابت) بعد از شنیدن این سوال یک ربانی بزبان انگلیسی خواند
 که معنای آن از اینقرار بود:
 (هرچه پاپ گفت - من همان دامیگویم - کیست که بتواند بگوید
 بهتر از پاپ میتواند بفهمد).

آنها نی که منتظر بودند مدر کی علیه شاهزاده خانم بدست بیاورند
 سررا پایین انداختند چون دیدند که نمیتوانند ایرادی بر (الیزابت) بگیرند
 چون (پاپ) رئیس مذهب کاتولیکی بود گفته اش حجت بشمار می‌آمد.
 منظره های فجیع زنده سوزانیدن پروستانها، و رایجه گوشت
 کباب شده، که از سوزانیدن آنها بشام میرسید و فضا را اشبع میکرد
 و فربادهای سامعه خراش آن تیره بختان در تاریکی شب، آنقدر مردم
 را نسبت به (ماری) خشمگین کرد و طوری کیهه ملکه انگلستان را در
 دلها جداد که لزومی نداشت الیزابت برای متزال کردن اساس سلطنت
 (ماری) مبادرت به پروپاگاند نماید ممکن است با مهارت از هرفروضت
 استفاده میکرد که کیهه ماری را در دلها تشید نماید.

منلا یکروز که صحبت از بوی گوشت سوخته پروستانها بود (ماری)
 گفت چه رایجه ای مطبوع است والیزابت بوسیله دوستان خود این جمله را
 با بن شکل در آورد (علیا) حضرت ملکه انگلستان گفتند هیچ چیز مثل بوی
 کباب کالمد پروستانها، برای من اشتها آور نیست).

وهمن یک جمله بظاهر بی اهیت یک شعار سیاسی بزرگ شد که تمام
 پروستانها و آنها نی که بجهه ای از ملکه (ماری) ناراضی بودند بدان وسیله
 یکدیگر را میشناختند و باهم مر بوط میشدند.

روز دیگر (ماری) که برای بدست آوردن یک شوهر به در میز در
 حضور عده ای از کشیشها گفت که من بیست سلطنت زمینی را بایک سلطنت
 آسمانی معاوضه میکنم والیزابت این عبارت را باین شکل در آورد (علیا)
 حضرت ملکه انگلستان گفتند که من بیست سلطنت زمینی را بایک شوهر
 نیز و مند معاوضه میکنم)

ابن عبارات، از طرف سفراء و نمایندگان دیپلماسی دول دیگر ضبط
 میشد، و مثیل استاد سیاسی مهم برای دول پروستان اروپا ارسال میگردید و
 دول مزبور را برای مخالفت با ماری مصمم ترینه وود.

هر دفعه که سفراء و نمایندگان دیپلماسی دول اروپا، الیزابت را بقناهمی

ملاقات میکردن باو اطمینان میدادند که اگر نهضتی در انگلستان برای سلطنت او بوجود بیاید آنها فقط باپول و کمک سیاسی بلکه در صورت لزوم بااعزام قشون باوی مساعدت خواهند کرد.

علاوه بر مسائل سیاسی بلکه موضوع خصوصی هم سبب گردید که ماری ملکه انگلستان نسبت بخواهر خود بدین شود و آن موضوع عشق بشمار میآمد دو مرتبه برای ماری خواستگار آمد و هر دو بار در آن موقع که مذاکرات خاتمه یافت و میباشد که مراسم عروسی اقامه شود عروسی برهم خورد و خواستگاران رفتند. خود ماری ملکه انگلستان برای شرانط عروسی سخت گیری نمیکرد ولی کلیسای کاتولیکی انگلستان و اشراف و پارلمان نمیگذشتند که ماری زوجه کسی شود که هم وزن او نباشد.

بعداز بهم خوردن این دو عروسی (ماری) ملکه انگلستان مبدل یک دختر ترشیده شد و بگر خواستگاری برای او نیامد و چون ماری از حیث قیافه و اندام و اخلاق و نشست و برخواست زنی زشت و بی تناسب و وقیع و بی تربیت محسوب میکردید جوانان نسبت باو توجه نمیکردن و در عوض صدای ملیح و نکته سنگی و ادب و نزاکت الیزابت جوانان را مجذوب او مینمود ماری نمیتوانست ببیند که خواهرش اینقدر مورد توجه باشد و او باداشتن مقام شامخ ملکه بریتانیا مورد توجه کسی قرار نگیرد و جوانی پیدا نشود که از روی قلب او را دوست بدارد این رقابت، که بدو آپنهانی بود علنی شد و ماری هر دفعه که صحبت از الیزابت بیان میآمد میگفت این ذن، بکلی هرجاتی شده و ساعتی نیست که یکمده از مردمها با او نباشد.

یکی از وظایف ملکه انگلستان این بود که فکر خواهر خود را بکند و اورا شوهر بدهد ولی آن دختر ترشیده آنقدر در فکر خوبش فرو میرفت که فر صحت نمیکرد توجهی بخواهرش نماید و در فکر شوهر دادن او باشد.

وقتی پای خواستگاران قطع شد و از هیچیک از دربارهای اروپا کسی نظر بسوی دربار انگلستان نینداخت خود ماری در صدد برآمد برای خوبش شوهر پیدا کند و کاردینال (بول) انگلیسی نظرش را جلب کرد در آن دوره کاردینالهای بریتانیا مجبور نبودند که مجرد ذیست کنند و میتوانستند که زن بکیر ند (بول) مردی بود تھسبیل کرده وزن و بزرگ منش و خوش صحبت و فقط یک عیب داشت و آن اینکه ۶۵ سال از عمرش میگذشت.

ماری گفت من حاضرم که با کاردینال وصلت کنم زیرا میدانم که این شوهر از آن خود من خواهد بود و دیگری شوهرم را ضبط نخواهد کرد پارلمان

انگلستان این وصلت را تصویب نکرد و گفت ملکه ماری باید دارای اولاد شود چون داماد شصت و پنجم ساله است محقق نیست که اوی بتواند برای تاج و تخت انگلستان یک وارث ایجاد نماید.

وقتی ماری از این وصلت نامیدشد چشم خود را بجوانی موسوم به (کورتنه)، که بیست و پنجم سال داشت دوخت کورتنه جوانی بودقوی هیکل و نیر و مند و منسوب یکی از قدیمی ترین خانواده‌های اشراف انگلستان، ولی چون در زمان سلطنت هانری هشتم از سن طفو لیست او را در زندان جادده بودند و اوی معاشر و مری دیگری جزو زندانیانها نداشت مانند او باش، و بلهجه غلیظ و خشن آنها صحبت میکرد و اصطلاحات و تعبیرات آنها را بزرگ باز میآورد و همینکه چشم او بیک و کپل باشی میافتاد بحال خبردار می‌باشد معندا ملکه انگلستان همچیز وی را بقیافه مطبوع و اندام نیر و مند جوان بخشد و دوره نامزدی ملکه و (کورتنه) شروع شد متأسفانه (برای ملکه انگلستان) چشم (کورتنه) در درباره (الیزابت) افتاد و دریافت که بین (الیزابت) خوش اندام و خوش صحبت که در دلببری بسیار ماهر است و (ماری) ملکه خود پسند و متفکر انگلستان فرقی زیاد وجود دارد (الیزابت) بمناسبت اینکه از قیافه دلچسب و اندام زیبای (کورتنه) خوش آمدیا اینکه خواست خواهرش را اذیت کند، تصمیم گرفت که آن جوان را بسوی خویش جلب نماید.

هنوز سه جلسه (کورتنه) با (الیزابت) ملاقات نکرده بود که بکلمی ملکه انگلستان را فراموش نمود و دیگر بمقابلات نامزد خود نزرفت و ملکه که از غیبت (کورتنه) نگران شد یکی از پیشخدمت‌ها را ازد اوفرستاد که مبادا بیمار باشد و (کورتنه) با صداقت و صراحتی که فقط یکمرد نیمه وحشی و کسی که در جامعه تربیت نشده میتواند ابراز کند گفت از طرف من بملکه بگوئید که من ذنی پیدا کرده ام که از شما زیباتر و جذاب تر است. واکر بخواهم زن بکیرم اورا خواهم گرفت.

یک تحقیق کوچک، به (ماری) فهم ایند که این زن کیست و با اینکه نامزد او عاشق خواهرش شد، و از خانواده آنها دور نمیگردید (ماری) سخت برآشت و تصمیم گرفت که مانند پدرش کورتنه را بزندان بیندازد و الیزابت را بگناه اعمال منافق غفت محکوم کند و بگوئید که سرش را برداشند ولی اقبال با الیزابت یار بود چون در همان روز که میباشد حکم ملکه برای تعقیب الیزابت صادر شود سفیر اسپانیا، باعجله در خواست شرفیا بی نمود

و به ماری مژده داد که شارل کن امپراطور اسپانی، پیشنهاد کرده است که ملکه انگلستان را برای پرسش خواستگاری نماید و وصول این مژده غیرمنتظر، طوری ماری را غافل شوت کرد که بیوفانی کورت نه را بکی از مواهب آسمانی دانست چون اگر کورت نه بطور علنی، قول ازدواج را پس نمیگرفت و همه از این موضوع مطلع نمیگردیدند امپراطور اسپانیا، ازاو، برای پرسش خواستگاری نمیگردچون میدید که کوی نامزد درسمی دارد. سفیر اسپانیا که حامل پیام شارل کن امپراطور متبع خود برای ماری بود این موضوع را بکسی ابراز نکرد و بملکه سبرد که خبرمزبور را پنهان بدارد که در بارهای اروپا و بخصوص فرانسویها از آن خبر مطلع نشوند و کارشکنی نکنند.

ولی در بارهایا دریافتند که خبر خوشی به ماری رسیده زیرا پیوسته اورا شادمان میدیدند و مشاهده میگردند که در آرایش و بوشیدن لباس خیلی دقت میکند و نیز متوجه شدن که رفت و آمد بین دربار و سفارات اسپانیا و سمت بهم رسانیده و روزی نیست که بکی از سفایران بسیگی و سریع السیر اسپانیا وارد انگلستان نشود یا یک سفینه جنگی و تندروی انگلستان راه اسپانیارا در پیش نگیرد.

فرانسویها که در دربار و در سفارت اسپانیا در لندن وهم در مادرید پایتخت اسپانیا جاسوس داشتند زودتر بعلت نشاط ملکه بی رددند و بکروز سفیر فرانسه به الیزابت گفت هر دفعه که من ملکه را میبینم محبتی غیرعادی بمن میگند و من چون نمیتوانم باور کنم که ملکه نسبت بمن لطف داشته باشد تصور مینمایم که بکی از اسپانیاییهارا زیرسر گذاشته و با ابراز محبت نسبت بمن، میخواهد دربار فرانسرا خام کند و مبارا در قبال امری انجام گرفته قرار بدهد.

الیزابت گفت هر اندازه که شما از این بیش آمد متغیر هستید من خوشحال هستم زیرا از وقتیکه رابطه ملکه با اسپانیاییها توسعه یافته دیگر بن کاری ندارد و در امور خصوصی من مداخله نمیگند و مرآزاده میگذارد که با هر کس میل دارم معاشرت نمایم.

کورت نه که عاشق الیزابت شده بود روزهای اول تصور میگرد که وی بیگانه خواستار شاهزاده خانم مزبور است ولی قدری که باوضع ذهن دگی الیزابت آشنا گردید مطلع شد که امثال او، هفت نفر در پیرامون الیزابت هستند که همه خود را جزو معارم وی میدانند یک عاشق نهم نیز بر کورت نه

دهفت نفر دیگر افزوده شد که (ویلیام - سسیل) نام داشت و می‌لنجید و عشقان دیگر از او پرهیز می‌کردند و با او گرم نمی‌گرفتند ولی ویلیام - سسیل بزودی در دربار کوچک الیزابت منزلتی رفیع پیدا نمود.

این جوان لذت یکی از آن رجال انگلستان بود که این ملت‌ها واره در آستین پنهان دارد و در موقع خطر آنها را از آستین بیرون می‌آورد و روی صحنه سیاست می‌اندازد و وقتی خطر رفع گردید آنها طوری در پس برده پنهان می‌شوند و فراموش می‌کردند که گوتی وجود نداشته‌اند.

ویلیام - سسیل که بعدها صدر اعظم انگلستان شد و مدت چهل و هشت سال امور سیاسی انگلستان را اداره نمود در زمان سلطنت هانری هشتم باوزرای انگلستان کار می‌کرد و کسی درست نمیدانست که اوجکاره است اما باذکارت و هوشی مافوق استعداد افراد متوسط ، همه چیز را تحت مطالعه قرار میداد و هر چهرا که مفید بود بادداشت مینمود ویلیام - سسیل در بیافت که در انگلستان هر کس هرچه می‌گوید دروغ و تظاهر و برای نفع شخصی است ولردها و اشراف که بنام مذهب کاخو لیکی ، از ملکه ماری طرفداری می‌کنند چندی جز منافع خود ندارند و کلای بار لمان که می‌گویند دارای استقلال می‌باشند مانند موم در دست ملکه یا یک صدر اعظم لایق و قوی نرم می‌شوند و روحانیون عیسوی ، کارشان توطئه و سخن چینی علیه یکدیگر است و آنها که بیش از همه دم ازوطن پرستی می‌زنند هر گاه قیمتی خوب در بیافت نمایند زودتر از همه وطن را می‌غروند.

ویلیام - سسیل متوجه شد که در بین طبقات مختلف ملت ، یگانه طبقه‌ای که تا اندازه‌ای بگفته خود ایمان دارد و وفادار است باز رگانان و اصناف می‌باشند آنهم برای این که موجودیت و مشافع آنها وابسته باشند است که یانچه می‌گویند وفادار بمانند و یک مرد باهوش و لابق ، اگر بعواید قدرت و ابدست بگیرد در وسط آن جامعه متشتت خوب می‌تواند حکومت کند و مقاصد خود را از پیش بیرد

ویلیام - سسیل که نقشه‌های وسیع در خاطر می‌پرورانید باهوش فطری در بیافت که از ماری ملکه انگلستان کاری ساخته نیست و او بقدرتی در فکر تهیه شوهر ، و تسکین کینه‌های زنانه و تامین هوسها یک آنی خود می‌باشد که نمی‌تواند هیچکار اساسی و بزرگ را از پیش ببرد و هر کس سرنوشت زندگی خود را وابسته بزندگی ماری نماید بشدت پشیمان خواهد شد . این بود که بوض ماری ، خواهرش الیزابت را در نظر گرفت و خود را

باونزدیک کرد زیرا دریافت که هر گاه الیزابت زنده بماند نظر باینکه باهوش و بالاراده و تودار و مطلع و نکته منج است بطور قطع روزی بر تخت سلطنت انگلستان تکیه خواهد داد و در آنروز، هر کس که با او دارای سوابق دوستی باشد، واز محارم وی محسوب گردد، میتواند بهر مقامی که مایل است برسد.

اما الیزابت جوان و خوشبینه وقوی و بانشاط بود و دلیلی وجود نداشت که او قبل از عمر طبیعی بسیرد در صورتی که خواهش ماری با جسمی ضعیف و روحی ضمیفتر از جسم، نیروی غریزی قوی و تسکین ناپذیر و افکار مایخولیانی باحتمال قوی عمر طبیعی نیشند و ذودتر زندگی را بدروع میگفت.

در نظر ویلیام - سیل ماری ملکه انگلستان همچون آفتایی بود که بافق مغرب نزدیک شده، غروب خواهد کرد و الیزابت آفتایی بشمار میآمد که تازه طلوع کرده یک روز طولانی را بشارت میدهد.

ویلیام - سیل از اولین روز که با الیزابت بر خورد کرد مجذوب صدای ملیح و دلربائی و جوانی او شد اما با خود عهد کرد که روابط خود را با آن شاهزاده خانم جوان از حدود روابط دوستانه عادی تجاوز ننمهد. آن جوان لئک برانز آزمایشی که در زندگی تحصیل کرده بود میدانست وقتی یک مرد با زنی جوان دوست نمیشود، بخصوص اگر آن زن شاهزاده خانم باشد، بدوطریق ممکن است با او دوست گردد یا اینکه محروم خوابگاه او شود که در اینصورت، گرچه از آن دوستی ممکن است استفاده نماید ولی باحتمال زیاد، دوره دوستی کوتاه خواهد بود زیرا دزیر امون یک شاهزاده خانم جوان و خوش اخلاق و باهوش و دلربا، آنقدر جوانان عاشق فراوان هستند که آن زن، زود از برنامه تغیریغ روزانه خسته نمیشود و میل پید میکند که برنامه را تغییر بدهد و تغییر برنامه همان، و فراموش شدن عاشق دبروز همان است.

راه دیگر این است که آن مرد بدوستی عادی با آن زن، بسازد و هر گز در صدد بر نیاید که وارد خوابگاه او شود و اینطور جلوه بدهد که آن زن را آنقدر بزرگ و فرشته سیرت و باشکوه میبیند که حتی فکر این که روزی باوی دارای روابط محترمانه باشد بخاطر ش نیستند.

در اینصورت دوره دوستی آن زن و مرد چون دور از مقتضیات بوالهوسی قوای غریزی میباشد طولانی خواهد شد و هر گز ارزش آنها در نظر بکدیگر

تنزل نخواهد کرد و هر وقت که بهم بر سند مانند عاشق و مشوقی هستند که در اولین جلسه ملاقات یکدیگر را میبینند.

اگر (ویلیام - سسیل) مانند جوانان دیگر که با (الیزابت) مغازله میکردن عاشق او میبود بیش از چند هفته یا چند ماه ازدواستی او برخوردار نمیگردید ولی چون بالیزابت روابط عاشقانه نداشت چهل و هشت سال دوستی او را حفظ کرد و در تمام این مدت، عزیز و محترم میزیست، و در قسمتی از این مدت فرمانروای مطلق انگلستان محسوب میگردید و هر چه میخواست بنام ملکه، و بنفع خود یا امپراطوری انگلستان انجام میداد.



فصل دوم

الیزابت را توقیف کردند و در زندان جا دادند

هرچه بر عمر (الیزابت) میافزود، چون (ویلیام - سیل) را بنظر یک همکار و مرد سیاسی نه بمنظیر یک عاشق مینگریست، برای او پیشتر قائل بشخصیت میگردید زیرا زیادتر بلیاقات او بیمیرد ولی آنها یکه تکیه بر مستد اقبال میزدند و شبهها صاحب اختیار خوابگاه الیزابت بودند یک روز چشم میگشودند و میدیدند که در حضیض مذلت بسر میبرند.

دیگراینکه (ویلیام - سیل) عزم کرد که هر گز بالیزابت خیانت نکند، برای اینکه مردی و فادر محسوب میگردید بلکه برای اینکه میدانست خیانت نسبت بکسی که انسان میتواند بنام او فرمانروائی و سلطنت کند حماقت محض است میگردد این است که انسان میل دارد تروتمند و محترم و دارای مقام و قدرت باشد و مگر نه این است که میل دارد پیوسته قدرت و تروت و احترام خودرا حفظ کند در اینصورت چرا بوسیله اپراز خدمت و وفاداری این مزایارا حفظ ننماید که در راه خطرناک خیانت و دمینه و توطئه داخل شود.

تاروژی که (ویلیام - سیل) زنده بود باین عهد و فادر ماند و هر گز بالیزابت خیانت نکرد و با دشمنان او نساخت روزی که دوک (دوسامرت) یعنی همان نایب‌السلطنه انگلستان که عاشق الیزابت موسوم بلارد (سیمور) را بقتل رسانید کرفتار شد بامید اینکه ممکن است از (ویلیام - سیل) درخواست مساعدت نماید نامه‌ای باو نوشت و (سیل) بی درنک نامه مزبور را زد الیزابت برد و با اراهه داد بعد پای نامه مزبور چین توشت.

«آقا اگر شما بی کنایه هستید که بمن احتیاج ندارید و اگر گناهکار هستید اشخاص بزرگترهم نمیتوانند کاری برای شما انجام بدهند» و نامه را برای سامرست پس فرستاد زیرا میدانست اگر کوچکترین قدم برای مساعدت نسبت به سامرست بردارد در نظر الیزابت مظنون خواهد شد و حال آنکه سامرست که در گذشته محبت‌هایی در باره ویلیام - سیل کرده بود ازا او میکند داشت.

در تعقیب مذاکراتی که بین سفیر اسپانیا در لندن و منکه انگلستان بعمل آمد قرار شد که شاهزاده فلیپ بسر (شارل کن) امپراتور اسپانیا با

ماری ملکه انگلستان ازدواج نماید شاهزاده مزبور جوانی بود تقریباً مصروع که هیچیک از شاهزاده خانهای اروپا حاضر نمیشدند که زن او بشوند و راجع باخلاق ناپسند او شهیرت‌های زیاد در افواه چاری بود و از جمله گفته میشد که فیلیپ پسر (شارل کن) نسبت بجانوران چهار با، تمايلاتی غیر عادی دارد و چند مرتبه خدمه اصطبل در مادرید پایتخت اسپانیا، اورا نسبت بیرخی از چهار پایان در وضعی دیده بودند که خودداری از ذکر آن بهتر است ولی این روش ناپسند بحساب هوشیای کودکانه آن جوان گذاشته میشد و عقلاء عقیده داشتند که وی وقتی ذن گرفت اصلاح خواهد شد و این عادت و برخی از عادات نکوهیده دیگر را ترک خواهد کرد. یکروز ویلیام - سیل نزد الیزابت آمد و با خبر داد که مذاکرات مربوط وصلت ملکه انگلستان با پسر امپراطور اسپانیا از مرحله مقدماتی گذشته و عنقریب عروسی مزبور سرخواهد گرفت الیزابت ازاونپرسید که این خبر را از کجا بدست آورده زیرا میدانست که سیل هر گز منابع خبر خود را بروزنمی‌هد و فقط دقت دارد ده خبر او هیچگاه تکذیب نشود و بهمین جهت تا ازوقوع حادثه‌ای اطلاع نداشته باشد آنرا منتشر نمی‌کند.

آن روز که (سیل) این خبر را باطلانع الیزابت رسانید سفیر فرانسه حضور داشت و او بتأثر گفت اکنون که امپراطور اسپانیا تصمیم گرفته که بوسیله ازدواج روی تمام سلطنت‌های اروپا دست بیندازد فرانسه چاره‌ای جز تسلیم ندارد و الیزابت گفت هر گاه خواهرم شوهر کند دارای فرزند خواهد شد و من دیگر امیدوار نخواهم بود که مقام سلطنت برسم (سیل) برای اینکه دل‌سفیر فرانسه را بدست بیاورد گفت آقای سفیر کبیر من برای دولت شما خیلی نگران نیستم چون میدانم فرانسه ملتی است که مانند گر به هر وقت بزمین بیفتند روی چهار دست و پای بائین می‌آید و آسیب نمی‌بینند.

بعد روی خود را بطرف الیزابت کرد و گفت شما هم از وصول به تخت و تاج انگلستان اینطور نامید نباشید زیرا ما تا آنجا که میتوانیم نمی‌گذرد بیم که پسر بادشاه اسپانیا شوهر ملکه ما شود تا اینکه امپراطور اسپانیا بتواند روی تخت و تاج انگلستان دست بیندازد و از این موضوع گذشته من از این اسپانیانی‌های مفرور و خودخواه که به راجه میر و ند شجر مخانوادگی و مدرک اصالت خود را پیش می‌کشند بدم می‌آید و میل ندارم که شمشیرهای بلند و سنگین آنها روی سنگ فرش خیا بانهای لندن کشیده شود.

(کورت نه) یعنی همان چوان ذیبا و قوی‌هیکل اما بی‌تر بیت، که قرار

بود شوهر ملکه انگلستان شود و باو کفت که حاضر بین موافق است ، نیز در آن مجلس حضور داشت ولی سکوت کرد چون می فهمید که اگر پسر پادشاه اسپانیا آمده شود که با (ماری) ملکه انگلستان ازدواج کند و در نتیجه اسپانیاروی تخت و تاج انگلستان دست بیندازد پیشتر بر اثر خط اوست چه اگروی با ملکه موافق است میکرد آن واقعه پیش نمایم همان روز سفیر کشور (ویز) – و نیز در آن ایام یک جمهوری مستقل و نرومند و با نفوذ بود – به ملاقات (کورتنه) رفت و رسماً از طرف دولت متوجه خود او را مورد نکوهش قرارداد و گفت شما هستید که سیاست دول دوست انگلستان را دچار شکست کردید و بر اثر بوالهوسی کودکانه خود نخواهید که شوهر ملکه شوید .

در آنساعات که (سپیل) خبر عروسی ملکه انگلستان را به (الیزابت) رسانید شاهزاده خانم جوان نگاهی غضبنایک بطرف (کورتنه) انداخت و گفت دیدید که بالاخره کار خود را کردید ؟

(کورتنه) گفت مگر من چه کردم ؟ (الیزابت) گفت دیگر چه میخواستید بکنید ، ملکه خود حاضر شد که زن شما شود و شما برای او بیقام رسمی فرستادید که حاضر نیستید با اوی ازدواج نماید و پای اسپانیائیها را اینجا باز کردید .

(کورتنه) جوانی بی عقل بود و نیفهمید که خود الیزابت او را از جمله عروسی خواهش دور کرد و بعد روابط او را با ملکه تیره نمود زیرا اگر (الیزابت) نمیخواست که (کورتنه) را از خواهش دور کند ، بوی روی خوش نشان نمیداد و با تبسماها و غمزه هایی که فقط زنها میتوانند بنکار بیرون قلب جوان زیبا و ساده اوح را مجدوب خودش نمینمود .

(کورتنه) که هیچگونه تجربه در زندگی اجتماعی نداشت نمیدانست که یک زن جوان ، کسی است که پیوسته ، در راه یک مردم دام می گستراند تا اینکه او را بتله بیندازد و وقتی او را بدام انداخت و مطمئن شد که از چنگ وی نخواهد گریخت آنوقت مثل کسی که نخستین بار او را می بیند حیرت زده مرد را مینگرد و بیان حال ازاو میپرسد که توازن کدام آسمان بر زمین افتادی که اینجا دیده میشوی ؟

مردی که در زندگی تجربه ندارد تصویر میکند که او در راه زن دام گستردۀ و او را بچنگ آورده و از این موقعیت برخوبیش میباشد در صورتی که همانوقت مانند گنجشک در چنگکال شاهین ، اسیر پنجه زن است .

(کورت نه) از برخاش (الیزابت) ترسیدو شاهزاده خانم جوان بی آنکه بروی خود بیاورد که خود او مانع از ازدواج (کورت نه) با ملکه شد صدا را بلندتر کرد و خودداری (کورت نه) را از ازدواج با (ماری) همچون خیانتی بزرگ جلوه داد بطوریکه جوان ساده لوح بکریه درآمد و گفت حالا میگویند چه بیکنم ؟ هرچه شما بگویند من همان را خواهم کرد ؟

(سیل) میانجیگری نمود و گفت حالا دیگر فریاد و مشاجره بدرد میغورد و باید فکر چاره کرد (الیزابت) گفت چگونه باید فکر چاره کنیم ؟ (سیل) گفت خانم شما یک متعدد و حامی بزرگ دارید که همانا اصناف و بازرگانان هستند .

(الیزابت) بایکه نظر سریع به سیل فهماند و بیش از این باید در حضور (کورت نه) که مردی سبک عقل است صحبت کند زیرا نمیتوان برآز نگاهداری او اعتماد داشت ولی سیل بایک نظر دیگر بملکه گفت مطمئن باشید که در حضور این جوان بیش از اندازه کافی صحبت نخواهد نمود .

الیزابت بک در دسر را بهانه کرد و همه را جواب داد و به آبار تمان مخصوص خود رفت و به سیل فهمانید که نیم ساعت دیگر از درب پنهانی به ملاقات او باید و نیم ساعت بعد (ولیام - سیل) نزد الیزابت رفت و باهم شور کردند و (سیل) تعهد کرد که همان روز بازرگانان و اصناف را تحریک کند و آنها را او دارد که علیه ازدواج (ماری) با پسر بادشاه اسپانیا اعتراض کنند و هنوز عصر نشده بود که دسته هائی از بازرگانان و اصناف که هزارها نفر از اهالی لندن و جاوشان با آنها ملحظ کردیده بودند در خیابانها شروع به تظاهرات کردند و گفتنند مامین نذریم که اسپانیا روی تخت و تاج انگلستان دست بیندازد و برینانیا مستعمره امپراطور اسپانیا شود . دسته ای از تظاهر کنندگان بهیئت اجتماع بطرف سفارت اسپانیا برآهافتادند و اگر حکومت فوراً یک عدد سرباز برای حفاظت سفارت نیافرستاد ممکن بود که عده ای از کارمندان سفارت مزبور بقتل برستند .

تظاهر کنندگان که میگفتند آنها بعشق میهن میخواهند مانع از ازدواج ملکه خود با پسر بادشاه اسپانیا شوند وقتی دیدند که قوای مسلح نظامی نمیکنند و بدکانها و رستورانهای اسپانیایی حمله نمایند بطرف خیابانهای شهر برآه افتادند و بدکانها و رستورانهای اسپانیایی حمله و رشدند . در میدان (سن بول) واقع در لندن یک رقصه سالخورده اندلوزی (۱) بعد از اینکه

-۱- (اندوزی) که همان گله اندلسی میباشد یکی از ایالات اسپانیا است و سکنه ایالت مزبور را هم بنام اندلوزی میخوانند (مترجم)

دیددوران جوانی گذشته دکانی باز کرده بود که نیمی میغاهه و نیمی خرازی فروشی بشمار میآمد و جوانان پولدار لندن با آن دکان آمد و رفت میکردند زیرا میدانستند که در پیشتر از ساعات روز و شب، عده‌ای از زنهای زیبا، در آن دکان یافت میشوند.

تظاهر گشته کان در آنروز با آن دکان حمله و گردیدند و اجناس و انانه دکان را از بین بردن و دندانهای زن سا غورده را نیز شکستند (ماری) ملکه انگلستان که تصویر نیمیگرد نقشه عروسی او با پسر پادشاه اسپانیا آنقدر تولید هیاهو و زحمت نماید بسرعت جلسه فوق العاده مجلس عوام را دعوت بشکیل کرد و گفت هر گاه پارلمان میل ندارد که من با پسر پادشاه اسپانیا وصلت کنم من هم اصراری برای این وصلت ندارم.

ولی فرستاد گان ملکه در کولوارهای پارلمان (بقول امر و زیها) نمایند کان مجلس را می دیدند و آهسته بآنها میفهمانیدند که ملکه مبدل بدختر ترشیده شده ولی نه شما برای او شوهر پیدا میکنید و نه وقتی خود او شوهری پیدا میکنند میگذراید که شوهر نماید. پارلمان برای آنکه مردم را آرام کند اعلامیه‌ای صادر کرد و گفت شما دغدغه نداشته باشید و دست از تظاهرات بردارید و بکار و کسب خود مشغول شوید و بدانید که نمایند گان ملت بیدار هستند و نمیگذرانند که امپراتور اسپانیا تاج و تخت انگلستان را تصرف کند و این کشور را یکی از مستقررات اسپانیا نماید.

آنگاه بین پارلمان انگلستان و دولت اسپانیا مذاکره راجع بهروسی ملکه با پسر «شارل کن» امپر اضور اسپانیا شروع گردید و پارلمان انگلستان برای موافقت خود با عروسی ملکه شرائط ذیل را پیشنهاد کرد: شاهزاده فیلیپ پسر پادشاه اسپانیا بعد از این که شوهر ملکه انگلستان شد باید مطیع قوانین و رسوم و آداب انگلستان باشد. شاهزاده فیلیپ حق هیچگونه مداخله در املاک و در آمد ملکه انگلستان را ندارد و بهیچوجه نمیتواند از اختیارات و مزایای ملکه استفاده کند.

اطرافیان و ملازمین شاهزاده فیلیپ، که در این موقع بانگلستان می‌آیند، پا بعد از این بیایند، حق ندارند که از هیچ نوع شغل و مزا ای برخوردار شوند و شاهزاده فیلیپ حق ندارد، هیچگونه مداخله در زندگی رسمی انگلستان نماید. هیچیک از اتباع اسپانیا حق ندارند در شمار مستخدمین جزء دولت یادربار یا شهرداری شوند و فقط میتوانند در شمار مستخدمین جزء در آیند. شاهزاده فیلیپ قبل از اینکه مرا اسم ازدواج انجام بگیرد باید از

هر گونه حقوق و مزایای ارتقی (در صورتی که عمرش طولانی تر از عمر ملکه شود) صرفنظر نماید و نیز نمیتواند ملکه انگلستان و فرزندان اورا از این کشور خارج کند در صورتیکه ملکه زودتر از وی این جهان را بسروود گوید شاهزاده فیلیپ، بدون ادعای هیچ نوع ارت، حقوق دیگر، باید از انگلستان مهاجرت نماید و تمام ملازمین و خدمه خود را ببرد.

شاهزاده فیلیپ در تمام مدتیکه شوهر ملکه انگلستان است حق ندارد از وسائل نقلیه و جواهر و کاخها و املاک و تیول و رعایای سلطنت انگلستان استفاده کند و در صورتیکه محقق گردد حکمی بامضای وی صادر گردیده تحت معحاکمه خواهد گرفت و حتی حق ندارد از ملکه بخواهد احکام و دستورهای اورا تائید نماید.

هیچ نوع شغل رسمی و منصب نظامی بشوهر ملکه داده نخواهد شد مگر بر طبق تصویب پارلمان انگلستان و شاهزاده فیلیپ قبل از عروسی باید ترک تابعیت نماید و تبعه انگلستان گردد و در صورتیکه ملکه زندگی را زودتر بسروود گوید تابعیت او ملغی خواهد گردید و اجازه سکونت در انگلستان را نخواهد داشت.

در تمام مدتی که شاهزاده فیلیپ، شوهر ملکه انگلستان است حق ندارد که پرچم اسپانیا را مورد استفاده قراردهد و نمیتواند زیادتر از حدودی معین، خدمه اسپانیائی داشته باشد شوهر ملکه انگلستان نمیتواند بطرزی رسمی با سفارت اسپانیا در لندن، یا هر سفارت دیگر که در انگلستان هست مربوط گردد و هر دفعه که بخواهد با سفیر اسپانیا یا یکی از سفرای دیگر با نمایندگان آنها ملاقات کند باید یکی از اعضای کاینه انگلستان در جلسه ملاقات حضور داشته باشد شاهزاده فیلیپ هنگامی که برای ملاقات خانواده خود با اسپانیا میرود مجاز نیست بیش از یکماه در اسپانیا بماند و در آن مدت هم یک نماینده تمام اختیار کاینه انگلستان باید بالاوهراه باشد و شاهزاده مکلف است که راهنماییهای نماینده مزبور را بپذیرد.

وقتی این شرائط باطلاع (شارل کن) امپراتور اسپانیا رسید فریاد زد مرده شوی این نمایندگان پرچانه مجلس معمونان را بزد که کاری جز حرف زدن واشکال تراشی ندارند و خدارا شکر که ما در این مملکت از شر مجلس معمونان و نمایندگان آنها آسوده هستیم.

با این وصف بر حسب توصیه سفیر کبیر اسپانیا در لندن، امپراتور

اسپانیا تمام این شرایط را پذیرفت چون سفیر اسپانیا در گزارش خود برای (شارل کن) نوشته بود اوضاع دنیا همواره بریک قرار نیست و مرور زمان بسیاری از مقتضیات راعوض مینماید و مسجیل ترین پیمانها و قراردادها، در مقابل مرور زمان و مقتضیات محیط قوت خود را ازدست میدهد و کافی است که در انگلستان پارلمان عوض شود و حکومتی دیگر روی کار بیاید که تمام این قیود و شرایط مشکل، بخودی خود از بین برود.

بعداز اینکه امپراطور اسپانیا، شرایط سنگین پارلمان انگلستان را برای عروسی پسرش با ملکه بربانیا پذیرفت از طرف دول انگلستان و اسپانیا اعلامیه‌ای منتشر شد و این خبر را باطلاع مردم و ساینده انتشار خبر عروسی، سبب تعزیک خشم مردم شد و باز رگانان و اصناف این اقدام را به منزله بی‌اعتنایی با حساسات عامه تلقی کردند و (الیزابت) به کمک سفیر فرانسه در لندن، مصمم شد که عروسی مزبور را برهم نزند.

یکی از حیله‌هایی که جبهه (الیزابت) و سفیر فرانسه برای برهم نزدن عروسی بکار بردند این بود که گفتند که ادوارد هفتم پادشاه سابق انگلستان نفرده بلکه در حال حیات است و جوانی را که بطریزی عجیب شویه بادوارد هفتم بود پیدا کردند و او را بعدهای از مردم نشان دادند و مردم که به چشم خویش ادوارد هفتم را می‌دانند مصمم شدند نه فقط با عروسی ملکه (ماری) بلکه با سلطنت او مخالفت کنند.

البته منظور ما از (مردم) در اینجا در درجه اول بازگنان و اصناف و در درجه دوم پرستانها بودند که هردو از الیزابت حمایت می‌کردند اما اشرف و روحانیون، همچنان طرفدار ماری بشمار می‌آمدند.

در عین حال که یک ادوارد هفتم مصنوعی از طرف الیزابت و سفیر فرانسه بوجود آمد الیزابت بامپارت، اتهاماتی راعلیه خواهر خود در افواه منتشر می‌کرد چون میدانست اثریک افتراق، بشرط اینکه با قوانین و اوضاع و احوال تطبیق نماید، خیلی زیاد است مثلاً شهرت میداد که امپراطور اسپانیا یک صندوق مسکوک طلا برای ملکه ماری فرستاده که عده کنیزی را اجیر کند و باملت بجنگد یا اینکه از رئیس دادگاه تفتیش عقايد دعوت نموده که با انگلستان بیاند و تمام پرستانها را از بین بیرد.

موضوع آمدن رئیس دادگاه تفتیش عقايد اسپانیا، از آن کشور با انگلستان بیشتر مورد قبول مردم واقع می‌گردد زیرا میدانند که (ماری) برای از بین بردن پرستانها، از روی دادگاه مزبور پیروی مینماید در

آن هنگام در اسپانیا دادگاهی بنام انکیزیسون (دادگاه تفتیش عقاید) وجود داشت که روز و شب، یک عده کارآگاه را مأمور میکرد که پروستانتها را کشف کنند و غیر از آنها، بیینند چه کسانی با روحا نیون عیسوی اسپانیا مخالف هستند و به محض اینکه مخالفی پیدا میشود، با تمام این که مرتد است او را دستگیر میکردن و بعداز یک محاکمه که جزو فرمایته چیزی دیگر نبود، زنده (۱) در آتش میسوزانندورئیس دادگاه مزبور هم یکی از روحا نیون عیسوی معروف اسپانیا بشمار میآمد.

وچون (ماری) هم در انگلستان پروستانتها را زنده میسوزانید، مردم فکر میکردنند که آمدن رئیس دادگاه تفتیش عقاید انگلستان امری عادی است.

شایعه دیگر که باز از طرف (الیزابت) و با کمک سفیر فرانسه منتشر میشود این بود که ملکه (ماری) گندم را اختکار میکند و گرانی مصنوعی بوجود میآورد که بتواند غله خود را با بهائی گران بفروش بر ساند این شایعه هم در مردم کینه ای شدید سبب به (ماری) تولید میکرد و از بخت بد ملکه (ماری)، قرائن و امارات این اتهام را تائید مینمود چون ملکه ببسیار املاک خود دستور داده بود که در فروش گندم دست نگاه دارد زیرا در پائیز و رومستان آنده عله گران خواهد شد ولی دیگر گندم اختکار میکردد و انبارهارا پراز گندم خریداری شده نمی نمود که در سالهای بعد بقیمتی گران بفروشد.

لیکن چون هرجامعه در هر نقطه از دنیا، استعدادی مخصوص دارد که این شایعات را بزرگتر از آنچه هست، بکند مردم هر انباری را میدیدند تصور میکردنند یکی از انبارهای غله (ماری) است هر کشتنی که به ساحل انگلستان میرسید، مردم تصور میکردنند حامل گندمی است که (ماری) از اروپا خریداری کرده تا انبار کند و استفاده های زیاد بنماید.

عدم رضایت مردم بعلاوه این شایعات ازلندن بولایات رسید و فریاد حشم مردم را بلند کرد و بخصوص در ایالت کنت (بروزن مرید یاسرد- مترجم)

— درینی از صفحات گذشته این کتاب، دو مرتبه جمله زنده در آتش سوزانیدند مبدل به (زنده زنده) شده یعنی کلمه زنده تکرار گردیده و این علطف چاپی است زیرا مترجم بیش ازیز مرتبه کلمه (زنده) را بکار نبرده، نادر هر حال، فقط یک مرتبه باید نوشته شود.

بیشتر سبب تحریک مردم گردید چون در آن ایالت مردی موسوم به (صر- طوماس - ویات) که در گذشته باسپانیا میرفت و در آنجا گوسفند خریداری میکرد و بانگلستان حمل مینمود، در رأس ناراضی ها قرار گرفت و یک سازمان مرکزی برای اداره کردن نهضت مردم بوجود آورد.

(ویات) که بمناسبت سفرهای عدیده باسپانیا، میگفت که اسپانیا را خوب میشناسد و بالاخص فیلیپ پسر امپراتور اسپانیا را دیده در میدانهای عمومی برای مردم نطق مینمود و طوری (فیلیپ) و اسپانیا را در نظر مردم بدنام کرد که مردم ایالت کنت مانند فردی واحد قیام نمودند و سلاح بدست گرفتند تا این که از (ورود ابلیس بانگلستان جلو کشید) و مظور شان از ابلیس همان افیلیپ بود که میباشد بانگلستان بیاید و با (ماری) ازدواج کند هر اندازه که نفرت مردم نسبت به (ماری) افزایش میباشد بر محبو بیت (الیزابت) افزوده میشه و بعض اینکه مردم (الیزابت) را در خیابانها میدیدند شروع بهلهله میکردند و (ماری) که از محبو بیت خواهر متبرسید او را واداشت که از پایتخت بروود در (آج ریچ) که از نقاط ییلاقی انگلستان بود سکونت اختیار کند. تبعید (الیزابت) از پایتخت به (آج ریچ) بعای اینکه از فحالت (الیزابت) بکاهد او را آزادتر کرد زیرا دیگر جاسوسان و طرفداران (ماری) نمیتوانستند او را تحت نظر بگیرند و آن شاهزادخانم جوان، در میدانهای عمومی میتینک ترتیب میداد و برای مردم نطق مینمود. در این میتبیشگها (کورت نه) عاشق الیزابت، که مردم وی را بنظر نامزد الیزابت مینگر بستند کنار (الیزابت) میباشد ولی چون مردی بی اطلاع بود و نمیتوانست بر موز توطئه های سیاسی پی ببرد، حضورش کمکی به الیزابت نمیکرد.

یکروز یک هیئت بنمایند کی از طرف سکنه ولاست (دون شیر) نزد الیزابت آمدند و با او گفتند که سکنه ولاست مزبور حاضرند بطرفداری وی و علیه (ماری) بشورند ولی فرمانده و پیشوائی که مقبولیت عامه داشته باشد ندارند و بهتراین است که شاهزاده خانم جوان نامزد خود را فرمانروا و پیشوای آنها بکند الیزابت بعاشق خود کورت نه تکلیف کرد که در رأس شورشیان ولاست دون شیر قرار بگیرد ولی آن جوان بقدی از این پیشنهاد ترسید که خواست از انگلستان فرار کند و بارو با برود چون هر دفعه که دوره حبس خود را در زمان سلطنت هانری هشتم پدر الیزابت بیاد میآورد بمناک میشد که میادا بجزم شر کت در توطئه، باز بجنس یافتند

الیزابت که از داشتن عاشری ترسوناراضی بود اورا تشویق کرد که بسازمان ذیبات پیو ندد و گفت هرگاه از اینجا بروی و با ذیبات همکاری کنی با آرزوی خود خواهی رسید و شوهر من خواهی شد . سفیر فرانسه هم برای اینکه کورت نه را تشویق به مبارزه نماید یک بطری از بهترین شراب شامپانی را برای او فرستاد و شبی بعد از اینکه کورت نه مست شد نامه ای به الیزابت نوشت و در آن گفت که فردا صبح برای مبارزه عازم خواهد شد و تا تحقیل پیروزی قطعی مراجعت نخواهد کرد .

صیح روز دیگر وقتی از شراب شب گذشته زاہل شد کورت نه متوجه گردید که قول خطرناکی بشاهزاده خانم داده و دیدا کر برآمده قند و نرود مورد سخریه قرار خواهد گرفت و ناگزیر برای افتاد ولی بجای اینکه بسوی میدان جنگ بروز راه منزل معشوقه پنهانی خود را در پیش گرفت زیرا کورت نه بدون اطلاع الیزابت یک معشوقه داشت که کاهی بمقابلات او میرفت و آن روزهم خانه معشوقه را بهترین ملجه دانست .

مشوقة کورت نه اورا نوازش داد و بوی گفت که اوضاع مملکت خراب است و عنقریب جنگ داخلی در انگلستان شروع خواهد شد و هرگاه وی در جنگ شرکت نماید بقتل خواهد رسید و بهتر آن است که در خانه او بماند تا ارضاع آرام شود کورت نه اندرز مشوقة را با جان و دل پذیرفت زیرا آدم ترسو و بی همت همواره در انتظار بیانه ایست که بتواند خویش را از خطر دور نگاهدارد و یا از زحمت کشیدن معاف کند کورت نه از آنروز تا مدت چند هفته در منزل مشوقة ماند و در جنگ شرکت نکرد .

هر اندازه که کورت نه از شرکت در جنگ و توطه میترسید بر عکس ذیبات جدا خود را برای جنگ آماده میکرد و هزار نفر از طرفداران وی شمشیرها و نیزه های خود را تیز میکردند و زه کمان خویش را میآزمودند که بمحض شروع جنگ وارد پیکار شوند علاوه بر این هزار نفر، یکمده بار تیز ان در جنگ داخلی انگلستان شرکت نمایند .

یکدسته زورق مرکب از شش فروند با توپهای کوچک ، در رودخانه تیمس نیز آماده شودش بود و تمام این افراد میگفتند که ماری باید از سلطنت انگلستان بر کنار شود والیزابت بجای او بنشیند زیرا ماری ظالم و فاسد و فاجر است .

بکر و ذصیح فرمان حمله از طرف ویات صادر گردید و صفووف سربازان منظم در حالیکه چنانین آنها را پاریزان ها گرفته بودند بطرف لندن بحر کت در آمدند آنها شمارهای با خود حمل میکردند که روی آن عبارات ذیل نوشته شده بود یامرک یا ایزابت . . . ما خواهان عدالت هستیم ... انگلستان نباید مستعمره اسپانیا شود . . .

ملکه ماری وقتی شنید که یک ارتش واقعی بطرف لندن بحر کت در آمده ترسید و یک هیئت نمایندگی مرکب از پنج نفر افسرو پنج نفر از وکلای مجلس شورای ملی و پنج نفر از اصیلزادگان دربارا باستقبال هیئت مزبور فرستاد که بگویند چه میخواهند .

ویات فرمانده سپاهی که طرفدار ایزابت بود مردی متهرور بشمار میآمد ولی نرمی و مآل اندیشه دیلواماتها را نداشت و وقتی نمایندگان ماری را ملاقات کردند بیان بید کوئی کشود و گفت آنچه مامینخواهیم عزل و محاکمه ماری میباشد و ما باید این زن خونخوار و دیوبست را محاکمه کنیم و او را زنده در آتش بسوزانیم یا اینکه بالای سیاستگاه سرش را با تبر قطع نماییم .

این خشونت و بخصوص ناسراهاتی که ویات بملکه ماری گفت بر نمایندگان مزبور و سکنه لندن خیلی گران آمد زیرا اهالی پایتخت انگلستان بر طبق شعائر و معتقدات خود سلطنت طلب بودند و حاضر نمیشدند که ملکه آنها محاکمه شود و زنده در آتش بسوزد و باسرش در سیاستگاه اذپیکر جدا گردد .

این بود که بعض بازگشتهای نمایندگی مزبور بلندن، یک نهضت بزرگ بطریق از سلطنت ماری در پایتخت انگلستان بوجود آمد و در فاصله چهل و هشت ساعت، پیست هزار نفر از سکنه لندن داوطلبانه نامخود را به نسبت رسانیدند که وارد قشون شوند و با ویات و سپاه او بجنگند .

خبر تشکیل این قشون هنگامی به ویات رسید که تصور میکرد ماری از سلطنت کناره خواهد گرفت و از این که بمنویات او و طرفدارانش اعتنا نکردن برآشافت و فرمان حرکت بسوی لندن را صادر گرد .

ویات و طرفدارانش وارد لندن شدند و در محلی که امروز موسوم به هاید پارک میباشد و باغ ملی است بایک قشون بزرگ برخوردند و جنگی شدید آغاز گردید .

اما چند چیز باعث شکست ویات شد اول اینکه سربازهای او جزو

قوای چریک بودندو بخصوص افسر قابل نداشتند ولذا بین اقدامات جنگی افراد یک آهنگی وجود نداشت.

دوم اینکه (ویات) متوجه نشد اولین شرط جنگ این است که رابطه یک قشون باعقب او، و مبداء وی محفوظ بماند و هنوز دو ساعت از جنگ نگذشته بود که افسران (ماری) که همه نظامی و جنگ دیده بشمار می‌آمدند را بعقب قطع کردند و در شهر (لندن) محاصره گردید سوم اینکه طرفداران (ویات) که تصور نیکرددند کاربجاهای باریک بکشد وقتی دیدند که از هر طرف خون جاری گردید ترسیدند و روحیه خود را ازدست دادند و عده کثیری از آنها تسليم قوای دولتی شدند.

هنوز آفتاب غروب نکرده بود که قوای دولتی طوری بقیه قوای (ویات) را محاصره گردند که آنها اسلحه را بر زمین کذاشتند و خود (ویات) دستگیر شد و همانجا بدون محاکمه چهارصد نفر از سر بازان (ویات) را بدار آویختند که باعث حیرت دیگران شود اما رئیس آنها را بقلعه موسوم به (برج لندن) منتقل گردند.

این هم یکی از اعمال یروپی و دور از منطق آن عصر بود که (ویات) فرمانده کل سپاه را دستگیر و محبوس نمودند اما سر بازان بیچاره را که بطور حتم گناهشان کمتر از فرمانده بود بدار آویختند.

(کورت نه) بعد از اینکه غوغای خاموش شد از منزل مشوقة بیرون آمد و خواست که به منزل خویش برود ولی او را دستگیر گردند و هر قدر اظهار بیگناهی کرد نباید وقتند و او را به برج لندن که در زمان هانزی هشتم در آنجا محبوس بود اعزام داشتند و از آنچه میترسید برسرش آمد و وقتی زندان بان برج لندن اورا دید گفت آه آقای (کورت نه) شما بالآخره مراجعت کردید آفرین کاری خوب نمودید زیرا برای بعضی از اشخاص و از جمله شما آزادی خطرناک است و رعایت مصالح شما اقتصادی نماید که در زندان بمانید.

الیزابت وقتی دید که توطن او، قرین عدم موفقیت گردید بدون اینکه مهطل شود که بخانه اش بیایند و تفتیش کنند تمام کاغذهای خطرناک را از بین بردا و هر قدر اسلحه داشت در جنگلهای اطراف زیرخاک پنهان نمود و برای اینکه بخواهش (ماری) وانمود کند که مطیع اوست نامه ای برایش فرستاده که این مضمون را داشت.

«خواهر عزیزه و مملکه تاجدار من، نظر باینکه ایام عید قیام مسیح

نزدیک است خواهشمندم که شما مقداری از البته روحانی خود را برای من بفرستید که من بتوانم در اینجا بوظیله مذهبی خود عمل نمایم و دعاگوی شما باشم ». .

(ماری) بپیچوچه از دریافت این نامه نرم نشد و سه نفر از رجال درباری را مأمور کرد که بروند والیزابت را بلندن بر گردانند و قتی آن سه نفر بمقابلات الیزابت آمدند شاهزاده خانم جوان بعنوان اینکه بیمار است روی تخت دراز کشیده یک پیراهنی کوتاه و بدون آستین ، که تاسه نسل دیگر شاهزاده خانمه هاجر مت پوشیدن چنان پیراهنی را نداشتند ، در بر کرده بود که بتواند زیبائیهای اندام خود را با آن سه نفر نشان بدهد و آنها را مجنوب کند ولی آن سه نفر که بعیله الیزابت پی برندند فریب او را نخوردند و گفتند شما باید از اینجا حرکت کنید و بلندن بر گردید .

وبرای این که ثابت کنند که وی دوغ میگوید و بیمار نیست دو نفر طبیب را که با خود آورده بودند مأمور معاينه وی کردند و آنها تصدیق نمودند که حال شاهزاده خانم جوان طوری نیست که مسافرت برای او خطر ناک باشد خاصه آنکه ماری که پیش بینی میکرد الیزابت تماز خواهد نمود تخت روان خود را فرستاده بود که شاهزاده خانم الیزابت بدان وسیله بلندن مسافرت کند .

الیزابت در آن سفر خیلی میل داشت که سوار بر اسب شود و تاخت و تاز نماید اما چون گفته بود ناخوش هستم اجرار داشت که خود را بناخوشی بزند ولذا درون تخت روان روی دوشک خواهید دست خود را بطوری مخصوص از تخت روان خارج کرد که همه بدانند او بیخال است .

تخت روان های آن دوره بوسیله دوقاطر که یکی بجلو و دیگری به عقب آن بسته شده بود حرکت میکرد و بواسطه جاده های ناهموار و حرکات قاطرها تخت روان بشدت تکان میخورد بطوریکه در پایان روز دوم مسافرت الیزابت بر استی بیمار شد و دچار تهوع و اختلالات معدی گردید و طوری حاش متفلب شد که فرستاد کان ملکه ترسیدند مبادا فوت کند .

بعداز یک هفته دیگر الیزابت بار نگی ذرد و بدندی نحیف بلندن رسید اگر در موقع جنگ (ویات) با طرفداران (ماری) ، شاهزاده خانم جوان بلندن میآمد سکنه شهر او را بقتل میرسانیدند ولی در آن موقع بر اثر ناخوشی الیزابت دلشان خیلی برحال او سوخت و بهیئت اجتماع باستقبالش

رفتند و مقابله تخت دوان او زانو بر زمین زدند و رشته های روپوش تخت روان اورا که آویخته بود بوسیدند وزن ها اطفال خود را بشاهزاده خانم جوان عرضه داشتند که وی کودکان را مس کند زیرا انگلیسها معتقد بودند هر گاه زنی که در حال نزاع است طفل بیماری را مس نماید آن طفل معالجه خواهد شد. وقتی (ماری) هند که سکنه لندن با خلوص نیت واردات از الیزابت استقبال کرده اند امر نمود که مردم را از پیرامون تخت روان اوتفرق کنند و همین کار را کردند.

(الیزابت) انتظار داشت که در کاخ سلطنتی منزل کند و خواهش ملکه انگلستان را ملاقات نماید ولی (ماری) امر کرد که برای او مسکنی دیگر را در نظر بگیرند و گفت به (الیزابت) خاطر نشان کنید قبل از اینکه ملاقات من باید باید بروزیر داد کستری ثابت کنده بی گناه است.

بانزده روز بعد از آن واقعه، قاضی تحقیق انگلستان که توانسته بود ذلائلی علیه (الیزابت) تهیه کند قرار توقيف اورا صادر کرد وامر شد که اورا در برج لندن حبس کنند روزی که الیزابت را بزندان میبرند (ماری) ملکه انگلیس از تظاهرات شدید مردم بتفعیل الیزابت ترسید و ساعتی را برای انتقال او ببرج لندن انتخاب کرد که هیچکس در خیابانها و کنار رودخانه تایپس نبود و همه به کلیسا رفته بودند که من اسم مذهبی را بجا بیاورند با اینکه در خیابانها کسی نبود باز ماری وحشت کرد و گفت که الیزابت را از راه رودخانه تایپس بطریق برج لندن ببرند و برای اینکه خواست مردم متفرق گردد بلکه زورق ماهیگیری و متفرق را برآزمعبوس کردن و عقب زورق حامل الیزابت برآه انداختند تا اینکه مردم فقط محبوسین مزبور را بینند و الیزابت بنظرشان نرسد.

وقتی که الیزابت از رودخانه تایپس هبور میکرد که ببرج لندن برود دریافت که آن رود مشئوم همان رودی است که مادرش قبل از اینکه به سیاستگاه بروداز آن رود کنشد و سیمور عاشق او باز برای اینکه بسیاستگاه عزیست کند از رود مزبور عبور کرد و شاید او هم که اینک از آن رود میگذرد برای آخرین بار آنرا می بیند و دیگر چشمی بشرط تایپس نخواهد افتاد.

بعد نوبت محاکمه و بیات و طرفداران او رسید و رودا زده نفر قاضی انگلیسی رای خود را در باره و بیات صادر کردند و او را بمحکوم باعدام نمودند اما هر اهان و همدستان و بیات تبر نه گردیدند ماری ملکه انگلستان نست به هر اهان و همدستان و بیات کینه ای نداشت و وقتی آنها که در میدان

جنگ با ویات همکاری کردند تبرئه شدند طبعاً ایزابت که دستی از دور برآتش داشته در جنگ شرکت نکرده فقط دوست ویات بوده، میباشد است تبرئه کردد.

این بود که خشمی شدید به ماری ملکه انگلستان غلبه کرد و دستور داد هر دوازده قاضی را که در دادگاه نشان داده بودند که دارای حریت عقیده میباشند توقيف و اموال آنها را ضبط کنند.

ویلیام - سسیل در آن روزها، سخت نگران بود که چه بکند و آیا از ایزابت نزد ماری طرفداری بنماید یا نه؟ هر روز ویلیام - سسیل خود را به حوالی برج لندن میرسانید و دیوارهای بلند و سطبر آنرا از نظر میکدرانید و فکر میکرد که آیام ممکن است که بتواند ایزابت را از آن قلعه نجات بدهد یا نه؟

آنچه امروز در لندن بنام برج لندن خوانده میشود فقط سردر قلعه‌ای سطبر بود که به اسم برج لندن نامیده میشود برج لندن را ویلیام فاتح که پادشاه ایالت نورماندی در فرانسه بود هنگامیکه با انگلستان حمله‌ور گردید ساخت.

آن برج دارای سه حصان بود و هر حصانی درون حصان دیگر قرار داشت و برجهای آن نسبت بکف رو دخانه تایمین ۱۳۰ متر مرتفع بشمار می‌آمد بطور یکه وقتی انسان پایی حصان و برجهای آن قلعه می‌بیند بوحشت در می‌آمد و اگر مجبوس از بالای یکی از برجهای یکصد و سی متري خود را پایین میانداخت دریک لحظه تمام استخوانهای اومی شکست و هنوت میکرد.

ویلیام سسیل هر روز همانطور یکه برای دیدار حصانهای بلند برج لندن میرفت سری هم بدر بار میزد و جانی می‌بیند تا ماری او را بیند و دو کلمه بالو حرف بزند و ویلیام سسیل از فرصت‌ها استفاده می‌نمود که مذهب کاتولیکی را مورد تمجید قرار بدهد و میگفت هر کس انجیل را جز در متن لاتین آن مطالعه کند کافرو واجب القتل است.

بالاخره آنقدر خود را به ماری نشان داد تا اینکه ماری او را به کاردی نر صدراعظم خود توصیه نمود و منشی صدراعظم انگلستان شد. یکروز از صدراعظم پرسید نظر شما نسبت به ایزابت چیست و با او چه میخواهید بکنید صدراعظم گفت این بسته باراده ملکه است ویلیام - سسیل گفت من معتقدم که یک دوشیزه جوان و شاهزاده خانم، که هنوز شوهر نکرده و باکره است برای دولت انگلستان یک سرمایه قابل ملاحظه بشمار

می‌آید گاردي نر گفت دوشيزه بودن او که مورد تردید من است و بليام – سيل گفت بفرض اينکه دوشيزه نباشد باز بمناسبت اينکه شاهزاده خانم است دولت ميتواند ازاو برای بدام آوردن يكى ازو ليعهداء اروبا استفاده كند و شما نباید اين سرمایه را ازدست بدھيد زيرا روزى با يك ازدواج يasher كت شاهزاده خانم الیزابت، ميتوانيد يك کشور جديد را بامير اطوري انگلستان بيفرايد.

«گاردينر» که شاید از اين موضوع بكلی غافل بود، اين پيشنهاد را حسن استقبال نمود اما الیزابت همچنان درزنдан بود واژدياني خارج اطلاعی نداشت و نميدانست که در اطراف وي، راجع باو چه مطالبي گفته ميشود و چه پيشنهادهایي بعمل می‌آيد اما هرقدر که زمان ميگذشت وي با تيه خود اميدوارتر ميشد و نوراميد در قلب وي بيشتر پر توافقن ميگردد. نکهبانان او بوي اطميان داده بودند که رفتارش درزندان بسيار خوب ميباشد و از اين لحظه يعني از لحظه نظم و ترتيب و رعایت قواعد و مقررات زندان تاکون کسی پيای او نرسيده است. اين مطلب درست بود زيرا الیزابت گذشته از اينکه ميفوامت خود را دختری بـ آزار و مظلوم جلوه دهد است بكارهای ميزد که بيشتر برای او ايجاد معبويت ميگردد، مثلاً كفشهای سرباعي ميدير زندان را قلاب دوزي ميگردد يادرا اطراف پنجه اطاق زندان خود كل آفتاب گردن ميگشت.

همچنين هر روز در مراسم نماز در نمازخانه شرکت می‌جست، ولی از اين عمل پاصلنا قصد ربتني نداشت و بيشتر برای ديدن و وراثه از کردن جوانان و مردانی که درزندان بودند و بال نتيجه در نمازخانه حاضر ميشدند والیزابت از ديدن آنها بيش نمی‌آمد آنجا حاضر ميشد.

در ميان اين جمع فاسق آينده و صبيمي او «رابرت داولي» وجود داشت که الیزابت، لطف زنانه اورا مي‌پسندید.

با راضي کردن زندانيان، و سيله برای کاغذ پرانی و اظهار عشق بين محبو به جوان و بانشاط وزندانيان مهجور و دورافتاده برج لندن فراهم شد و نامه‌های پر حرارت و هيجانی برای الیزابت ميرسيد. اما در ميان اين نامه‌ها، سوز و گداز داولي از همه بيشتر و كاعنهای او هيجان انگيز تر بود. در اين نامه‌ها که بواسائل مختلف بدست الیزابت ميرسيد داولي بالتماس و تصرع از الیزابت ميفوامت که او را بشهرى پذيرد و با اين عمل خطر مرک را از او دور گته، حتی بدختر جوان اطلاع داد که با کمال ميل حاضر است

جان خود را نثار وی کند و اموال خویش را در قدم محبو به تقدیم نماید .
اما اگر جان و مال دیگران ارزش داشت ، در چنان موقع مال و
جان را برت داولی خیلی ارزان وی قیمت بود ، چه کلیه اموالش را ملکه
ماری ضبط کرده هر آن امکان داشت که جlad برای قطع سروی دست
به کار شود .

الیزابت خود را از داشتن چنین عاشق ثابت قدم مسرور و شادمیدانست
ولی اگر میتوانست بفهمد هفتاهی یکروز ، زن جوانی برای دیدن را برت
وارد زندان میشد و با او بسرمیرید ، نظرش تغییر میکرد .

عاشق ریا کار الیزابت زن داشت و این زن که بسیار زیبا بود بنام
(آمی روپیارت) خوانده میشد و را برت این زن را چند سال قبل ازان مخفیانه
به ازدواج خود را آورد بود .

عشق و عاشقی را برت بالیزابت چون در آن هنگام یک سرگرمی
موقعی بود فقط بعدها این عشق زود گذر تبدیل بروابطی قوی تر و مبتنی
بر جاه طلبی و بلند پروازی وی گردید .

الیزابت یک دوست صمیمی دیگر نیز داشت و آن حاکم برج یا در
حقیقت مدیر زندان بود ولی الیزابت با او صحبتی نمیکرد .

ولی برای آنکه این احساسات را بگوش خواهرش ماری بر ساند به
خانم (لتی رویت) گفته بود که میل داشتم چند جراح ماهر داشته باشم که
بتوانند قلب اشخاص را تشریع کنند و در آن صورت میتوانستم میزان
فدا کاری و صمیمیت حاکم برج لندن را بهم بیان کنم .

وضع چنین بود و روزها یکی پس از دیگری میگذشت و الیزابت
هیچنان در زندان بود تا ماه ژوئیه فرار سید .

در این موقع ماری تصمیم گرفت که الیزابت را از برج لندن
بنقطعه دورتر و بی صدایتری منتقل کند و او را تحت نظر یکی از افراد
طرف اطیبان خود فرار دهد ، اما هیچیک از ابناء دولت ولردها ذیر بار
این ماموریت خطرناک و نامطبوع نرفتند و حاضر نشدند چنین مسئولیت
خطیری را که ممکن بود بعدها مایه دردسر بشود پندرند .

بالاخره ملکه ماری خواهر محبوس خود را یکی از املاک سلطنتی
بنام (بلن هایم) منتقل کرد و در عمارتی وی را سکونت داد که از مدتها پیش
بلکه از سالیان دراز کسی در آن منزل نکرده بود .

الیزابت خواه ناخواه در این ناحیه نسبتاً دورافتاده اقامات گزید بدون اینکه آزادی وی از هنگام حبس بیشتر باشد، زیرا کماشگان ملکه او را ساخت تحت نظر داشتند و کوچکترین حرکات وی را مراقبت میکردند. (سر بدهینگ فیلد) ماه‌وار حفاظت وی، در حقیقت زندانیانی بود که لباس اشرافی پوشیده باشد، زیرا بهبیچوجه بمحبوس خود رو نمیداد و لحظه‌ای اورا از نظر دورنمایداشت و افرادی نیز که در حدود صد نفر مسلح میشدند و در اطراف کاخ مستقر شده بودند هیچگونه روی خوش بالیزابت نشان نمیدادند و الیزابت نمیتوانست کوچکترین امیدی از آنها داشته باشد و با این وضع بنظر می‌آمد که بار دیگر الیزابت در مجاورت مرک و قتنا قرار گرفته است. در همین گیرودارها و لیعهد اسپانیا قدم بخاک انگلستان گذاشت و ملکه انگلستان که شب و روز در فکر شوهر و شب عروسی بود و در سراسر این مدت با مشقت و زحمت تمام خود را می‌آراست نزدیک بود از شدت اشتیاق قبل از رسیدن بشوهر بیمید. وی بسیار خسته بنتظر میرسید زیرا در تمام اینشدت برای زیبا نگهداشتین بالا افل زیبا نشان دادن اندام خود لباسی بسیار تنگ می‌پوشید و این ریاضت عاشقانه او را بسیار ناراحت می‌ساخت، با اینهمه از شدت شوق، احساس ناراحتی زیاد نمیکرد و عجله داشت که مراسم عروسی زودتر شروع شود اما اگر او عجله داشت تقدیر در کار خود شتاب نمیکرد.

شاهزاده فیلیپ مستقیماً بلندن نیامد بلکه بنام فیلیپ دو تولاد در هتلی در شهر سوتامپتون ندر نظامی در چونز انگلستان متوقف شد و رفیق بزم و رزم خود ویکونت و کمونت را پیش از خود بعنوان پیش‌قر اول موکب و لیعهد بلندن فرستاد والبته این عمل جنبه احتیاطی داشت و خیلی هم مؤثر واقع شد، زیرا بیکو نت که لباسهای بسیار فاخر آراسته بپر زرق و برق پوشیده بود و عده قلیلی بیشتر مستحفظ نداشت در طی راه همه جا مواجه با سردي کامل گردید و وی که دوست و لیعهد بود و اینکه بعنوان طلیعه موکب سلطنتی بلندن میرفت، سخت مورد تقدیر قرار گرفت بطوریکه در هر دهکده که وارد شدز بر دستمال سفره یک شعر مفصل در همچو خود و خانواده و لیعهد دید و هر جا خواهید صبح متوجه شد که زیر بالش مقداری جعل (سر گین گردن) گذاشته شده است و بالآخره توانست بانیمی از همراهان خود بیا بینخت انگلستان وارد شود.

مراقبتهای عاشقانه و شبانه روزی ماری و مشقاتی که برای زیبا

نشان دادن خویش تحمل کرده بود بجانی نرسید بطوریکه هیچگونه لطف و حسن در او دیده نمیشد و با وجود لباس زیبا که پوشیده بود مثل يك « اسب پير و لاغر » و عاري از هرگونه لطف و جاذبه بنظر میآمد.

فیلیپ که زن را بدین زشتی دید، در دل خود را تسلی میداد که مسکن است ماری بزودی بمیرد و وی از این رنج خلاص شود چند روز دیگر عروسی سرگرفت و مراسم جشن برقرار گردید و لی الیزابت را در این جشن دعوت نکردند.

بعناییت جشن، شهر لندن بر شد از اعیان و اشراف پو صیده ای که مدت‌ها نامشان از سر زبانها افتاده بود و کسی نمیدانست مرده‌اند یا زنده، از جمله این پو صیده‌ها شاهزاده خانم کلدوس زن چهارم هانزی هشتم پادشاه متوفی انگلستان بشمار می‌آمد.

این شاهزاده خانم مثل بچه‌های کوچک میخندید و یکنوع خوشحالی کودکانه داشت، اما از لحاظ ذوق و شعور پیر بود و طرز لباس او هم همین پیری و فرسودگی را خوب نشان میداد. شاهزاده خانم که از وقایع اخیر خانواده سلطنتی انگلستان بکلی غافل و جاهل بود با همان لعن کودکانه خود مرتب میپرسید « پس الیزابت کوچولوی عزیز بزمیجاست » و وقتی میدید کسی باو جواب نمیدهد تعجب میکرد.

جشن‌هایی که ملکه ماری میگرفت مثل جشن‌های در بار برخوشگذرانش هانزی هشتم مفصل نبود و آن آزادی و لطف را نداشت بلکه بسیار تشریفاتی و بالتبیجه خشک و خسته کننده بشمار می‌آمد، لباس دکولته کسی نمیتوانست بپوشد زیرا مخالف عفت محسوب میشد و شوخی ملائم حتی بزبان لاتین هم مجاز نبود زیرا مخالفت با تشریفات و آداب سلطنت بشمار میرفت این مجالس بیک کلاس درس و رسوم تشریفات بیشتر شباht داشت تا ب مجالس جشن و سرور و شادمانی زیرا باندازه‌ای دقت و نکته گیری در رعایت مقررات سلطنت و آداب و رسوم میشد که هر کس را خسته میکرد.

فیلیپ نیز بزودی از اینگونه مجالس شب‌نشینی و جشن خسته شد و فهمید که شباهای لندن هم درخشگی و بی‌لطفي کم از شباهای مادر بود نیست بخصوص که زن زشتیش بد و خیلی علاقمند شد و طبعاً زنی که بمردی علاقمند

باشد و بخصوص که زشتی خود را هم بداند، نسبت بشوهر حسود میشود او را سخت ناراحت میکند که چرا بافلان زن صحبت کرده و بافلان زن خنبدی. فیلیپ بیچاره هم هیچ دلخوش نداشت و هر بار که زن زشت خود را میدید ناراحت میشد و وقتیکه ماری ناز میکرد و جلوی هم بشوهر میگفت «محبوب من»، فیلیپ بقدری دلخور میگردید که داش میخواست آن زن را بلند کند و از پنجه اطاق برود خانه تایمیس بیندازد.

مار کی دووین چستر که مردی بیر و با تجریه بود و علامت دلتگی را در چهره فیلیپ میخواند اوراهمیشه نصیحت میکرده که آرام باشد و باعصاب خود فشار نیاورد و برای انصراف خاطر جوان دلتگی باو توصیه کرده که تنبیس بازی کند. فیلیپ هم حرف اورا پذیرفت و مشغول بازی شد، اما همینکه بکی دوبار تویی محکم بینی او خورد، وی تنبیس را رها کرد و گفت این بازی بدرد بچه هامیخورد.

بکروز که در تالارهای کاخ (هامپتون) با کمال قدم میزد بطوریکه ۵۰۰ می فهمیدند له بی یک سرگرمی مشغول کننده میگردد و بیلیام سسیل خود را باورسانید و ضمن صحبت‌های متفرقه رشته سخن را بحسب الیزابت کشید و از وی تعریف کرد که چنین است و چنان است و آخر گفت الیزابت دختری است بسیار ظریف و لطیف، بسیار خوش ذوق و باشاط. شاهزاده مفرور و دلتگی با خشونت اصیانیابی بلا فاصله جواب داد وی دختری است سرخ مو و خون سرد و این مطلب را از زبان این و آن شنیده بود بدون آنکه الیزابت را دیده باشد.

اما پیشنهاد سسیل کنجکاوی او را تحریک کرد و خواست که الیزابت را بینند، بخصوص که هیچ وسیله سرگرمی نداشت و در بی تقریب تازه میگشت و بهمین جهت بیهانه اینکه باید مردم ایجاد معبویست کرد. بملکه ماری پیشنهاد نمود چند نفر از کسانیکه درین مردم وجهه دارند از زندان آزاد شوند منجمله کورت نه و داولی والیزابت، ملکه ماری هم که سخنان شوهرش را چون وحی منزل تلقی میگرد بلا فاصله قبول نمود و این سه نفر آزاد شدند. کورت نه اجازه مسافرت یافت تا برود تحصیل خود را تکمیل کند داولی هم رفت بیش زن جوان و زیبا بش والیزابت هم چند هفته بعد بکاخ هامپتون رسید.

الیزابت در نظر فیلیپ ز بیآمد بیکی که ب اختیار ازوی شوق گفت:
— او همقدار جوان و پیش از است، چقدر زیبا و لطیف است.

فیلیپ از همان لحظه عشق الیزابت را بجان خرید و پنهان از نظر ماری بدو اظهار عشق و محبت کرد و الیزابت هم تردیدی در پنیره قرن احساسات وی ننمود چندی قبل از این واقعه صحبت از وصلت الیزابت با شاهزاده (فیلیپ برتساووا) پیش آمده بود، ولی وقتی الیزابت و شوهر خواهش باهم تنها میماندند، فیلیپ بدو میگفت که این ازدواج نباید سر برگیرد و الیزابت هم چشان خود را بچشمان شاهزاده میدوخت و میگفت نه من هر گز طوق لعنت برگردن نخواهم انداخت و اختیار خود را بدمست دیگری نخواهم داد الیزابت و فیلیپ دیگر هم جا باهم بودند و کسانی که اهل بد گوئی از این و آن هستند درباره آنان میگفتند هرجا که الیزابت باشد فیلیپ هم همانجاست با آنجا پیدا خواهد شد.

با این‌همه فیلیپ وظیفه شوهری را درباره ماری انجام میداد و بهمین جهت ماری کام احساس میکرد که حامله شده است ولی این احساس دیری نمیباشد زیرا متوجه میشود که اشتباه کرده و حامله نبوده است هر دفعه که ماری دچار این ناکامی میشود و میفهمید که جنینی در شکم ندارد و از این نویمی اشک حسرتش جاری میشود، الیزابت از خوشی در پوست نمی‌گنجید در ماه سپتامبر سال ۱۵۵۷ الیزابت بسیار متوجه و نگران شد.

وقتی نماینده پاب که مامور بود بخشش کنایهان ملکه ماری را از طرف پاب باو ابلاغ کند بلندن رسید، ماری از دیدن وی چنان بشور آمد و قلبش ازشدت هیجان بطیید افتاد که باز دوچار اشتباه شد و طبیدنهای دل را نتیجه حرکت جنین در شکم خود تصور نمود.

روز ۲۷ نوامبر بطوردسمی خبر حاملگی ملکه ماری از طرف دربار انگلستان منتشر گردید. دیگر لبخند بربان الیزابت دیده نمیشد و آن شور و نشاط همیشگی از میان رفته بود و یکبار نیز با قیافه گرفته بسیل گفت: اگر این بچه بدنی بیاید شما هرگز وزیر نخواهید شد.

اما خوشبختانه برای او و برای سسیل (و بدون تردید برای انگلستان) این بار نیز ماری با اشتباه افتاد، گوئی مقدر نشده بود که او فرزندی بیاورد و تقدیر براین قرار گرفت که ماری بدون وارث بمیرد والیزابت بر جای او بنت سلطنت انگلستان و بکرسی سیاست تکیه زند عوارضی که ماری احساس میکرد بهیچوجه ارتباط به حاملگی نداشت بلکه مر بوط بسن زیاد و اختلالاتی بود که زنان وقتی پا بسن میگذاشتند بدان دچار میشدند. شاهزاده اسپانیائی، شوهر ماری، یکروز در مجلس شورای سلطنتی

بدون توجه به قیودی که او را سلطنت انگلستان و شهر لندن مربوط میکند، اظهار کرد که «من دیگر در لندن بند نمیشوم» و منتظر شد که اذین ازدواج نتیجه‌ای حاصل شود و دل عروس زشت را بداشت فرزند خوش‌سازد. امادر عوض در اختفاء شروع بطرح نقشه‌های خود کرد و پنهانی با بعضی از حادثه جویان که همیشه وزرهم جاهستند از تباطع حاصل نمود و نتیجه این شد که این چماعت حادثه جویکروز و انود کردند که برای کشتن ملکه توطن کرده‌اند و قصد داشتند که ملکه ماری را زین بردارند و این عمل بتعریف پادشاه فرانسه صورت گرفته و اوست که بعلت مخالفت سیاسی با اسپانیا و انگلیس و ازدواج ملکه ماری با اسپانیا خواسته استکه ماری راهلاک کند و وحدت اسپانی و انگلیس ازین بروز بدیهی است این‌طلب سراپا دروغ و نقشه آنرا فیلیپ ریغته بود که از دست زن زشت و حسود خود راحت شود و با کمک انگلستان بفرانسه جبله‌ور گردد وقتی خبر توطن منتشر شد فیلیپ سخت تظاهر بخشم و غصب کرده و در سالن شورای سلطنتی در حضور رجال انگلستان با همان لمحه اسپانیا می‌خودفر یادزد که : چطور انگلستان اجازه میدهد فرانسه، حیثیت اورا مورد حمله قرار دهد و آیا وقت آن نرسیده که بريطانیا قریاد مبارزه طلبی فرانسه را جواب گوید؟

ملکه ماری که بمناسبت عشق، نسبت بشوهر خود هرچه او میگفت از دل و جان می‌پذیرفت این بار نیز نظر فیلیپ را حسن استقبال کرد و با غرور و سرافرازی زنی که خدمتش موجب مسرت محبوب خواهد شد گفت من پانزده هزار سرباز در اختیار دولت اسپانیا برای جنک با فرانسه خواهم گذاشت.

بدین ترتیب جنک بر ضد فرانسه شروع شد.

اما کار با این آسانی نبود که ماری بتواند فوراً نیروهای مجتاز را مغلوب کرد، زیرا بوالهوسیهای هانری هشتم صندوق دولت و اخراج فیلیپ بگذارد، زیرا بحالهای هانری هشتم مجبور شد که ازین کرد و ماری برای راه اندختن سربازان و تهیه تجهیزات ایشان مجبور شد که از این و آن بول بگیرد و قرض کند و بهر و سیله و از هر چاکه شده برای مخارج اولیه لشکر کشی بول تهیه نماید منجمله جواهر سلطنتی دل برای گرفتن و امنیت را از بنام (فی لیت بارد) گرفت و گذاشت و حکم کرد تا کلیه گندم و چوپانی که در انبارهای مردم برای مصارف خصوصی بود بیرون آوردند و بکشتهایی که در بندر، دیت فورانگر اندخته بود ریختند

و بیناط جهان صادر کردند و پولهای آنرا دولت بنفع خود ضبط کرد و صرف قشون کشی بفرانسه شد.

همین شدت و خشونت نفرت و بیمیلی از طرف مردم، در مورد گرفتن سر باز نیز اعمال گردید و بالآخر هر طور بود ماری سر باز آنی را که بشوهر خود قول داده بود نزدا و فرستاد. فیلیپ در این موقع در فلاندر شروع به جنگ علیه فرانسه کرد و از همانجا مرتباً نامه بانگلستان و مملکه ماری میفرستاد و قولی را که بدو برای فرستان سر باز و مهمات داده بود بیاد آور میشد.

وقتی سسیل حرکت کشتیهای حامل سر باز را بطرف سواحل فرانسه از بندرهای انگلستان تماشا میکرد، میکفت اینکار عاقلانه نیست که ما در سیاست دولتیگر دخالت کنیم و آلت دست سیاست اسپانیا باشیم، من عاقبت اینکار را خوب نمی بینم.

ابن پیشگوئیها کاملاً صائب شد و بهمان ترتیب که سسیل حدس زدجریان حوادث پیش آمد و در هفتم ژانویه دوک گیز بندر کالهرا (بندری است در شمال فرانسه) تصرف کرد تصرف این شهر برای انگلستان ضریبی شدید بشمار میآمد زیرا این بندر محل تجمع قوای انگلستان برای کمک بفیلیپ و آخرین بادکار دوره ای بود که انگلستان قسم اعظم کشور فرانسه را تصاحب کرد. کاله بادکار عظیمت و پیشرفت انگلستان در فرانسه بود و در آن روز کار جبل الطارق زمان شمرده میشد، زیرا ازین بندر انگلستان میتوانست بردول مرکزی اروپا مسلط گردد.

ملکه ماری که از حرکت شوهر معجب و مورد ستایش خود و فراق او زرد و ضعیف شده بود، وصول خبر سقوط کاله را نتوانست تحمل کند و در بستر بیماری افتاد و روز ۱۷ نومبر سال ۱۵۵۰ فوت کرد و همان روز که ملکه ماری فوت کرد باطر افیان خود گفت:

اگر قلب‌مرا بشکافند، می‌بینید که اسم «کاله» بر آن نقش شده است و باین ترتیب واه باز شد که تا ایزابت از پله‌های تخت سلطنت بالارود.

سه روز بعد ایزابت قلم بدهست گرفت و یک اعلامیه سلطنتی خطاب بمردم نوشت و در طی آن گفت من در مقابل سر نوشتی که خداوند بزرگ و ملت در پیش بای من گذاشته اند سر تعظیم فرود می‌آورم و مردم دیدند که برای او لین بار در یک اعلامیه رسمی صحبت از رفاه و آسایش برای طبقات مختلف جامعه بیان آمده و بمردم و عده داده اند که در نظر است برای بیماران دوا و بیمارستان و طبیب تهیه شود و مزد کار کران افزایش یابد و هم مردم از حداقل

وسائل زندگانی برخوردار شوند و رفاه و آسایش قاطبه افراد تأمین گردد
الیزابت در اعلامیه خود بملت انگلستان خاطر نشان ساخت که
همواره نسبت بردم بر عطایای کبیر محبت داشته و هبچو قوت این دلبستگی
را فراموش نخواهد کرد در دوره سلطنت او برخلاف گذشته صلاح مردم در
نظر گرفته خواهد شد و به برای مذهب مردم را آزار نخواهد کرد و نیز
الیزابت در اعلامیه خود وعده داد که بزودی کلیه عوارض راملنگی خواهد نمود
ومالیاتها را بیزان زیاد تخفیف خواهد داد .
اما اجراء این وعده اخیر کاری آسان شمرده نمیشد چون خزانه دولت
پول نداشت .

پس از این وعده های رسمی الیزابت بصورت يك «نبیعات دهنده» شهر
لندن وارد گردید .

برای پذیرفتن الیزابت تشریفات فراوان مرعی گردید و طاق های
نصرت بستند و در بعضی از خیابانها نمایش های تمازی دارند .
دریکی از این نمایشها مردی را نشان میدادند که نورچراغ او را
روشن میکرد . این نمایش شکوه نداشت ولی در آن ذوق بخراج داده بودند .
وقتی الیزابت مقابل این صحنه رسید و آن منظره را دید از شهردار لندن
که هم جا به مرأه او میرفت بر سید این مرد کیست ؟ شهردار گفت علیا حضرت ابا
این پیر مردم نشانه «زمان» است .

الیزابت گفت ای مظہر زمان عزیز ، ای عامل مقتدر ، تو هستی که
مرا بتخت سلطنت رهبری کردي و اکر امروز من بر اینکه سلطنت تکیه
زدهام نتیجه کنم و مساعدت توست . سپس درین احساسات مردم و هلهله
وشادمانی آنان مظہر زمان را بوسید و بار دیگر ازین عامل موثر که او
را به سلطنت رسانید تشکر کرد .

در همین موقع کار دینالها و روساء مدھبی که در زمان حیات ملکه
سابق مورد توجه خواهش ماری بودند رسیدند . الیزابت با لطف باین
جماعت که روز گاری قدرت داشتند سلام کرد و گفت من در نظر داشتم که
چند نفر از شما را که مورد اطمینان خواهیم بودند جزو مشاورین خود انتخاب
کنم ولی متوجه شدم که وفور مشاورین سبب تأخیر برای اتخاذ تصمیمات ماخواهد
شد . الیزابت با این بیان خواست به آنها بفهماند که عدم انتخاب آنها
جزء مشاورین ناشی از بی اعتمادی نبوده است کار دینالها از این اظهار
لطف شاهانه بعزم آمدند و دستهای خود را دراز کردن دتا الیزابت بیوسد

ولی الیزابت فقط دست آنها را فشود و وقتی استف لندن را دید گفت برای
برای شستن خونهایش که دست این مرد بدان آلوده شده آب رودخانه تایمز
کفا نیستند.

طبق رسوم سلاطین انگلستان در آن دوره، الیزابت تا هنگام
تاجگذاری میباشد در برج لندن بماند. او بار دیگر در آنجا سیاستگاهی را که
دختر عمومیش زان، بروی آن از حیات محروم شد و خود او نزدیک بود در همان
سیاستگاه بسر نوشت دختر عمومی خویش گرفتار شد ملاحظه کرد باینجهت
وقتیکه بنماز خانه برج لندن رسید، در مقابل محراب زانوزد واز اینکه
لطف خدا باعث نجات او از آن مهله که گردیده شکر کرد.

وقتی الیزابت از نماز خانه خارج شد سیل برای صحبت پیش آمد و
کفت هشت روز میباشد که خواب بچشم من نرفته است.

سیل داشت میگفت واژیک هفته باینطرف دائم مشغول فعالیت بود
و دستور داد که قراولان برج لندن عوض شوند و درهای آن را بینندند و
قاددهای متعدد به مالک اروپا رهسپار کردند تا خبر جلوس الیزابت را
بر تخت سلطنت انگلستان (طبق قانون و راثت و تقاضای ملت) اطلاع دهند.
سیل همچنان پستهای مراقبت در شمال و جنوب کشور قرار داد تا
در بای مانش و جاده‌های اسکاتلند را تحت مراقبت داشته باشد زیرا از
این دوره ممکن بود که خطری متوجه سلطنت ملکه جوان شود.

سیل پرونده بزرگی زیر بغل داشت. در این پرونده طرحی راجع
بیودجه مملکتی و طرز گرفتن مالیات و صورت جامعی از کلیه اغنام و احشام
کشور بود و سیل میخواست درین باره با الیزابت چندی بکنند زیرا در قبال
مخارجیکه پیش میآمد دولت پول نداشت، ولی همینکه خواست بالیزابت
صحبت کند کنند را بابت داوی راه را برآورد و خود را زودتر از وی به
ملکه رسانید.

ملکه بالبخنه مليحی که بهمه دوستان و عشاق نثار میکرد کنست، رفیق
سابق زندان خود را پذیرفت و بدون اینکه از حضور سیل ناراحت شود با
داوی راهی صحبت‌های خصوصی پرداخت و گفت داوی بملکه گفت:

آیا علیماحضرت آن ظرف آب مقدس را در نماز خانه بخاطر، دارید که
ما نامه‌های خود را در آنجا میگذاشتم و آن روزها را که با ترس و لرز، ما
بندای قلب بکدیگر جواب میدادیم بخاطر میاورید. شاید تصور شود که
الیزابت از این صراحت دلتنگ شد ولی بر عکس، ملکه باکره از جسارت

خوش می‌آمد.

یک هفته بعد رسماً اعلام شد که کنت رابرт داولی بسمت ناظر عالی و میراخور خاص سلطنتی منصوب شده و بدریافت نشان مخصوص از جانب مقام سلطنت نائل آمده است و این انتصاب در کلیه محاکم صدا کرد و بخصوص کسانیکه هنوز بدورة جدید و تغولات آن آشنا نشده بودند در این باره خیلی حرفاها زدند و گفتند:

بچه دلیل باید باین کنت کوچک، بی جهت منصب و نشان داد تا آن موقع دردادن عنوان و نشان و مدارل سخت گیری میشد و بی استحقاق به مردم عنوان و تیول و نشان نمیدادند اما انتقاد کنندگان متوجه نبودند که دوره جدید با دوره گذشته فرق دارد و بتدریج باید با دوره جدید آشنا شد ایزابت در جواب ملامت گویان چند بار تکرار کرد که داولی در موقع بدینک با خدمت کرده و اینک وی خدمت اوراج بران میکند و باید خدمات اکسانی را که نسبت به مملکه فداکار و صمیمی بوده اند (آنهم در روزهای بدینک) قدرشناسی کردا اما هر قدر ایزابت بیشتر توضیح داده این نکته بیشتر روشن میشد که ارتقاء رتبه و ترفیع نشان کنت بیشتر نتیجه اطف پنهانی مملکه است و ببطی به خدمتکزاری و شایستگی کنت داولی ندارد زیرا همه میدیدند که ایزابت نسبت باو خیلی توجه دارد و گاهی رو بانهای مخصوص آرایش خود را بکنت میبخشد وقتی با کنت از دوستی مملکه صحبت میکردن که تسا این حدود مورد توجه دختر جوان و شادای چون ایزابت وزنی بلند بایه مانند مملکه انگلستان است داولی گفت این حرفاها نز نید من کوچکتر از آن که بتوانم نسبت بزنی مثل مملکه ازا این فکرها بگنم.

ایزابت خیلی دوست میداشت که مورد توجه عامه قرار کیرد و از هلهلهها وزنده بادهای عوام خوشش می‌آمد. ایزابت میخواست همانطور که در خارج از انگلستان مورد احترام سلاطین و ملل خارجی است در داخله مملکت نیز مملکه‌ای محظوظ و موردعلاقه مردم انگلستان باشد و چون تا آن تاریخ فرستی بددست نیاورده بودتا محبوبیت کافی در بین مردم پیدا کند، متوجه اینورهای ماهرانه شدوازهوش خود برای این منظور کمک گرفت ایزابت برای هر یک از سفراء یک نوع دستور محرمانه میفرستاد و در حالی که با کانوایسکی‌ها گرم میگرفت به بروستمانها (البته پنهانی) می‌گفت باشمامت مهد هستم و نیز طوری رفتار میکرد و بسفر ای خود دستور میداد که در هر نقطه از اروپا که یک شاهزاده جوان (اعم از بروستمان یا کاتولیک) بود

فکر میکرد ممکن است روزی او شوهر ایزابت و شریک تاج و تخت انگلستان شود.

تناقض گوئی، وعده دروغ، اعمال زور و قدرت و آنچه برای ابعاد و بسط امپریالیسم دولت انگلیس در نقاط دیگر جهان لازم بود از همین موقع پیدا شد. هدف این بود که دولت بریتانیا دست تسلط بر تمام نقاط جهان داشته باشد و حکم ملکه انگلستان در دورترین نقطه مطاع بوده مورد قبول قرار گیرد و برای رسیدن باین هدف از هر وسیله‌ای اجازه استفاده داده شد تا اینکه ملت را که از لحاظ اصول و آداب خشک و خشن و از لحاظ مذهب دارای عقاید ساده و نسبت به مذهب کاتولیک بی اعتناء بود بتواند در دنیا شاخص قرار دهد و خشکی و خشونت اخلاق و سادگی مذهب او را بسایر نقاط تهییل نماید.

بدین ترتیب وضع انگلستان در خارج از کشور روبراه شد و همانطور که ایزابت پیش‌بینی میکرد کارها جریان داشت.

اما در داخل باوجود مساعی بی نظری و مدبرانه ایزابت شوخ‌وجوان ولی پخته و با تدبیر، جنگ مذهبی شروع شد، زیرا در آن روز گاو جنگهای مذهبی جنبه مدروز پیدا کرده بود و ظهور مردانی چون لوتوز و کالون مبارزه‌ای آشیتی ناپذیر بین طرفداران پاپ و کلیسای کاتولیک، با معتقدین به تصفیه کلیسا و مذهب مسیح از عقاید خرافی و بدعت‌های بی‌مورد، پدید آورد و آتش این مبارزه و جنگ در سراسر اروپا شعله‌ورشید.

در همین موقع بدستور پاپ که مردی دقیق و حسابگر بود هیئتی از علماء روحانی بلند آمدند تا برای مذهب کاتولیک مبنای تقویت و برای کاتولیک‌ها حامی و پشتیبان باشند و مأموریت داشتند که اصول مذهبی کاتولیک را در بین مردم تبلیغ کرده باعترافات مخالفین یعنی طرفداران تصفیه مذهب عیسی مسیح جواب بدهند و در بار انگلستان را نیز به بخود جلب نمایند. نمایندگان پاپ از ایزابت سوالاتی درباره روش دولت انگلیس و نظر شخص ملکه نسبت به مذهب کاتولیک و اراضی کلیسا وغیره کردند.

ایزابت به سوالاتی هیئت نمایندگان پاپ با مکر و تدبیر که نه از آن جواب مشیتی در میآمد و نه طرف را از جوابهای منفی نا امید می‌ساخت باسخ داد ملکه جوان در لفاف سخنهای پر ظرافت و قشنگ هیئت روحانی کاتولیک را مطمئن ساخت که هیچ وقت در امور مذهبی کشور

مداخله نخواهد کرد و مؤسسات و سازمانها ایرا که خواهر مرحومه اش تأسیس نموده هر کز برهم نخواهد زد ، او جز سعادت اتباع خود ، آزادی مذهب ، صلاح بین تمام فرقه های مختلف مذهبی چیزی از خداوند متعال درخواست ندارد .

نمایندگان پاپ از حضور علیا حضرت ملکه مرخص شده بیرون رفته اما اطلاعات و معلومات آنها درست همانقدر بود که پیش از شرفیا بی داشتند . و از حضور ملکه چیزی بر معلومات آنها اضافه نشد اما محبت علیا حضرت ملکه آنها را مجدوب ساخته بود .

هنوز پای نمایندگان پاپ بیرون کاخ سلطنتی نرسید که شرفیا بی هیئت پر و تستانی را اعلام کردند .

در پیشاپیش آنها چهار نفر زندانی زنجیر بکردن حرکت میکردند که وقتی بالیابت رسیدند خود را پایی او افکنند و مرتبآ فرباد میزدند «رحم کنید ، رحم کنید»

این چهار نفر زندانی از بزرگان دین مسیحی بنام «مارک و ما یتو ولوك وزان» بودند (و این چهار قدیس مسیحی همانها هستند که در مشرق زمین بترتیب باسامی مرقس و متی و لوقا و یوحنا خوانده میشوند و اناجیل اربعه از آنهاست) و با صدای بلند در خواست میکردند «اجازه داده شود که مراسم مذهبی بزبان انگلیسی معمول گردد و روشی که پاپ به «ماری» تلقین کرده بود تا مراسم مذهبی بزبان لاتین اجراء گردد ترک شود . »

الیابت آنروزها آنقدر که پیراهن مخصوص جشن تاجگذاری خود اهمیت میداد برای زبانی که باید در مراسم مذهبی معمول گردد قائل و با اهمیت نبود برای اوچه اهمیت داشت که رعایادرم موقع انجام مراسم مذهبی بزبان لاتن دعا بخواهند یا خدارا بزبان انگلیسی صدا کنند او بیشتر فکر میکرد مخلمله ای که برای پیراهن او از و نیز میآورند باید برآزندگی داشته باشند . اهمیت این موضوع برای الیابت بیشتر از هر چیز جلوه میکرد زیرا الیابت زن بود و برای زن پارچه و دوخت یک لباس بیشتر از یک موضوع سیاسی یا مذهبی اهمیت دارد .

البته دعا خواندن بزبان لاتن پر طبله میباشد اما لهجه انگلیسی هم بی لطف نیست .

الیزابت بالطف مخصوص این هیئت را بطرف درخواجی راهنمایی کرد، در حالیکه آنها هنوز خیلی حرفاها داشتند که میخواستند بعرض ملکه برسانند.

آنها بعرض ملکه رسانند که برای نگهداری مذهب جدید هانری هشتم و ادوارد ششم رنجها برده سختیها متهم شده‌اند، آنها این مشقت‌ها را متحمل شده‌اند برای اینکه در آتیه روزهای پر از امید و سعادت را بگذرانند.

نمايندگان مذهب جدید انگلستان اميدوارند که مأموریت خود را در تحصیل رضای خالق و خشنودی روح سلاطین سلف انگلستان که برای مذهب «کلیساي انگلیس» فداکاری کرده‌اند بخوبترین طرز انجام دهند. دوباره لطف الیزابت نسبت بر عایای بروتسان خود باصطلاح گل کرد، الیزابت باصرار تأکید نمود که هر گز فداکاری‌های آنها را فراموش نکرده است. او هیچ وقت از خاطر دور نمی‌سازد که همیشه بیرون مقدس او تردد روزهای سختی و مشقت، بیاران غمغوار و دوستان صمیمی او بوده‌اند، بلکه آنها را پدران عزیزو برادران گرامی خوانداما همینکه آنها خارج شدند از خستگی و ملاتی که از صحبت و حضور آنها باو دست داده بود در صندلی راحتی نشست.

از لحاظ سیاسی ملکه الیزابت می‌بایست طرفداری از پیروان فرقه بروتسان کندزیرا کوشش‌های بروتسانها بود که اورا بخت سلطنت انگلستان رسانید، آنها اورا حمایت می‌کردند بولهای «اصلاح طلبان» مخارج اولیه کارهای اوراتامین می‌کرد اما ذوق و میل الیزابت بیشتر بطرف کاتولیکها بود. از روی همین ذوق شخصی و میل باطنی بود که الیزابت اغلب در محراب کلیساي خواهر خود سرودهای مذهبی کلیساي دم را استعمال می‌کرد، سرودهای پر صدا و باشکوه کاتولیکها روح او را نوازش میداد و نظر به کلیساي کاتولیک مبنی بر اینکه سلطنت مرحمت الهی است بسیار جلب توجه الیزابت را مینمود و الیزابت اغلب می‌گفت:

اگر روزی من مجبور شوم در مراسم مذهبی شرکت نمایم مذهبی را دنبال خواهم کرد که جدم تن تابع آن بوده است.

اما «ژول» سوم که بر تخت سلطنت روحانی دم تکیه داشت به سرای دیگر شناخته بود و بعای او پیرمردی فر توت هشتاد و چهار ساله بنام «پول» چهارم

فرماندهی روحانی دنیای کاتولیک را در دست گرفت. یول چهارم از آن پاپهای متعصب بود که میگفت تمام بیدینان و سنت ایمانان باید بسختی مجازات شوند.

فرانسویها که با پاپ اعظم متعدد شده بودند و بر ضد فیلیپ دوم کار میکردند پاپ را تحریک مینمودند که ماری استوارت را تنها وارث بالاستحقاق هانری هشتم بشناسد بنا بر این در موقع مرگ «ماری» پاپ بولیوهد ماری سلام فرستاد و اورا «ملکه انگلستان و ایرلند» خطاب کرده برای سلطنت الیزابت هیئتی نفرستاد.

وقتیکه سفیر کبیر ملکه الیزابت بحضور پاپ دروانیکان رسید پاپ اعظم اورا بسردی پذیرفت.

پول چهارم رئیس مذهب کاتولیک به «سر ادوارد کارن» سفیر الیزابت اظهار نمود که خانم «ارباب» او خیلی جسارت و تهود بخراج داده که عنوانی را که برخلاف قوانین و نصوص مذهب مسیحیت میباشد روی خود گذارد است و اساساً الیزابت چنین حقی را نداشته زیرا که «رم» هیچ وقت ازدواج مادر اورا برسیت نشناخته است.

وقتی خبر بگوش ملکه الیزابت رسید از روی بی اعتمانی شاههای را بالا انداخت و گفت خیلی عجب است که عالیجناب در این سن و سال هنوز اینقدر جراحت بخراج میدهد.

معدالک عصر همانروز «ادوار کارن» سفیر کبیر خود را از رم فرا خواهد تصمیم او قطعی شده عزم خود را جزم کرده بود که یک سیاست مشبت و قطعی درباره روش مذهبی در کشور خود اتخاذ نماید.

میتوان گفت بی جیزی هم نبود که فوراً «توماس وايت» اسقف کلیسای «وینچستر» را خواست و دستور داد خطابه ختم ملکه ماری را تنظیم کند.

روز تشییع جنازه رسی ملکه ماری وايت بر کرسی خطابه رفت و نطقی تحریک آمیزایر اداد و بقول خود پرده از اسراری که بر ضد دین و مذهب مردم انگلستان بود برداشت از جمله حرفهای توماس وايت این بود:

«ملکه ماری از بین مارف و خواهر خود را برای ما گذارد که ما بلياقت و هنر ذاتی او آشنايی كامل داريم. از اين بعدما باید در آمين خوش

و در اجرای مراسم مذهبی خود برای تأمین آزادی عقاید و وجдан از حمایت این ملکه باقتدار بهره مند شویم ولی در عین حال نباید فراموش کنیم او بود که ما را از زنجیرهایی که بدست و پای مابسته بودند آزاد ساخت، ماهر گز آزاد کننده خود را از خاطر فراموش نخواهیم کرد.

گرچه ضرب المثل معروفی کامل لاحق ناشناسی و فراموشکاری دنیا را نشان میدهد زیرا ضرب المثل معروف میگوید «سک زنده بهتر است از شیر مرده» اما ما هیچ وقت از خاطر دور نخواهیم ساخت که بسیاری از مردها خیلی از زنده پرازش تر و برازنه ترند».

فرادی آنروز درب کلیسای «سن بل» بسته شد و بدیوارهای شهر اعلانی چسبانیدند که آزادی مراسم تشریفات مذهبی را قدرن میکرد.

بهین جهت شورای کشیشهای انگلستان فوراً تشکیل و با جلب موافقت رم تصمیم گرفته شد که در روز «سو گندو فاداری ملکه الیزابت» تظاهراتی بعمل نماید.

در روز چهاردهم آنوبه بناسنده تشریفات تقدیس که تاجگذاری روحانی میباشد عمل آید. بنابرین و آداب ملی و تاریخی و مذهبی ملت انگلستان برای این تشریفات مذهبی احترامات و اهمیت بسیاری قائل بود.

کشیشهای بالباسهای فاخر و مخصوص خود بکی بعد از دیگری وارد کلیسا شده بصف ایستادند و سپس آواز دسته جمعی «کور» شروع شد و بعد دعای مخصوص را خواندند.

اما موقیکه بناسنده تشریفات تقدیس یعنی گذاردن تاج از طرف اسقف بزرگ بر سر ملکه و سایر تشریفات بعمل آید یک ناراحتی و اضطراب عجیب مردم و کشیشهای و حتی ملکه را فراگرفت.

پس از چند لحظه‌ای اسقف بزرگ انگلستان وارد شد. اسقف بزرگ انگلستان «او گل شروب» چنان اخمهای خود را در هم کرد و چنان به ملکه بی اعتماد که گوئی دودشمن دیرین در یک نبرد خونین با هم رو برو شده‌اند. اسقف بزرگ با بی اعتمادی کامل بیک دست روغن مقدس و بدست دیگر تاج را گرفت و چنان عمل میکرد که گوئی میخواهد از یک معز که مسخره هرچه زود تر خلاص شود.

هیجان و اضطرابی که در انر این بی اعتمادی حاصل شد از محراب بشاه شینهای کلیسا و بصف های بزرگان و لردها رسید.

سوار نظامی که بر طبق عادت و سنت ملی و مذهبی میباشد دستکش خود را بعنوان اینکه اگر کسی اعتراض و ایرادی بحقانیت ملکه جدیددارد تکان دهد انجام ابن رسم مذهبی را فراموش کرد.

ولی باهم اینها ملکه الیزابت پادشاه انگلستان و جزیره ایرلند و سرزمینهای مأوراه دریاها بود. فردای آنروز اسقف اعظم انگلستان از کارمعزول شد و برای توضیحات درباره پولهای که بعنوان صدقه و موقوفه در زمان ملکه سابق دریافت داشته است به حکمه احضار گردید.

باسقف «هیئت» مهردار سلطنتی نیز اعلام شد که استعفا بدهد (یا بخوشه و یا بضرب چوب) اسقف مزبور طریقه اول را قبول کرد یعنی پذیرفت که بخوبی و خوشی استعفا بددهد و از شر چوب خود ردن معاف شود او باقیانه متبعیم ۴۰ بزرگ را بنیکلا یکن جانشین خودداد و از صد سال باینطرف این اولین بار بود که وزارت دادگستری در اختیار مردی کذاشته میشد که بمنهبد لبستگی نشان نمیداد

این اقدامات ، مقدمه تغییر کلی مذهب در انگلستان شد و پیدا بود که بزودی تغییرات عمده در این قسم از شئون حیاتی ملت انگلستان ایجاد خواهد شد.

الیزابت و ولیام سسیل تصمیم گرفتند که پارلمان را تشکیل بدھند. باعث تعجب نشود که چطور پارلمان بعد از دعوت پادشاه تشکیل میشد ، زیرا در آن روز هنوز پارلمان در انگلستان قدرت امروز را نداشت و بتدریج توانست مراحل نفع و کمال را طی کند و برحله قدرت خود برسد ، درست است که انگلستان از سال ۱۶۱۵ میلیعی ، حکومت مشروطه پارلمانی را اختیار کرد ولی اختیارات پارلمان در اول ، بسیار کم بود و سلطاطین میتوانستند که پارلمان را دعوت کنند یا بینند و بیشتر دعوتها یاد ر موافق غیرعادی بودیا برای وضع مالیاتهای جدید . بهر حال الیزابت بفکر اقتضاد تا پارلمان را تشکیل دهد ، اماماً موضوع مهم در پارلمان داشتن اکثریت تمامه بود و برای تامین اکثریت بکدخدایان و رؤسای دهات و قصبات دستور داده شد نمایند کان پارلمان از بین طبقه پرستان و مخالفین شدید کاتولیکها انتخاب شوند . مارکی دووبن چستر هم مأموریت یافتد تا برای تهیه زمینه با کشیشان شورای هالی راجع بصالح مقام سلطنت مذاکره کند و آنرا بحایت از مقام سلطنت متمایل سازد .

مارکی دووبن چستر پیش از اینها هم در دربار سلطنتی و تا این

تاریخ چهار پادشاه را خدمت کرده بود و هر گز نمی‌اندیشید که این پادشاهان چه حقیقتی دارند و اعتقاد مذهبی آنان چیست برای مارکی قرق نداشت که شاه پرو استان باشد یا کاتولیک و طول مدت کار در دربار و شابد تجارت فراوان برای او این نتیجه را محجز ساخته بود که شاه همیشه شاه است. حالا برای او این حرفها نیست که جطور نماز میخواهد و عبادت میکند و طبق این نظر بهیچ چیز در نظر او خنده آورتر از این مطلب نبود که بخواهد با شاه بر سر این مسائل سر بر بگذارد.

اما سایر اسقف‌ها مثل اونبودن و نمیتوانستند مانند او این بی‌قیدی و بی‌اعتنایی را داشته باشند، بهمین جهت وقتی، مارکی دو و بیان چستر پیشنهاد کرد که مقرری برای آنان متظور شود و آنان در عوض بیطری خود را در جریانات فعلی حفظ کنند، همه یک زبان باحرارت تمام گفتند که ما را بمال دنیا نظری نیست و چشمداشتی به تروت و مکنت نداریم، تروت مادر آسمانها و ملکوت اعلاء است، آنجا که از دسترسی تعولات و هویت‌های بشری بدور است. یکی از میان آنان گفت: آقای لردوبن چستر آیا آخرین اظهارات کاردینال ولسلی را بخاطر دارید که گفت: آن مقدار خدمتی را که سلطانین موقع دارند، اگر من نسبت بخدا کنم، آن‌تیه من تامین شده است و نه غصه‌ای دارم از روزگار و نه منتی از اینهای روزگار (این بیان، گفنا رسدی را بخاطر می‌آورد که در گلستان آورد).

کروزیر از خدای ترسیدی همچنان کن‌ملک، ملک بودی)

پیدا بود که با این افرادی که «چیزی سرشان نیشید» و حرف حساب نمی‌فهمیدند، نمیشد کنار آمد و آقای مارکی دو و بیان چستر هم با همه مهارت‌ش در فیصله دادن کارها و زبان‌چرب و نرمش با کسانیکه در مقابل ملکه انگلستان نمی‌توانست اطاعت صرف داشته باشد نتوانست سازشی حاصل کند.

وقتی مارکی بیر که در طی زندگانی در از خود یک روز نخواسته با نتوانسته بود «صاحب عقیده» باشد، جریان مذاکرات را برای ملکه تعریف کرد، الیزابت با او گفت، از حالا تا افتتاح بار لمان خیلی وقت است و چه بسا تغییرات که روی دهد.

الیزابت امیدوار بود که دست تصادف راهی پیش باشی او بگذارد و از پرده غیب نقش مساعدی روی نماید، جریان تاریخ ثابت کرد که وی چقدر درین امیدواری صائب بود و چقدر درست تشخیص داده بود که زمان خود عامل مهمی برای رفع مشکلات است و بسیاری از گرهای کور مسائل

زندگی را دست زمان به مهارت و آرامی باز میکنند، در مورد الیزابت هم زمان، راه مساعدی پیش آورد و آن بروز یک مرض عمومی تیفوس بود، این اپیدمی اول در ناحیه فلاندر شروع شد و این همان ناحیه‌ای بود که سر بازان اعزامی انگلیسی بکمل فیلیپ شوهر ماری در آنجا بودند و جریان این اپیدمی تنها گزارشی بود که هیئت اعزامی انگلیس درین ناحیه بکشور خود فرستاده بودند. این مرض عمومی از فلاندر بانگلستان راه یافته و قتل عام شدیدی کرد و تعجب اینجاست که بیشتر کسانی که از بین رفتن از همین کشیشهای مخالف بودند و بکروز که الیزابت از خواب برخاست، فهمید از شر دهنفر از آن دسته اسقفهای مخالفش راحت شده است!

وقتی که پارلمان بازشد (هر قدر تو انتنت افتتاح پارلمان را بطول انداختند تا اپیدمی «تیفوس» بتواند کار خود را تکمیل کند) در شورای عالی جز پنج نفر از اسقفهای مخالف کسی باقی نماند بود و این جمع قلیل هیاوه کردن بجهات نرسید و فصاحت و بیان قوی آنان در بین هیاوهای مخالفین از بین رفت.

اوین اقدام الیزابت انتخاب اسقفهای جدید بجهات آن ۱۳ نفری بود

توضیح لازم هترجم و تقدیم همدرت – در وسط طبع این کتاب مترجم بیمار و در بیمارستان سوم اسفند واقع در خیابان سوم اسفند بستری شد و طبع کتاب هم نماییست بتأثیر افتد و ناچار دو سه صفحه از این کتاب بوسیله چند نفر از دانشمندان محترم که بعضی از آنها کاردینالیات از دانشگاه‌های خارجی هستند ترجمه گردید ولذا در این چند صفحه بطوری که ملاحظه می‌نمایید، جملات دارای سبک انشای فرنگی است و بعضی از کلمات بیمورد بکار رفته و کلماتی از قبیل بسیار و خیلی و سخت و فوق العاده که جملات را دارای جنبه اغراق میکنند و هکذا کلمه (بود) و (بوده) تکرار گردیده و در ذکر مبتدی و خبر، دستور زبان فارسی را رعایت نکرده‌اند ولی معانی جملات فهمیده می‌شود و از ارزش کتاب، کاسته نمیگردد فقط همین چند صفحه بوسیله دانشمندانی که از لحاظ علم بر من استادی دارند ترجمه گردیده و گرنه سایر صفحات، بدون استثناء بوسیله خود مترجم، ترجمه شده است

«مترجم»

در جریان ایده‌می تیغوس از بین رفته بودند . ملکه جوان قرار گذاشته بود که سوگند و فادری نسبت بدولت و روش مذهبی جدید آن ادا کنند ، ولی بعضی‌ها زیر بار قدم نمیرفتند و این عده بلا فاصله با مرالیزابت از انگلستان تبعید می‌شدند و اگر اموالی داشتند از طرف دولت توقیف می‌شد . رابرт سیل بهترین راه عملی را برای پر کردن صندوق خالی دولت یافته بود .

جلسات پارلمان در آخرین هفته ماه ژانویه افتتاح و پارلمان وارد کارش و پیدا بود که کارها زیاد معطلی ندارد و هرچه نظر دولت بود بتصویب میرسید ولی این گذشت سریع کارها را نمایندگان بحساب قدرت خود گذاشتند و با ندانه‌ای خود را مستوجب تعظیم و تکریم می‌پندارند که دست باقدام مهمی زدند باین معنی که مجلسین یعنی مجلس لردها و مجمع نمایندگان ولايات و قصبات بالاتفاق بنام اهالی کشور از الیزابت بطور خصوصی درخواست کردن که ازدواج نماید تام موضوع جانشین وی مانع از حوادث بعدی شود . این درخواست اگرچه منطقی بودنش درست تنظیم نشده بود ، زیرا در برابر دختر جوانی که با هزاران آرزو و امید تازه پایتخت سلطنت نهاده صحبت از جانشین کردن و در حقیقت مرک ویرا متذکر شدن از ادب و نراکت دور بود و بهمین جهت هم الیزابت از این پیشنهاد متغیر شد و بالعن خشکی بآنان جواب داد :

اگر من میل داشتم شوهر کنم هیچ محتاج اجازه شما نبودم و منتظر نمی‌ماندم که شما برای من تکلیف معین کنید . من شوهر نمی‌کنم و آرزو دارم که پس از مرک من بروی مزارم . وی سند :

اینجا «الیزابت ملکه با کره خفتة است» لحن خشک و سرد ولی قاطع و بر نده ولی مثل آب سردی بود که بر سر نمایندگان ملت ریخته باشند و از آن پس دیگر آنان تکلیف خود را فهمیدند و از اینگونه خواهش ها نکردند . اما الیزابت هم دیگر با آنان نرم نشد و همیشه سخنی و خشکی با آنان صحبت می‌کرد ، زیرا واقعاً از آنها بخش آمده بود بطور یکه یکدمه با لحن صریح بآنان گفت : آقایان اصیل زاده خواهش می‌کنم بهیچوجه در امور کشور دخالت نکنید .

ازین بیان تعجب نکنید زیرا این سخن ملکه در آن روز یعنی ۴۰۰ سال پیش بیان یکی از وزراء دوره قاجاریه را بخاطر می‌آورد که به نمایندگان جدید الانتخاب مجلس گفته بود اعلیحضرت محمد علی شاه با مجلس مخالفتی

ندازند باین شرط که نمایندگان در سیاست دخالت نکنند.

الیزابت خیلی از «دختر بودن» خود صعبت میکرد و میل داشت همه او را بدین صفت بشناسند، اما با این همه ابائی نداشت از اینکه سفراء خارجی را در جامه خواب پنهانید و روابط بسیار دوستانه با آنها داشته باشد. سفرای ممالک اروپا و دیبلومات‌های زبردست وقتی از حضور ملکه خارج میشدنند میگفتند عجب ملکه زیباییست و چقدر خوش برخوردست.

دیبلومات‌ها فریفته و شیفته الیزابت میشدن دواليزابت نیز بدانه‌ای بستگی نشان میداد زیرا اغلب توانسته بود که در دقایق خیلی حساس و لحظات شیفته‌گی و بیخبری اسرار سیاسی واژگونشان بشنود.

سفیر اسپانیا دوک دوفری مانند سفرای دیگر فریفته ملکه بود و الیزابت توانست عقل و هوش و فهم و درایت وی را بخود متوجه کند بطوری که چشمی از دیدن حقایق بسته بماند وی پس از یک چنین شرف‌نیایی به ای پ اسپانی که پس از خلع پدر بجای او بر تخت اسپانی نشسته بود در گزارش خود نوشت:

«ملکه تصویر شما را در بالای تخت خواهش نهاده است و هر روز با لطف و محبت خاصی بدقت مینگردد».

در حقیقت تصویر فیلیپ در آپارتمان الیزابت وجود داشت ولی آنرا در زمان ملکه ماری بدیوار صب کرده بودند، چنانکه گفتیم آنون به شوهر عیاش و بولهوس خود علاقه شدیدی داشت و یشتراون علاقه هم از این لحاظ بود که خیلی دیر شوهر کرد و وقتی ازدواج نمود که قدر شوهر را خوب حس میکرد و بهمین جهت میخواست تصویر همسر و هم‌خواهیش همیشه در برابر نظرش باشد و پس از مرگ ملکه ماری، با اینکه در آپارتمان تغییراتی داده شده بود تصادفاً بر اثر فراموشی مستخدمین، تصویر شاهزاده فیلیپ را زجای خود تغییر نداده بودند و همچنان بالای تخت ملکه باقی ماند. ملکه الیزابت باین موضوع توجه داشت ولی چون عنوز قرارداد با فرانسه در موضوع بندر کاله بسته نشده بود نمیخواست که خصوصت اسپانیا را برانگیزد و این امر مانع از عقد قرارداد شود. بهمین نظر یعنی برای کنار نگهداشتن فیلیپ از این جریانات بسفیر اسپانیا طوری و آنود کرد که هنوز احساسات گذشته برقرار است و حقه مهر بدان نام و نشان است که بود

و هنوز ملک کفرانسه خاطر ممعبت آمیز شوهر خواهر محبوب را فراموش نکرده است. تدبیر او موئیر شد و سفیر اسپانی نیز این جریان را به فیلیپ نوشت و فیلیپ هم بهمین خاطره دلخوش بود تا روزی که فهمید با مید واهی نشسته است خواه از عناد ملکه الیزابت یا بعلت دیگر بایکی از شاهزاده خانمهای فرانسه ازدواج کرد و سفیر اسپانی در حالیکه دستها را بعنوان حجب و نراکت بهم میمالید خبر ازدواج پادشاه متوجه خود را بعرض الیزابت رسانید.

الیزابت با آهنگ مهزون گفت: ارباب شما زود مرآ فراموش کرد در صورتیکه من اورا از کسانی شناخته بودم که در عهد خود پایدار میمانند و باین زودی کسی را فراموش نمیکنند و سپس بالحنی که کمتر جنبه احساسات داشت باین گفته خود افزود: شما میگویند که شاهزاده خانم فرانسوی خیلی خوشکل است اینطور نیست؛ بجهنم درین صورت زودتر شوه خواه عزیز من فریب خواهد خورد (کلمه‌ای که در متن ذکر شده «کو کو» است و این کلمه ایست فرانسوی و اطلاق میشود بر کسانیکه زن زیبا دارند و دیگران او را از راه عفاف خارج کنند و این نکته جای توجه است که الیزابت بعلت حسد بزنان زیبا، زود شاهزاده خانم فرانسوی را متهم میکند و جالب توجه تر اینکه در مورد زن فرانسوی همان اصطلاح فرانسوی را بکار میرد)

این بیان ملکه الیزابت را سفیر اسپانی عیناً برای فیلیپ نقل کرد و فیلیپ که نمیتوانست باور کند با صدایی که از روی عصبات بغرش شبیه تر بود پرسید: کو کو، کو کو، او بن این نسبت را میدهد؟ سفیر اسپانی با کمال خجلت بعرض رسانید که بله متأسفانه همینطور است و همین کلمه را ادا کرد:

هیچوقت این گلمه مستهجن فرانسوی این اندازه در کاخ ارگون مقر سلطان اسپانی تکرار نشده بود زیرا فیلیپ از روی خشم مرتباً این کلمه را تکرار میکرد.

عصر آن روز هم متوجه شدند که اعلیحضرت فیلیپ دوم پادشاه اسپانی نشان عالی ڈار تیر انگلستان را که همیشه زینت سینه میکرد دیگر بینه نداشت فیلیپ وقتی متوجه نگاههای استفهام آمیز اطرافیان شد با خشم فراوان گفت من نشان را بانگلستان نزد آن زن خود خواه و بی ادب فرستادم زیرا در انگلستان اکنون بهر بی سروپائی اعطای میشود کلمات اخیر فیلیپ

اشاره به رابت داولی بود .

این جوان بلند پرواز یعنی رابت داولی اکنون پیش از حدد در دربار انگلیس اهمیت یافته و در ماههای اخیر نفوذی فراوان در کاخ سلطنتی فراهم آورده بود و حتی در کاخ سلطنتی در اطاقی مجاور اطاق ملکه اقامه مینمود شب و روز در حضور الیزابت بوده و در شورای سلطنتی وی کناردست ملکه مینشست و ریاست شورا را بهمده میگرفت و در حقیقت وظیفه وزیر اعظم یا بهتر بگوئیم صدر اعظم را اجرا مینمود و رجال مهم انگلستان مدت‌ها در اطاق انتظار او مینشستند تا بتوانند بحضور وی شریفیاب شوند و او بی خیال و بی اعتنا با این شخصیت‌های مهم کشور پیش از آنها خانجه تراشهای خود را میپنداشت وقتیکه در سرسرای کاخ ، باشکوه تمام حرکت مینمود منظره جبروت و جلال خود را در آئینه‌های دیوار کاخ ملاحظه میکرد ، قراولان سلطنتی میگفتند راه را برای کنست نجیب باز کنید و حتی در تصانیف و اشعار نیز نام او با کمال اخترام برده میشد و خلاصه جائی نبود که از این کنست جوان و زیبا صحبتی نباشد و تقریب او بملکه باعث شده بود که سرهای متنفذین و رجال و مردم در بر این احوالت تعظیم بخود بگیرد .

حتی از بالای کرسی های وعظ و خطابه در مجالس منتهی نیز نام او باحرام تمام برده میشد . محاافظه کاران پیرو کسانیکه هنوز نتوانسته بودند خود را باوضع جدید آشنا کنند دست هارا با سمان برداشته میگفتند خواهید دید که ملکه بالآخرها اورا در امور سلطنت رسماً شریک خواهد کرد غرض آنها این بود که ملکه باداولی ازدواج خواهد کرد و باین ترتیب کنست رابت داولی شوهر ملکه در حکم پادشاه انگلستان خواهد بود . اما این وصلت بنظر آنها متناسب نبود آنها متوجه بودند که اصل و نسب داولی زیاد محترم نیست و خانواده او اصالات خانوادگی قدیم را نداشت و اجدادی نه مردمان مطمئن بودند نه افراد سناس قابل احترامی او لین شخص این خاندان ادوار داولی است که پدرش نجار بود و بملت شغل جلادی اولین پادشاه خانواده توور مورد نظرت مردم واقع شده و هانری سوم بنوان هدیه جلوس مینمیست مانوس خویش سراورا بریده بملت تقدیم داشته بود .

پس این شخص توماس نام داشت که دوک دونور تبراند بود و بملت خیانت از طرف ملکه ماری محاکوم برگردید و بر روی چوبه دار بقیمت جان کفاره خیانتهای خوبیش را پرداخت و گیدفورد داولی که برادر کوچکتر

را برگزید بود نیز همچنان بالای دار از توطئه خیانت آمیز خویش پشیمان شد امادیگر دیر شده بود و برای آنکه تاج و سلطنت انگلستان را قبضه کند برضد در بارقاونی انگلیس توطئه کرده بود و با بن جهت هم آغوش چوبه دار گردید.

بدگویان و ملامتگرانی که همه جا هستند و در باره هر کس بحق یا ناحق حرفهای میزند در باره فاسق ملکه میگفتند که وی پسر دوک، برادر پادشاه، نوه یک قاچاقچی، نبیره یک نجار است و این نجار سالمترین افراد خاتون اد بوده زیرا تنها او است که بر سردار جان نسبرده است.

اما این مرائب مانع ازین نبود که در باریان در برابر او تا کمر خم شوند و مراسم احترام بجای آورند؛ زیرا میدیدند که ملکه روز بروز باو بیشتر توجه میکند و عنایت مقام سلطنت در باره او لحظه بلحظه در تراید است تا بجاییکه بدون اجازه گرفتن حتی بدون اطلاع قبلی و زدن بدر در همه حال وارد اطاق خصوصی ملکه میشد و از این موهبت و تقرب خود را سخت سعادتمد میدانست و رفتارش، رفتار عاشق خوشبخت و کامروانی بود که بسعادت و کامروانی خود کاملاً واقف است.

را برگزید سیل که جاه طلبی اش بهین اندازه زیاد ولی از نوع دیگری بود این روابط نزدیک و خیلی دوستانه را نمی‌بینید و بلکه بشدت از آن مستقر بود کما اینکه وقتی برای باردادن صحبت شد که فرانس براندون با آدریان استوک میراخور خود میخواهد ازدواج کند و ملکه الیزابت با لحن نفرت آمیزی گفت دختر عمومی من مثل اینکه فراموش نکرده که میخواهد با کالسکه چی خودهم بستر شود. را برگزید سیل موقع را برای بیان مطلب و گشودن عقده دل مناسب یافته گفت بله، علیا حضرت همه تصور میکنند که حضرت علیا هم از آتش اشتیاق بین مطلب سخت در سوز و التهاب هستید (خوانندگان فراموش نمیکنند که را برگزید داولی از طرف ملکه بست میرآخور خاصه و رئیس اصطبل سلطنتی منصوب شده بود بنابراین نسبت او بلکه همان نسبت فرانس براندون با آدریان استوک بود) تنها راجح به را برگزید داولی نبود که سیل صریح نظر خود را بلکه ابراز میداشت بلکه در بخوبیه مذاکرات شورای سلطنتی سیل اغلب بالعن خاصی عاری از هر گونه احترام صحبت میکرد و ملکه بالعن خشک به سیل مینوشت که در کاری که اطلاع ندارید اظهار نظر نکنید، یار فتارتان در مورد سر بر گذاشتند بالاعضاه اقلیت شایسته نبوده و خوبست که بنحوی آن را جبران

کنید . اما چون را برت سیل واقعاً میدانست چه کند و اساساً مردکار و تدبیر بود الیزابت بیش ازین باوملامت و توبیخ نمیکرد و اغلب اوقات از وی تحمل سخنان و رفتاری میکرد که تا آن لحظه از کسی تحمل نکرده بود ، الیزابت خوب قدر و رامیدانست با اینهمه گاهی کاربناز امیکشد و حرفهای زشت بهم میزدند مثلاً روزی را برت سیل باوگفت خانم رفتار شما مانند دختر بچه هاست در این حال ملکه الیزابت بتنید باوداد جواب لولوی سرخرمن پیر ، بکار خودت پرداز . گاهی هم میگفت بوست از سرت میکنم و بیزربیزت میکنم .

را برت داولی ، کم کم از مقامی که در نظر الیزابت داشت افتاد بطوریکه دیگر او رسماً عاشق یاممشوق ملکه بود و در این اوآخر ملکه سرگرمی های متعدد تر داشت و دیگر کنت را برت داولی جزو عاشق الیزابت حساب نمیشد . زیرا رفتاری که الیزابت با سفرای خارجی کرده و روی خوشی که بیک یک آنان حضوراً و نسبت بشاهزادگان ممالک اروپا غیاباً نشان داده بود موجب شده بود که از اطراف و اکناف اروپا ، جوانان بامید وصلت با ملکه الیزابت و تمتع از حسن و دلببری واستفاده از مزایای شوهری ملکه انگلستان به ایندن بیایند . در بار سلطنتی لندن پرشده بود ازین عاشقی که از راه دور بامید وصال بیا یخت بین اینها آمده بودند و ملکه نیاز آنان با کمال گرمی و حسن برخورد استقبال و پذیرافی مینمود و بهم بیک اندازه محبت مینمود و هر روزه مهمانی تازه بین عشاق دلخسته دیگری از راه میرسید و بدر بار راه می یافت .

بعد از آنکه فیلیپ اسپانی حسناً بسته شد و امیدوی قطع گردید ، شاهزادگان درجه اول اطرافیش داوطلب وصال ملکه شدند و عشق او را بجان خریدند و در میان این شاهزادگان دونفر با هم رقیب و در راه عشق الیزابت دوش بدوش هم حر کت میکردند . بیکی از آن دونفر شاهزاده فردیناند بود و دیگری برادرش شارل .

فردیناند خوشگلتر بود اما هیب بیک بزرگ داشت و آن تھسب از مذهب کاتولیکی بود . وی بینهایت متعصب و سختگیر بود و خود را داوطلبانه و بطبیخ خاطر جزو افراد طرفدار تقویش عقاید (انگریسیون) نشان میداد (موضوع انگریسیون یکی از دلخراش ترین و ننگین ترین اعمال بشری بعنوان مذهب است ، در صورتیکه مذهب صرفاً برای پوشاندن عیب و نقص مرتکبین این جنایات عنوان شده بود . طرفداران انگریسیون

کسانی بودند که بواسائل مختلف در بی آزار مردم و مخالفین خود بر میآمدند و با سم اینکه در اعتقاد آنان نسبت بمنه بکارولیک خللی وارد شده بسخترین وجهی بندگان خدارا شکنجه میکردند و چه بسیار مردم بیکنایه که بدین طرز ازین رفتند، انگیزیسیون در اسپانی رواج داشت و ناپلئون این بساط را بهم زد) بهر حال شاهزاده فیلیپ از این نوع قماش بود.

برخلاف این برادر که سختگیر و متعصب بود شارل مرد آزاده‌ای بشمار می‌آمد و سه صدور و سمعت مشرب داشت. در امور منه‌بی اهل زورو فشار و روی وریا نبوده و همیشه با لحنی ملایم و آمیخته بروح سازش و مسالمت می‌گفت: تمام مذاهاب فی صدّا ته خوب هستند.

اما با اینهمه حسن نیت و نظر بلندی، شارل زیبا نبود بلکه زشتی بی‌اندازه‌ای داشت زیرا سرش دراز بود و گویادره‌نگام تولد، بر اثر غفلتی استخوان جمجمه او کشیده شده و با مصطلح کتابی شده بود و بهین جهت یعنی داشتن کله دراز بی‌قواره، تصور میرفت که او بیشتر حاضر باشد در راه ملکه و رسیدن به آمال او فدایکاری و گذشت کند تا شاهزاده فیلیپ بادیگری.

ملکه الیزابت بامهر بانی خاصی درباره این عاشق نازیبا ولی خوش قلب می‌گفت این کوزه آجュー هر قدر زشت است مرد عالیقدری است.

مدت چندماه این عاشق جوان وزشت رو شمع محفل انس ملکه انگلستان بود در نظر ملکه تقرب فراوانی داشت کسی چه میداند شاید انتخاب این شخص زشت بی‌فیافه جواب‌دنان شکن و عمل مقابله شدیدی در مقابل فیلیپ پادشاه اسپانی بود که بادختر فرانسوی ازدواج کرد.

اما دوران عشق‌بازی ملکه باوی پس از چند ماه سپری شد و شاید هم الیزابت نخواست برای انتقام کشیدن از فیلیپ بیش از این خود را رنجه بدارد و با عاشقی زشت روی بسر برگ کواینکه اساساً طبعش بدبیال تنوع می‌گشت و از هر چن گلی می‌طلبید.

بعد از نوبت بشاهزاده اریک سوئدی رسید و این عاشق جوانی که برای مبارزه و دست بیافتن بملکه انگلستان از مملکت شمالی سوئد راه افتاده بود نروتی فراوان داشت بخصوص که لرد خزانه‌داری نیز از برای رسیدن پارزوف یعنی وصال ملکه الیزابت سخت حمایت میکرد و وسائل پیشرفت او را تا آنجا که ممکن بود فراهم می‌آورد.

این جوان عاشق کاخ دربار سلطنتی را بصورت انبار یک تاجر

صادر کننده در آورده بود و از کالاهای مختص سوئد بمیزان زیاد با انگلستان میآورد و هر روز تخفه‌ای نثار قدم ملکه مینمود ، یکروز چوب سفارش میداد و روز دیگر ماهیهای مخصوص سواحل اسکاندیناوی .
 یکدنه هیچده اسب از اسبهای نژاد سوئد برای ملکه فرستاد و ملکه بگی را نگهداشت و بقیه را بقیمت پنج هزار کوروون (پول مخصوص سوئد) فروخت ، رسم نیست که هدیه عاشق را بفروشند ، زیرا این عمل توهمین باوتلقی میشد ، اما الیابت ازین کارها میکرد . و یعنی نداشت از اینکه عاشق دلخسته خود را با اینکونه اعمال دلسربندماید ، زیرا با تدایر خاص خود میتوانست اثرات این اعمال را از دل آنها بیرون بیاورد کما اینکه شش سال شاهزاده سوئدی را درآمید وصال خود نگهداشت . تا اینکه بالآخره جوان بیچاره از طول مدت انتظار خسته شد و با دختری از طبقات مردم عادی ازدواج کرد والیابت بینهابت از این موضوع دلخور شد و بار دیگر اسمی بروی آن دختر گذاشت و همه آن زنرا بهین اسم شناختند .



فصل هموم

شایله و صلت ملکه انگلستان با شاهزاده فرانسوی

در همین اوقات بود که از میان خیل عشاق، پادشاه دانمارک وارد عرصه عشق شد و در صدد برآمد که بخت خود را درین مرکه بیازماید و بتواند دل «ملکه باکره» لندن را بتصرف آورد و برای این منظور برادرزاده خود شاهزاده هواشتین را بعنوان خواستگاری و تقاضای ازدواج به لندن فرستاد. اما این عاشق دلخسته تازه، از اقدام خویش طرفی سبیت، چه سرمایه او برای ریخت و پاش کافی نبود و تروت او تکافوی نظر بلند ملکه و دربار انگلیس را نمیگرد و از این بالاتر شاهزاده هواشتین که بمنظور خواستگاری ملکه برای عمومی خود بلندن رفته بود خود قصد عشقباری با ملکه داشت و چنان در فکر ازدواج بالیزابت فرورفته بود که بیاد عمومی پیرخویش نبود و در بیان عرض خواستگاری نمیافتاد.

این جوان جسور و خودپسند که معروف بود، با نوک شمشیر لباس مشوههای خود را کنده و آنها را لخت میکرد، مدت‌ها همه کاره منحصر بفرد و مورد توجه ملکه باکره انگلستان بود و درخلوت و جلوت بالیزابت بسر میبرد با اینهمه تقرب و نزدیکی بملکه و توجهی که الیزابت باوداشت، او هم در تحقق دادن بارزو از عمومی خویش جلوتر نیفتاد و نتوانست ملکه انگلستان را بازدواج راضی کند و بالنتیجه در تخت و تاج انگلستان سهی داشته باشد و شرکت اور تاج و تخت فقط در موافقی بود که باملکه خلوتی داشت. ملکه الیزابت از داشتن اینهمه عاشق که از دور و نزدیک او را میپرسیدند و بامید وصالش بر سر آتش نشسته بودند لذت میبرد، او از دیدن چشمها آرزومند و از دریافت نامه‌های عاشقانه یا مکاتبات رسمی برای ازدواج، از طبیعت قلبها عاشق دلخسته بحدی دلشاد و شادمان بود و ذوق میکرد که بی محابا همه‌جا میگفت و این سعادت و خوشبختی را از کسی پنهان نمیداشت و برای اینکه بازار کاسد نشود و گروه عاشق نقصان نیابد وی با کلیه وسائل و فنون دلبری و دلداری بسر و گوش عاشق فراوان خود دست میکشید، وی با خواستاران سمج و جسور خود مدارا میکرد و با دلباغتگان خجول و کمر و طرزی رفتار مینمود که آنها را بر سر جرأت و تقاضا میآورد و با کسانیکه بیهوده انتظار میکشیدند واژرو نمیرفند چنان

روی نشان میداد که تکلیف خود را بفهمند و از بلا تکلیفی بستوه آیند و منزل عوض کنند.

وقتیکه شارل نهم پس از مرگ برادر خود پادشاه فرانسه بنتخت سلطنت جلوس کرد، الیزابت سفر فرانسه را بحضور طلبید و اوقات تلغی های بسیار کرد.

علت این امر یعنی اوقات تلغی الیزابت ابن بود که ملکه انگلستان راجع به فرانسه خیالات زیادی در سر میپرورداند و اکنون میدیده تمام آنچه او رشته است پنه شده است.

دانستان این بود که شارل نهم که تازه بنتخت فرانسه رسیده است ۵ سال بیشتر نداشت و حال آنکه ملکه الیزابت بیست و هفت سال کمتر نداشت. از آنجاییکه کاترین دوم بیسی ملکه فرانسه شنیده بود که اسقف «اریک» بیست هشت اسب زیبا و قیمتی برای ملکه فرستاده است او هم یک درشکه چهار اسبه زیبا برای الیزابت فرستاد.

مدتی نگذشتند بود که مردم لندن با کمال تعجب میدیدند درشکه ای زیبا دارای اسبها کوه پیکر در خیابانها و کوچه های سنگی لندن حر کت میکنند در حالیکه در جلو او یک شیپور پر صدا و دو نفر بیکه محمل سرخ پوشیده اند میدونند. در عقب این درشکه پر صدا پر زرق و برق هم همه سکهای لندن میدونند.

بطوریکه ملکه الیزابت پیش بینی کرده بود این صدای اتحاد و بگانگی فرانسه و انگلستان در تمام دنیا منتشر شد.

بزودی اسقف های بزرگ نیز برای تقدیم هدایا و تحف وارد معراج که شدند «اریک» اسقف هدایای پر قیمت و پیش کشیهای کرانها تقدیم ملکه نمود و «گازمان» سفیر فیلیپ دوم پادشاه اسپانی خیلی خودمانی و نزدیک بملکه شده بود بطوریکه ملکه میگفت «مثل موم در دست من است .»

«مونت مورنسی» که از فرانسه برای رسیدگی بامور مربوطه به «کاله» بلند آمده بود بقدری از طرف ملکه محبت و صیغه میت و گرمی دیده بود که یک سره در کاخ «ویندسور» توقف کرده و همانجا میگذراند و بعد از چند روز که بطرف فرانسه عزیمت کرد بقدری جدائی او بملکه کران آمد که حتی برای او گریه کرد.

اما چندی نگذشت که کسی دیگر جاشین اوشد و توانت اندوه ملکه را تسليتی باشد.

شخصی که الیزابت را از فراق (مونموران سی) تسلی داد بنام (پیکرینک) و بنام کامل (سرولیام پیکرینک) خوانده میشد. وی مردی بود بلند قامت و قدری لاغر و بطور کلی خوش اندام و دارای سوابقی تاریخی و مورخین انگلستان میتویستند که خانه‌ها از همین سوابق تاریخی او خوشان میآمد زیرا ویرا بنظریک مرد مرموز و عجیب مینگریستند.

در زمان سلطنت (ماری) خواهر الیزابت (سرولیام پیکرینک) را بجز اینکه مردی پروتستان بود تحت تعقیب قراردادند ووی از بیم اینکه مباداً مانند پروتستانهای دیگر توقيق شود وزنه اورا در آتش بسوزانند از انگلستان فرار کرد و راه فرانسه را در پیش گرفت و مدتی در فرانسه بود. در فرانسه برای تحقیل معاش این مرد متوجه به مشاغل عدیده شد ولی مورخین نوشته‌اند که شغل‌های اوچه بود و همین قدرهست که بعد از با یان سلطنت (ماری) و شروع سلطنت الیزابت، وقتیکه بانگلستان مراجعت کرد مردم دیدند که مشارالیه یک نوع سیرک با خود بآن کشور آورده که عده‌ای از کارکنان آن سازند و نوازند و عده‌ای دیگر، افرادی هستند که بهتر آن است که راجع به هویت آنها توضیحی داده نشود زیرا جوانانی بودند که از نظر اخلاقی فاسد بشمار می‌آمدند.

(پیکرینک) وقتی با سیرک و جواهر بدل و طبل و کوس و سنج و طنبور نمایش‌های خود، وارد انگلستان گردید زود قلب الیزابت را دید و او را مجنوب خود کرد و طوری در عشق بازی با (الیزابت) تهور بخراج میداد که در مجتمع عمومی بعنوان اینکه مکسی را دور کند شانه و گردن الیزابت را لمس مینمود.

اطرافیان میگفتند که (پیکرینک) بزودی یکی از مقربان و معارم خواهد شد و به جاهای بزرگ خواهد رسید و علتش این استکه هنوز الیزابت را نیشناختند و نمیدانستند او بهمان سرعت که مجنوب یکنفر میشود ممکن است که از او سلب علاوه نماید.

(پیکرینک) وقتی احساس کرد که نزد ملکه انگلستان دارای جاه و منزلت است توقعاتی نمود که گرچه انجام آنها برای الیزابت دشوار نبود ولی باصطلاح توی ذوق میزد و تولید حیرت میکرد.

مثلاً یکروز میگفت برای اینکه پوست بدن او نرم و سفید و شفاف شود باید در آب لیموی ترش استحمام نماید و دستور میداد که دمهای هزار لیسوی ترش بیاورند و آب آنرا بکیرند و در یک حوض بربزند و آنگاه

وارد حوض میشد و استحمام نمینمود.

روز دیگر ازملکه انگلستان درخواست نمینمود که بگوید برندگان کمیاب را که در انگلستان نیست و از مناطق گرسنگ باشد وارد کنند برای او وارد نمایند و گاهی از اوقات هم ازملکه دواهای گران قیمت و نادر وجود را میخواست و لی نه برای اینکه بمصر درمان بیماری خود برساند بلکه برای اینکه به سایرین بفرزند.

زیرا (پیک رینک) در عین حال که متشوق الیزابت بود شغل اولیه خود را که اداره امور سیرک باشد فراموش نمینمود و پیک مدبر سیرک در آن دوره فقط نمایش نمیداد، بلکه یک نوع طبیب هم محسوب میگردید و در میدانهای عمومی به مردم دوام رهم و مهر کیا و پنهانی طلس و تمویذ میفرخت. (الیزابت) بعداز اینکه هفتنهای اول آشناei گذشت و از حدث وشدت هوس او کاسته شد یکمرتبه بعیوب عاشق خود بی برد مثلًا دریافت که پیوسته از آن مرد را بچشم گیراند و ادویه طبی استشمام میشود و جلیقه های رنگارانکش تولید نفرت مینماید بخصوص اینکه روی جلیقه بقدرتی زنجیرهای کلفت و جواهر بدل نصب مینماید که گوئی پیک زر کر دوره گرد میباشد.

خندههای بلند و ژستها و کلمات عامیانه (پیک رینک) هم عامل دیگری بود که الیزابت را از اوی بری نمینمود در ضمن بالیزابت گزارش میدادند که (پیک رینک) با رجال درباری و آنها یکه دارای عنوان شیخ الرجال هستند و حتی با وزرای مختار دول خارج منازعه میکنند و با وزرای مختار و نمايندگان سیاسی خارج طوری رفتار مینماید که گوئی آنها نو کر و جیره خوار او میباشد.

ملکه انگلستان دریافت که آن وضع قابل دوام نیست و هر چه زودتر باید خود را از شرعاشقی که بتدریج خیلی باعث ذمته او گردیده آسوده کند و درحالیکه ملکه انگلستان فکر میگردد راهی پیدا نماید که شر (پیک رینک) را ازسر، باز کنندیکروز با خبر دادند که عاشق او ناپدید گردیده است. تا دو سه هفته بعد از غیبت او (الیزابت) میگفت که سرش از فریادها و خندههای بلند این (مردک) یعنی (پیک رینک) درد میکند و شاید دروغ نمیگفت زیرا (الیزابت) که طبعی حساس داشت شاید هنوز صدایها و خندههای او را میشنید و احساس ناراحتی میگرد.

بعد از ناپدید شدن (پیک رینک) لرد (زوبرت - داولی) پدیدار شد و درباریها که در گذشته دشمن (داولی) بودند وقتی او را دیدند طوری

ویرابا آغوش باز پذیرفتند که گوئی یکی از صمیمی ترین دوستان آنها آمد است. علتش این بود که در دوره تقرب و محبویت (پیکرینک) دربار یهود قدر (داولی) را داشتند و فهمیدند هرچه باشد او بر کسانی از تیپ (پیکرینک) تربیح دارند ولی وقتی (داولی) آمد با حیث دید که یک مشت داوطلبان عشق الیزابت از صبح تا شام در اطاق های انتظار او نشسته اند و همه امیدوارند که ملکه انگلستان روزی یک نظر توجه بسوی آنها بیندازد . (داولی) بدوا از اینهمه داوطلب حیرت کرد ولی بزودی عمل و فور داوطلبان بر او آشکار شد زیرا هر کس فکر مینمود که چون (الیزابت) با مردی از نوع (پیکرینک) (معاشقه کرده) خیلی احتمال دارد که اورا بر گزینه زیراهرچه باشد اسم و رسم و ترتیب و معرفت او از (پیکرینک) زیباتر است و واقعاً داوطلبان حق داشتند که آنطور فکر کنند زیرا بالآخر از (پیکرینک) بر تربودند درین داوطلبان چند تن از مردان عاقل و سالم خود را دیده میشدند که مانند جوانان شانس خود را در عرصه نزد عشق میآزمودند .

یکی از این عشاق پیر مردی بود موسوم به (ارون دل) که چون در زمان تاجگذاری (الیزابت) عصایر ریاست را بدست گرفته بود بخود حق میداد که عاشق ملکه انگلستان باشد و امیدوار بود که (الیزابت) هم عاشق او شود . (ارون دل) بدون اینکه نظری با آینه بیندازد و قیافه بر از چین خود را در آینه بیند و توجهی بسال خود بنماید مانند یک جوان هیجده ساله در پیرامون (الیزابت) دلبانی میکرد و برای اینکه دلش را بدست بیاورد برای اوهدا یای کرانهای خوییداری مینمود .

این پیر مرد آنقدر اطمینان داشت که روزی درب خوابگاه (الیزابت) برویش گشاده خواهد شد که شبهای بعوضی از خانه های لندن که در آنجا برخی از زنها عشق باز را کانی را بعوض فروش میگذاشتند میرفت تا اینکه خود او اطمینان حاصل کند که قوای او رو به قتو نگذاشته تا روزیکه (الیزابت) معشوقه او گردید زن جوان از وی مأیوس نشود واورا جزو پیر مرد ها بشمار نیاورد .

(الیزابت) تامدی هدایای (ارون دل) را دریافت میکرد و با دریافت هدایای او پیر مرد را تشوبق مینمود که بیشتر و لغرنجی کشند و (ارون دل) هم بدون توجه بعاقبت کار هرچه از تقدیمه داشت در راه خرید هدایا خرج کرد و بعد از اینکه موجودی وی تمام شد شروع باستقراض نمود . روزی که طبلکارها مانند حلقة انگشت اطراف (ارون دل) را

گرفتند (الیزابت) یکمرتبه رابطه خودرا با پیرمرد قطع کرد و همانگونه که یک محاکوم را بجلادمیسپارند اوراهم بطلبکاریش سپرد تاهرچه میتوانند برش بیاورند . و آنها هم هرچه (ارون دل) داشت ازوی گرفتند و پیرمرد بزمت بعضی از جواهر خانوادگی را از نظر طلبکارها بنهان نمود و فروخت و بینا نه معالجه یماری روماتیسم و لزوم استحمام در جشمه آنکرم از انگلستان خارج شد و در فوت و موقعی که طلبکارها بپرداز کرفته بودند (الیزابت اول) با یک جوان هیجده ساله موسوم بلرداو کسفورد نزد محبت می باخت و به صدق مورخین (الیزابت) آن جوان از کسانی بود که خیلی ذود و بدون طی یک دوره مقدماتی واستاذ طولانی بخوابگاه الیزابت اول راه یافت و الیزابت از نوجوانی و ناشی گری جوان مزبور در معاشقات خیلی لذت میبرد .

نگهبانانی که مقابل آپارتمان الیزابت اول کشیک میدادند و ناچار ورود و خروج بعضی از اشخاص را میدیدند حیرت زده بیکدیگر و بدیگران میگفتند برستی این زن دارای یک توانائی عجیب میباشد ولی آنها در مورد (الیزابت) اشتباه میکردنند و نمیدانستند که آن زن چون روشهای مخصوص دارد از تبدیل عشق خود لذت میبرد (الیزابت) از نسل هانزی هشتم یعنی یکمرد معتاد بالکل بوجود آمده بود و بطور یکه در آغاز این سرگذشت گفته تم تمام عیوب پدر و مادرش بحکم توارث باور سید .

این زن که از یکمرد الکلیست آنهم در حال مستی بوجود آمد از نظر روحی و عصبی بالاخص در مردم غرائز تناسلی وضعی غیرعادی داشت .

شاید بتوان گفت که تحریکات غریزی الیزابت در مفر و خیال او متعر کر شده بود بدین معنی که زن مزبور دامن لذاتی را در خاطر مجسم میکرد که تحصیل آنها در خارج امکان نداشت .

بهین چهت مانند طفلی که سر سفره بینه جوئی کند و هر غذائی را عقب بزندو غذائی دیگر بطلبید و باز آنرا دور بیندازد بامیدا ینکه غذائی جدید در کام او لذت بینشید عشق خود را روز بروز عوض می کرد ولی آنچه الیزابت در عالم خیال و وهم جستجو مینمود و نمیتوانست بدست بیاورد و عشق که در حريم اوراه میافتند بنظر الیزابت چون غذائی نامطبوع جلوه میکردد .

و باز بهین مناسبت این زن نسبت بزنه اورده ای که آنها سعادتمند و راضی در زندگی میدیدند میبرد و بخصوص رشک او هنگامی که میدید زن یامردی در عشق سعادتمند است شدیدتر میشد .

امروز با ترقیاتی که در روانشناسی حاصل شده و بخصوص با مطالعاتی

که (فروید) و شاگردها و مریدان او در مبحث غرایز تناصلی و ارتباط آن با زندگی افزاد کرده‌اند تحلیل و توضیع روحیه الیزابت خیلی آسان است و هر کس که قدری در اینگونه مباحث مطالعه داشته باشد میتواند بفهمد که الیزابت چرا بزنهای و مردهای جوان بنظر کینه مینگریست و بچه مناسبت اگر میشنید که یکی از اطرافیانش دارای عاشق یا مشوقه‌ای است خون در عروقش بجوش میآمد.

عنوان ظاهری الیزابت اول این بوه که نمیخواهد در دربار او زن یا مردی قدم از جاده عفاف بیرون بگذارد ولی این را کسی باید بگوید که برداش خود او لکه‌ای نشسته باشد واز (الیزابت) کسی حاضر نبود که این عنوان را بشنود و اگر میشنید نمی‌پذیرفت.

شاید در سنت اول که هنوز اطرافیان آنطور که باید بروش زندگی الیزابت اول آشنا نبودند طرفداری وی را از عفت و رفتار پسندیده مینمیدیرند ولی پس اینکه بعد از اینها و بیرونیهای الیزابت بحد شیاع رسیده‌هه میدانستند که هر وقت الیزابت بعنوان اخلاق حسن نسبت بکسی خشم می‌کند ناشی از غبطة خود است.

در افراد عادی عشق بطور اعم و عشق جسمانی یک نوع حال لذت‌بخشی است که سبب تسکین و آرامش می‌شود ولی الیزابت بعد از این که شبی را با یکی از عاشق خود بروز می‌آورد به جای آرامش روح، بامداد بالا خسته و ناراضی و عصبی از خواب بر می‌خاست می‌توان از روی مثال گفت که این زن بمنابه کسی بود که در عالم رویاه تشنگ می‌شود و ظرف پر از آبرابلب می‌برد و می‌آشامد ولی هر چه بیشتر آب مینوشد می‌بینند که عطش او تخفیف نمی‌باشد (الیزابت) هم بواسطه وضع روحی و عصبی خوبش در عشق همین وضع را داشت. صحبتها وقتی خدمه او وارد اطاقش می‌شوند که بخدمات معمول بپردازند میدیدند که الیزابت هنوز بیدار نشده و عاشق وی در اطاق مجاور خواهد بود.

خدمه پرده‌های اطاق را عقب میزدند تار و شنای روز بداخل خوابگاه بتاید والیزابت با اعصابی خسته و تنی کوفته چشم می‌گشود هنگام بامداد فقط دو سه نفر از خدمه مخصوص و محروم حق داشتند که قدم باطاق او بگذارند زیرا (الیزابت) میدانست که در طلو عصیج قیافه‌ای گریه دارد زیرا آرایش

شب گذشته زامل گردیده ملکه انگلستان کیسوی عاریه بر سر نداشت (۱) (الیزابت) خود گاهی ببعضی از ندمای محروم میگفت من میدانم عشق من وقتی در موقع شب واردخواب گاهم میشوند بن علاقه قلبی ندارند زیرا وقتی لباس از تن بیرون میآورم مبدل بزنی نشست میگردم . اینهم یکی از علل عدم رضایت (الیزابت) از عشق وی و دچه او چنین فکر می کرد که هیچ یک از عشاق، اورا برای خودش نمیخواهد بلکه برای تخت و دی بهم انگلستان که در تهاجم او که واردخواب گاهش میشوند (الیزابت) فکر میگردد هر یک از عشاق او که واردخواب گاهش میشوند همچون مستخدمی هستند که موظف میباشند از روی بیمه میلی وظیفه ای را انجام بدند حتی اگر بعضی از عشاق مجدوب هوش و کمال و معرفت (الیزابت) میشنند و بر استی اورادوست میداشتند الیزابت نمیتوانست این فکر را دور نماید که هیچکس اورا برای خودش دوست نمیدارد .

اگر (الیزابت) در این عصر زندگی میگرد یک پرشک امر اضرب وحی ، میتوانست اورا از هر نوع رنجوری که بروح واعصاب او وابستگی داشت آسوده کند و سر کشی روح او را تسکین بدهد ولی طبیب مخصوص (الیزابت) مانند آن طبیب معروف که در ادبیات اسپانیائی ذکر شده میان آمده برای درمان امراض غیر از فصد و گاهی تنقیه داروی دیگر را نمیشناخت و هر نوع مرض را با این دو دامالجه میگرد و بمحض اینکه (الیزابت) اظهار کسالت روحی مینمود و میگفت که ناراحت است و فکرش آسوده نیست و نمیتواند اعتدال و آسودگی خاطر پیدا کند طبیب مخصوص او نیشتر را از جیب بیرون می آورد (الیزابت) را فصل مینمود و برای اینکه تملقی باو گفته باشد میگفت علیا حضرتا ، خون شما از خون هر کس که من دیده ام ارغوانی تراست .

باتوجه بآنچه گفته شد میتوان تقریباً به یقین گفت که وقتی (روبرت داولی) مراجعت کرد و خود را به (الیزابت) نزدیک نمود توانست که روح ملتئب و خاطر ناراحت این زن را تسکین بدهد زیرا اس از آن این مردان از عشق دائمی الیزابت گردید و ملکه انگلستان که عادت داشت عشاق خود را زود

۱ - در اینجا مقصود از کیسوی عاریه عبارت از کیسوی است که در آن عهد همه مردم ، اعم از زن و مرد ، چه آنها یکه موداشتند و چه آنها یکه قادر موی سر بودند بر سر میگذاشتند الیزابت هم با اینکه موهانی بلند داشت معهداً بیرونی از مد آن عصر کیسوی عاریه بر سر مینهاد . (هتر جم)

بزود عوض نمینمود برای مدت تقریباً بیست سال دوستی این مرد را فراموش نکرد اگر شخصی مانند (ولیام - سسیل) که شرح او گذشت سمت وزارت الیزابت را نمیداشت و امور سیاسی مملکت را اداره نمینمود (داولی) به مقامات بزرگ میرسید ولی (ولیام - سسیل) نمیکذاشت که کسی وارد منطقه نفوذ او شود و جاه و مقامش را از دست بگیرد زیرا بطوری که ذکر کردیم او با ملکه انگلستان مناسبات عاشقانه نداشت و فقط يك خدمتکنار باهوش و مطلع و صمیع بشمار می آمد چون میدانست که مقتنی اساس محبوبیت بکمرد ، در دستگاه يك زن ، آنها زنی چون الیزابت که ملکه انگلستان است . مبتنی بر مناسبات عاشقانه بود ، نمیتوان بآن تقرب و محبوبیت اعتماد کرد اما روابط خادم و مخدوم ، و مرأوس و رئیس چیزی است که پیوسته باقی میماند و هوش‌های آنی و موقعیتی یکزن ، نمیتواند آن را تغییر بدهد .

مدتی که از مناسبات عاشقانه الیزابت اول با (داولی) گذشت الیزابت تصمیم گرفت که پنهانی بعقد ازدواج (داولی) درآید و اورا شوهر خود کند این هم قربنه دیگری است که نشان میدهد (الیزابت) آن مرد را فراموش عشق خود یافته و بزبان دیگر ، گمشده‌ای را که در جستجوی او بود پیدا کرد . آنچه سبب شد که الیزابت اول ، بفکر بیفتند که (دبولدی) را شوهر خود کند این بود که زوجه (دبولدی) از پله کان افتاد و زندگی را بدرود گفت و از نظر شرعی دیگر مانعی برای ازدواج الیزابت و (دبولدی) باقی نماند . الیزابت اول بکشیشی اطلاع داد که بیايد و محروم از آن دور برای هم عقد کند ولی (ولیام سسیل) و زیر لایق و مطلع الیزابت اول ، که بواسیله جاسوسان خود از این امر مستحضر گردید با این ازدواج مخالفت گردید گفت علیا حضرنا هر کام . شما تصمیم بگیرید که بعقد این مرد در بیانید من از سمت خود استفاده خواهم داد و دیگر بدر باد نخواهم آمد زیرا این تصمیم شما آنچه را که من در طی چندین سال برای عظمت انگلستان ریسته ام ، پنه خواهد گردشما اگر يك زن عادی بودید اختیار داشتید که بعقد هر مرد ، که میل دارید در بیايد ولی شما ملکه انگلستان هستید و ازدواج يك ملکه ، امری عادی نیست که فقط بزندگی خصوصی یکزن و یکمرد را بوط باشد بلکه امری است دولتی و بین‌المللی که در تمام اروپا بلکه در تمام دنیا انعکاس خواهد داشت .

(ولیام سسیل) گفت علیا حضرنا ، شما سالها از قبول شوهر خود داوی

کردید و نقواستید که آزادی خود را محدود کنید با اینکه شوهری برای خواستگاری شما نیامد که در خور شان و عظمت شما باشد و خودداری شما از ازدواج، در اروپا، یکنوع سنت سیاسی را بوجود آورده که امروز اساس سیاست بین‌المللی اروپا را آن استوار شده، و اگر شما امروز بخواهید با مردمی چون (داولی) ازدواج کنید این سنت سیاسی برهمن میخورد و با زوال آن، سیاست انگلستان در قاره اروپا، بلکه دنیا تغییر مینماید بخصوص اگر سلاطین اروپا بفهمند که این ازدواج صاحب تخت و دیوهم انگلستان، پنهانی است که در آن صورت تأثیر سو، آن زیادتر خواهد شد زیرا محال میباشد که چنین خبری محربانه و پنهان بماند و همین فردا تمام سفراء و وزرای مختار دول اروپا که در انگلستان هستند از این موضوع مطلع خواهند شد و گزارش امر را با طلاق دول متبع خویش خواهند سانید.

الیزابت اول دیده رگاه (وبلیام - سسیل) استغفاء بدهد، وی دچار وضعی مشکل خواهد گردید برای اینکه اولاً مدتی بود در انگلستان دیگر به پارلمان مراجعت نمیکردند و تمام کارها بوسیله (وبلیام - سسیل) یعنی دولت اداره میشد و رسوم سابق حکومت ملغی گردیده بود ثانیاً الیزابت اول میدانست که بسیاری از اسرار دولتی در پرونده‌های (وبلیام - سسیل) جاگرفته و شاید برای روز مبارا ذخیره شده و هرگاه از روی عدم رضایت استغفاء بدهد ممکن است که روزی اسرار مزبور را افشاء نماید و برای او تو لید ذحمت کند.

از طرف دیگر (وبلیام - سسیل) نز سدد تهدید (داولی) برآمد و گفت موضوع افتادن زن شما از پله کان و مرک وی مبهم و شاید بغيرنج است و باید این موضوع از مجرای دادگستری مورد تعقیب قرار بگیرد (دیودلی) گفت این مسئله امری عادی میباشد وزن من از پله کان افتاد و مرد.

(وبلیام - سسیل) گفت صحیح است که زن شما از پله کان افتاد و بر اثر این واقعه جان تسلیم کرد ولی افتادن از پله کان چند شکل دارد گاهی انسان بر اثر غفلت خود از پله کان میافتد و میمیرد و گاهی ممکن است که دیگران او را از پله کان اندادته باشند و سبب مرک وی شوند. و تا این موضوع روش نگردد و دادگستری تصدیق نکند که زن شما بر اثر غفلت خود از پله کان افتاده و زندگی را بدرود گفته شما نمیتوانید که با ملکه انگلستان ازدواج کنند.

(دیودلی) از این لشکال تراشی آنچه باید بفهمد فهمید و گفت شایعه

ازدواج من باملکه انگلستان يك شایعه بدون اساس است و من به چوچه
چنین قصدی ندارم و ملکه هم خواهان این ازدواج نیست و هرگاه در مجلسی
با هنگام خلوت این حرف را زده باشد بطور حتم منظورش شوخی و ده
و قصدی دیگر نداشته است ولی شوهر ملکه انگلستان شدن مزبت و عادتی
بود که (دیوولدی) نمیتوانست به سهولت فراموش کند و بهمین جهت همینکه
اندیشید که (ولیام - سسیل) این موضوع را از خاطر برده خواه رخود را
مامور کرد که نزد سفیر اسپانیا برود و ازاو بخواهد که بامپراطور اسپانیا
بنویسد که وی نفوذ خود را بکار بیندازد تا اینکه (دیوولدی) و ملکه انگلستان
با هم ازدواج کنند.

خوانندگان محترم ممکن است بیرون سند که بچه مناسبت (دیوولدی)
با بن فکر رافتاد و چه مناسبتی بین ازدواج او و دولت اسپانیا وجود داشت
که میخواست از نفوذ امپراطور اسپانیا برای موقعیت خوبی استفاده نماید.
در جواب میگوئیم که (دیوولدی) يك نفر کاتولیک بشمار میآمد و
امپراطور اسپانیا و دربار وی، بطور یکه میدانیم همه کاتولیکی بودند و
بهمین جهت خواهر (دیوولدی) سفیر اسپانیا که آن هنگام بکنفر اسقف
کاتولیکی بشمار میآمد کفت ملاحظه کنید که چگونه اینمرد لذت (مقصودش
ولیام سسیل بود) تمام کاتولیکی ها را از دربار انگلستان و مشاغل حساس
میراند و در عوض پرتوستانها را بجای آنها میگمارد و بینند از وقتی که
اینمرد مالک الرقاب انگلستان شده دیگر کاتولیکی ها در این کشور امنیت
ندارند و بر جان خوبیش امین نمیباشند اینمرد حتی در زندگی خصوصی افراد
هم مداخله میکند و نمیگذارد که برادر من و ملکه روایت خود را که اکنون
(نامنظم) است منظم نمایند و دیگر نزد خداوند سرافکنده نباشد و هرگاه
امپراطور اسپانیا بخواهد، میتواند کمک مهمی به کاتولیکی های این کشور
بکند که اقلا اختیار زندگی خصوصی خوبیش را داشته باشند.

سفیر اسپانیا گفت خواهش میکنم بگوئید که امپراطور اسپانیا چه
کمکی میتواند به برادر شما برای این ازدواج بکند؟

خواهر (دیوولدی) که ذنی زیبا بود گفت امپراطور اسپانیا پیوسته
حامی کاتولیکی ها بوده و هست و در تمام اروپا ویرا باین عنوان میشناسد
و کاتولیکی های انگلستان هم برای احراز حق حیات خود انتظار دارند که
از طرف امپراطور اسپانیا دست مساعدت بطریق آنها دراز شود.

من تصور نمیکنم محتاج به توضیع باشد که اگر کاتولیکی ها در این

کشور نفوذ پیدا کنند چه اندازه به بنفع امپراطور اسپانیا خواهد بود و این موضوعی است که بلک سفیر با مقام روحانی و علمی که شما دارید بهتر از همه بدان وقوف دارد.

با این وصف من از طرف برادرم (دیوولدی) بشما قول صریح میدهم که هرگاه امپراطور اسپانیا با برادرم کمک نماید که او بتواند شوهر ملکه انگلستان شود برادرم تمهید نماید که مذهب رسمی انگلستان را مذهب کاتولیکی بکند و وسائل توسعه ابن مذهب را در انگلستان فراهم نماید. در آن موقع فیلیپ دوم در اسپانیا امپراطوری میکرد و بطوریکه آشنا بایان بتاریخ میدانند پادشاه مزبور یک کاتولیکی منعصب بود و میخواست که فقط سکنه اروپا بلکه سکنه تمام دنیا دارای مذهب کاتولیکی باشند. بهمین مناسبت بمحض اینکه گزارش سفیر کبیر خود را در انگلستان در این خصوص دریافت کرد خوشحال شد اما از نظر سیاسی ناشی گری و خامی بخراج داد بدین معنی که سفیر خود را مأمور کرد که برود و رسماً از البیابت اول ملکه انگلستان پرسد که آیا او هم تمهید میکند که بعد از ازدواج با (دیوولدی) بر طبق اصول مذهب کاتولیکی زندگی و رفتار نماید یا خیز و هرگاه این تمهید را بکند در آن صورت امپراطور اسپانیا تمام قوای خود را بکار خواهد انداخت تا وسائل ازدواج او با (دیوولی) فراهم شود. گرفتن این تمهید ، در خود کشور اسپانیا ، از کسانی که مجرم مرتد شدن ، بداد گاه مهیب تفتیش عقاید (موسوم به انگیزبیون) جلب میگردیدند امری عادی بود و در آن دادگاه متهمین را (ولی نهمه را) و امیداشتند که توبه نمایند و تمهید کنند مدام العیات ، از اصول- مذهب کاتولیکی منعرف نشوند .

ولی خواستن تمهید مزبور ، از ملکه ای که در کشور خود استقلال دارد ، ودارای قشون و حکومت ویرق و خزانه و به عبارت جامع یک سازمان بزرگ دولتی است اقدامی دور از حزم و بختگی ، جلوه میکرد و بهمین جهت سفیر کبیر اسپانیا در لندن ، چند هفته اجرای دستور امپراطور خود را به تعویق انداخت و بوسیله یک کشتی سریع السیر برای امپراطور پیغام فرستاد که خواستن چنین تمهید ، از ملکه انگلستان ، با توجه باین که وزیری مانند (ولیام-سیل) بر سر کار است موافق باصلاح و صواب نمی باشد و بهتر این است که امپراطور اسپانیا ، در خواست خود را تعدیل کند و آن را بالحنی دیگر به ملکه انگلستان ارائه بدهد.

(ویلیام سسیل) بوسیله جاسوسان خود متوجه آمد و رفت (داولی) در سفارت اسپانیا بود و نیز دانست که دو مرتبه سفير اسپانیا بحضور ملکه انگلستان بار یافته و در مرتبه دوم یکی از جاسوسان صدراعظم که حضور داشت شنید که ملکه الیزابت اول بسفیر کبیر اسپانیا بشوخی گفت عالی جناب، خوب است که ابن روزها شما در زبان لاتینی خود تجدید نظر بگنید سفير اسپانیا خنده کنن گفت برای چه؟ الیزابت خنده داد و گفت برای ابن که صیغه عقد را بزبان لاتینی جاری نماید.

سفیر اسپانیا تعظیمی کرد و رفت بطوری که جاسوس مزبور نتوانست بهم بدینه عقدی است ولی صدراعظم انگلستان میدانست که منظور الیزابت اول ازدواج او با (دبودلی) می باشد و میخواست بسفیر اسپانیا که بیک اسقف بود بگوید که وی باید صیغه عقد اورا برای (دبودلی) جاری کند.

وقتی که (ویلیام - سسیل) دریافت که موضوع ازدواج الیزابت اول و (دبودلی) عقریب وارد مرحله جدی میشود در صدد تحریک پروتستانیها برآمد و بخصوص جوانان آنها را که غیورتر و متعصب تراز سال‌گفورد کان بودند تشجیع کرد که علیه الیزابت اول شروع بپذیری کوئی نمایند آنها هم در هر کوئی و برزن، علیه الیزابت زبان بطن کشودند و نیز کشیش های پروتستانی بالای منابر کلیساها، از روش زندگی الیزابت انتقاد کردند. لغز خوانان و تصنیف‌سازها، برای (دبودلی) اسمی مضحك یا مستهجن وضع نمودند و با بول (ویلیام - سسیل) رساله هائی منتشر شد که در آن کاریکاتور الیزابت اول و (دبودلی) را باشکال مختلف تصویر میکردند و از جمله (دبودلی) را روی زانوهای (الیزابت) می نشانیدند و او در گریبان یادرون چوراب الیزابت، پول جستجو میکرد زیرا معروف بود الیزابت که همواره از عشق خود تعارف میکرفت به (دبودلی) بول میدهد.

پروتستانیها در رساله های خود که پنهانی دست بدست می گشتند که مامو اتفاق نمی کنیم که دولت اسپانیا برای ملکه انگلستان شوهر بیدا کند و بقصد این که نقشه قدیمی خویش را چهت استعمال انگلستان بوضع اجری بگذارد یکی از نوکرهای سفارت اسپانیا را در لندن، شوهر الیزابت نماید و ملکه انگلستان زوجه جیره خوار سفارت اسپانیا بشود.

الیزابت اول به پلیس انگلستان دستور میداد که نوبنده و ناشر رساله های مزبور را کشف نماید ولی پلیس بریتانیا نمیتوانست که نوبنده گان و ناشر گان دسال مزبور را دستگیر کند برای اینکه صدراعظم انگلستان

آنها را تحت حمایت قرار میداد و بعضی از سران پلیس لندن که مرهون مساعدت های صدراعظم بودند هر دفعه که نزدیک بود گریبان ناشرین و نویسنده کان بدمست پلیس بیفتند تعقیب امر را بهانه های اداری متوقف میکردند و این طور نشان میدادند که رساله ها در خارج از انگلستان بطبع میرسد و طور قاچان آنها را وارد بریتانیا می کنند.

حتی برای حفظ ظاهر ، صدراعظم دستور داد که چند رساله در یکی از چاپخانه های هلند بطبع بر مانند و وارد اسپانیا کنند تا اینکه شایعه مر بوط باین که رسائل مزبور در خارج از کشور تهیه و طبع میگردد تائید شود.

الیزابت اول وقتی دید که رسوایی بزرگی برای اوتولید شده و در انگلستان تولید عدم رضایت شدیدی کرده در یکی از مراسم رسمی در حالی که تمام رجال و خانم های درباری حضور داشتند ، رو بسفیر اسپانیا کرد و گفت عالی جناب ، من از شما بسیار گله منده استم .

سفیر اسپانیا گفت علیا حضرتا ، مگر در ابراز ارادت و صمیمیت ، قصوری از من سرزده که مورد بی لطفی واقع شده ام .

ملکه گفت من از اینجهت از شما گله منده هستم که می شنوم سفارت اسپانیا در لندن ، مر کرتو بیدشا به شده و در آنجا این خبر را جعل کرده اند که من میخواهم شوهر اختیار کنم در صورتی که من بهیچ وجه خواهان ازدواج نیستم و بفرض محال ، اگر روزی بخواهم طنابی بگردن خوبش بیاویزم ، از امپراطور شما کسب دستور نخواهم کرد زیرا یک تن بالغ احتیاج بقیم ندارد بخصوص اگر این زن ، ملکه انگلستان باشد .

با این که لعن تند الیزابت اول با رعایت نزاکت دیپلماسی منافات داشت و سفير اسپانیا جملات اخیر الیزابت را بمنزله توهینی نسبت بار بار خود داشت ، معنده اند یشید که ملکه انگلستان بنا بر مصالح سیاسی خود ، ظاهر سازی میکنند ولی چون این اظهارات ، در حضور سفرای خارجی بعمل آمده بود و آنها فوراً گفته الیزابت را بدول متبع خوبش کزارش میدادند سفير اسپانیا لازم داشت که محترمانه از الیزابت کسب تکلیف کند و بهانه ای تراشید و در خواست ملاقات خصوصی نمود .

ولی الیزابت آنچه را که در ملاه بربان آورده بود در خلوت نیز تکرار کرد و گفت من نمیخواهم شوهر کنم و اگر روزی قصد ازدواج داشته باشم شوهری انتخاب خواهم کرد که کفونم باشد و مقام و شخصیت او باتاج و تخت انگلستان بور در بیاید و دیگر اینکه برای ازدواج احتیاج به رای و

صواب دید کسی ندارم و ناصح و مستشار نمیخواهم و هر گاه (دیودلی) و خواهر او درخصوص ازدواج من چیزی بشما گفته‌اند اظهارات آنها کنایه می‌خض است.

با اینکه سفیر اسپانیا یک مردم پیلومات بود و می‌دانست، که در سیاست دروغگویی، نقد رایج بازار بین‌المللی عی باشد از این‌عزم‌ها طوری حیرت کرد و خشمگین شد که بلا‌فصله بعداز مراجعت از کاخ (الیزابت)، گزارش مفصلی برای امپراتور اسپانیا نوشت و در خاتمه گزارش گفت اعلی‌حضرت، همین قدر می‌گویم که در تمام عمر مردمی کذاب ترو و قیح تر از این اشخاص ندیده‌ام ولذا نه بقول شفاهی این اشخاص می‌توان اعتماد کردن به بتهدید کتبی آنها. اظهارات علمی و رسمی الیزابت اول گرچه سفیر اسپانیا و امپراتور آن کشور را خشمگین نمود اما در عرض باعث تسلیم افکار عمومی در انگلستان گردید و یک پروتستان‌ها ملکه بر بیانیار امور دنیا قدر از نمایندگان و کشیشها بالای منا بر از الیزابت بدگوئی نمی‌گردند و دستگاه انتشار رسائل موصوف و ساختن تصنیف‌ها تعطیل گردید.

(دیودلی) که تصور می‌کرد با حصول آرزو بیش از یک وجب فاصله ندارد وقتی متوجه شد که باز ازدواج او باملکه عقب‌افتاد متوصل به (باب) گردید و باستناد اینکه خود او کاتولیکی منذهب بود از رئیس کاتولیکیهای جهان درخواست کمک نمود.

ولی (باب) از اینکه مبادا مورد تحقیر و توهین قرار بگیرد اقدامی بنفع (دیودلی) نکرد و هکذا دولت فرانسه حاضر نشد که با او مساعدت کند.

وقتی (دیودلی) از همه‌جا نامیدشد بمردمی موسوم به (دمتریوس) که معروف بود از علم کیمیا باخبر می‌باشد مراجعه کرد و گفت چکنم که ملکه انگلستان زوجه من بشود و آشما با این‌همه معلومات و وقوف از علم غیب نمی‌توانید دعا و طلس‌می بمن بدهید که من بتوانم با آرزوی خود برسم.

کیمیا گر قدری فکر کرد و گفت عالی‌جناب یگانه طلس مؤثری که می‌تواند شمارا شوهر الیزابت اول بکند این است که اقدامی بگیرد که الیزابت از شما باردار شود در آن صورت برای اینکه طفل حرام‌زاده‌ای ازاو بوجود نماید مجبور است که شمارا بشوهری بیندیرد.

(دیودلی) مانند کسی که اکسیر اعظم را یافته و بر از کیمیا و طلا کردن مس، بی برده بامسرتی در اوان از خانه کیمیا گر خارج شد و تصمیم گرفت که اندر اورا بکار بینند و بکوشد که الیزابت را بار دار کند.

ششماه بعد از این واقعه ، در ماه سپتامبر آنسال و در ماههای بعد ، آنهایی که میتوانستند ملکه را بینندم توجه شدند که شکل اندام ملکه عوض شده و مشارالیه فربه گردیده لیکن فربه اوناشی از چاقی بدن نیست بلکه بدان میماند که ناشی از بارداری باشد .

سفیر کبیر اسپانیا قبل از همه این گزارش را برای ارباب خود فرستاد و گفت تردیدی نیست که ملکه الیزابت بطریزی محسوس فربه میشود و باحتمالی نزدیک به یقین چاقی اوناشی از این است که آبستن میباشدم بواسیله آدمهای خود از چند نفر از کسانی که میتوانند ملکه را قبل از خواهدین ، وصیع پیش از لباس بوشیدن ، عربان بینند تحقیق کرده ام و آنها میگویند هنگام شب وقتی ملکه برای خواهدین لباس از تن بیرون میآورد معلوم است که باردار میباشد .

همانروز که سفیر کبیر اسپانیا این گزارش را برای امپراتور خود فرستاد پوشاهی تهیه نمود و روی آن نوشت (خبرها و شایعات مر بوط بملکه انگلستان) و سپس هر خبر و شایعه ای که درخصوص الیزابت اول بدست میآورد در آن پوشه ضبط مینمود .

ولی پلیس انگلستان بکمده از عمل خود را مأمور کرد که در خیابانها و میخانه ها و مهمانخانه ها مواطبه مردم باشند و هر کس که درباره الیزابت بدگوئی میکرد از طرف پلیس توقیف میشد و او را بزندان میانداختند تا در تنهایی و ظلمت زندان راجع بفوايد سکوت و خاموشی فکر کند و بدانه که زبان خود را بایدگاه دارد .

در گزارشی که پلیس لندن برای صدراعظم انگلستان فرستاده بود و اینک موجود است درباره زنی موسوم به (آن - داؤس) اظهار نظر مینماید و میگوید که جرم این زن آن است که بطور علنی اظهاراتی کرده که منافی با حیثیات و شرافت ملکه انگلستان است و با اینکه بر طبق قانون محکمه اینگونه از مجرمین باید دردادگاه علنی انجام بگیرد مامحکمه اور امامحرمانه کردیم تا اظهاراتی که در دادگاه میکند و منافی با آبرو و حیثیت ملکه الیزابت میباشد بگوش مردم نرسد .

پلیس لندن یک نسخه ازورقه استنطاق (آن - داؤس) را هم ضمیمه این را پورت کرد و برای صدراعظم فرستاد و نسخه مزبور نیز امروز هست و در آن ورقه این مطالب دیده میشود :

(بانو ، (آن - داؤس) اظهار میدارد که پنج هفته قبل از این ، من از

منزل خارج شدم و از مقابل خانه یکی از آشنا بان که در همان نزدیکی بود گذشت و دیدم که پندنفر مقابل خانه مزبور مشغول صحبت هستند و قبیکه من با آنجا رسیدم خانمی که ساکن خانه بود گفت خانم (داوس)، آبا خبر تازه را شنیده اید: من گفتم نه، این خبر تازه چیست آن خانم گفت که آقای (دواوی) اخیراً یک جا کت بملکه داده که قیمت آن بیست سکه طلا است.

من گفتم ملکه احتیاجی باین جا کت ندارد زیرا زنی که ملکه انگلستان است مبتواند البسا ای گرانبهاتر برای خویش خریداری کند و نیازمند نیست سکه طلا نمیباشد.

روز دیگر هنگام خروج از خانه، در خیابان، بخانمی که از آشنا بانم بود برخوردم او گفت چه خبری تازه دارید؟ گفتم دیروز شنیدم که آقای (دیویلی) یک جا کت بملکه داده که قیمت آن بیست سکه طلا است.

آن خانم خنده دید و گفت اشتباه میکنید. (دیویلی) بملکه یک جا کت نداده بلکه یک طفل داده است. من حیرت زده پرسیدم چگونه آقای (دیویلی) بملکه یک طفل داده است.

او گفت آیا شما ساده هستید یا اینکه خود را بساد کی میزند زیرا همه میدانند که (دیویلی) ملکه الیزابت را آبتن کرده و اینکا لیزابت باردار نمیباشد.



فصل چهارم

یک فیلسوف بزرگ

در آن ایام که الیزابت از (دیودلی) طفیلی حرامزاده در شکم داشت (ویلیام سسیل) وزیر اومیکوشید که این رسوانی را پنهان نگاهدارد و بر اثر مواضع ابود که در تمام آن مدت یک درساله و نشر به راجح با بن موضوع در انگلستان منتشر نشد ولی تصنیف سازها بیکار تنشستند و تصنیف‌های آنها هر بوطیبارداری (الیزابت) ازدهان بگوش منتقل میشد چون کسی جرئت نمیکرد که آن تصنیف‌هارا علنی بخواهد.

اما برای (ویلیام سسیل) نامه‌های متعدد میرسید و باو ناسز امیگفتند که بعداز مدتی زمامداری اینکه شریک فسق و فجور الیزابت شده و شبهها بدیوار و بادرب خانه‌اش کاریکاتورهای زننده می‌چسبانیدند و (ویلیام سسیل) آن نامه‌ها و کاریکاتورهارا چون مر بوط بخود وی بود با بی اعتنائی تلقی می‌نمود فقط سعی داشت چیزی زننده راجح بالیزابت منتشر نشود و لطفه بهیجیات تخت و دیهیم انگلستان نزنند.

بارداری ملکه الیزابت بمنفر صحتی میدهد که یکی از اسرار بزرگ تاریخ انگلستان بلکه یکی از اسرار تاریخ اروپا را برای خوانندگان عزیز، آشکار نمائیم و آن مر بوط به (فرانسی-بیگون) فیلسوف عظیم الشأن انگلستان است که تصور نمیکنیم خوانندگان نامش را نشنیند باشند زیرا (بیگون) در دنیای علم و ادب معروفتر از آن است که اسمش بگوش خوانندگان نرسیده باشد.

چگونگی واقعه از اینقرار است که (ویلیام سسیل) صدراعظم انگلستان همانطور که میکوشید، در خارج کسی راجح بملکه الیزابت چیزی نگوید در داخل قصور سلطنتی هم مواطن الیزابت بود تا این کسی نفهمد اطفال حرامزاده اوچه موقع متولد میشوند و بکجا میروند و چه بر سر شان می‌آید. زیرا ملکه الیزابت از (دیودلی) سه طفل حرام زاده زایید که یکی دختر، و دو فرزند دیگر پسر بود و هر سه را صدراعظم انگلستان از انتظار ناپدید کرد.

هر دفعه که شکم الیزابت طوری بالا میآمد که پنهان کردن آن از اطرافیان مشکل میشد صدراعظم انگلستان ببهانه اینکه ملکه مبتلا بر رض

نقرس است و برای مداوا ، باید در چشمه‌های آب گرم استحمام نماید اورا از لندن ، دور می‌نمود و حضور در مجالس علنی و تشریفات رسمی را برای وی منوع می‌کرد در آن دوره مرض نقرس که نوعی از مرض روماتیسم است در انگلستان رواج داشت و بخصوص طبقه اشراف و امیلزادگان بدان مبتلا می‌گردیدند و عامه خلق که از اسرار الیزابت اطلاع نداشتند ، به سهولت ابتلای اورا باین مرض قبول می‌کردند و الیزابت هر دفعه چهار پنج ماه از انتظار نابدیدمی‌شد تا اینکه فارغ می‌گردید و آنوقت (ویلیام سیل) می‌گفت که بیماری ملکه قدری بهبود یافته و مشاوره‌یها میتواند بپایتخت مراجعت نماید والیزابت ، پس از آن در تشریفات رسمی حضور بهم مرسانید .

اوین طفل حر امراه‌ای که از پشت (دبودلی) از الیزابت بوجود آمد پسر بود و در شبی که طفل متولد شد خود (ویلیام سیل) کوچک را زیر بالا بوش خود گرفت و از کاخ بیلاقی الیزابت خارج کرد و اوراییک خانواده روستائی سپردو گفت که اسم طفل را (آرتور) بگذارند (آرتور) کوچک در آن خانواده روستائی کنار سکها و خوکها بزرگ شد و ای قوی البته گردید و تاسن ده سالگی هنوز سواد خواندن و نوشتن نداشت .

صدراعظم می‌گفت که من از این طفل بدم می‌آید برای اینکه از حیث قیافه ، کاملاً شبیه پدرش می‌باشد و هیچ یک از علام و قیافه مادر در او دیده نمی‌شود .

یکسال بعد در فصل زمستان الیزابت دومین پسر حر امراه خود را که باز از (دبودلی) بود زایده و اینمرتبه صدراعظم از مشاهده طفل اظهار رضایت گردید و گفت این بچه شبیه پدرش می‌باشد و بهمین جهت خواهم کوشید که وجودی لا یق بشود .

در همان شب زمستان که طفل متولد شد ، صدراعظم ، آن پسر کوچک را در یک کیف بزرگ چرمی که معمولاً اسناد دولتی را در آن جامی داده بود و منزل برادرزن خود موسوم به (نیکولا-بیکون) برد .

(نیکولا-بیکون) در آن موقع سمت مهردار سلطنتی را داشت و حاضر شد که پسر کوچک را بعنوان فرزندی پذیرد و چون اطرافیان میدانستند که (نیکولا-بیکون) وزوجه اش فرزنددار نند ، از اینکه زن و شوهر مزبور یک طفل سر راهی را بفرزندی پذیرفتند حیرت نکردند چون آنها گفتند که طفل مزبور یک بچه سر راهی بوده است .

هنگامیکه صدراعظم ، بعد از تسلیم طفل می‌خواست از منزل برادرزن

خودخارج شود گفت که اسم این کودک را (فرانسی) بگذارید و آنها هم چنین کردند و روز بعد صدراعظم، برای برادرزن خود و زوجه اویک گاهواره کرانبها از چوب (اکمازو) فرستاد.

ده پانزده روز بعد که ملکه الیزابت بظاهر از مرض نقرس معالجه شد و بلندن بر گشت صدراعظم در حضور درباریها بملکه اطلاع داد که برادرزنش چون فرزند نداشته، یک طفل سرراهی وزیبا را بفرزندی قبول کرده و ملکه با کره از این خبر ابراز مسرت کرده گفت اینکه مهردار سلطنتی ما، بالقلبی پر از عاطفه حاضر شده که یک طفل بی سرپرست را بفرزندی قبول کند، ماهمنخارج تحصیل او را بر عهده میگیریم که وقتی بزرگ شد، وجودی لا یق باشد و موافقت میکنیم که مراسم تعمید این طفل در کلیسا ای کاخ سلطنتی انجام گیرد و خود نیز هنگام اجرای مراسم تعمید ناما دری او میشویم (۱)

آنها یکه در روز تعمید در کلیسا حضور داشتند دیدند که ناما دری طفل، یعنی ملکه الیزابت طوری نسبت بطفل ابراز محبت مینماید که سابقه نداشته یک نا مادری آنگونه، نسبت بطفلی که از آن دیگران است ابراز علاقه کند.

و در هر حال (فرانسی) کوچک درخانه (نیکولا - بیکون) بزرگ شد و با پولی که ملکه بمنوان کمک خرج بخانواده (بیکون) میداد تحصیل کرد تا اینکه تحصیلاتش تمام شد و همین شخص است که بعد از بنام (فرانسی بیکون) یکی از فلاسفه بزرگ اروپا گردید بطوزی که امروز هم نظریات فلسفی او مورد اعتمای جمهور علمای جهان است و فیلسوفی که همه تصور مینمایند فرزند (نیکولا - بیکون) میباشد در حقیقت فرزند ملکه الیزابت و دیوڈلی است.

بعداز این وقایع ملکه الیزابت اول که در آن موقع بسن سی سالگی رسیده بود دارای اخلاق زشت و تقریباً غیر قابل تحمل گردید تا آن موقع

(۱) ناما دری، و نابدری شدن، یکی از دسمون عیسویان است و هنگامیکه طفل را در کلیسا تعمید میکنند یکزن ناما دری طفل، یا یکمرد نابدری او میشود و لو این طفل دارای پدر و مادر باشد، و گویا فلسفه این رسم چنین است که اگر بدريا مادر و اعمی طفل فوت کردد نابدری، یا ناما دری، دودوره کودکی بطفل کمک کنند تا اینکه بزرگ شود و بدون سرپرست نباشد.

الیزابت زنی بود بدون عفت و نی قید نسبت باصول و موازین اخلاقی ولی از لحاظ خلق و خوی زنی قابل معاشرت محسوب میگردید اما بعد در سن سی سالگی خاق و خوی الیزابت تغیری بزرگ کرد.

محارم و نزدیکان او که اطیمان بلططف و دوستی وی داشتند میدیدند که در وسط صحبت و هنگامیکه الیزابت میگفت و میخندید یکمرتبه قیافه اش تغیر کرده شروع بپرخاش می نمود و حتی در آن موقع فرمانده گارد سلطنتی را احضار میگرد و بدون اینکه آنها مر تکب تقصیری شده باشند دستور میداد که آنانرا توفیق کنند.

برهمنین قیاس، در وسط خنده بات مرتبه از خنده دن بازمی استاد و شروع بکریه میگردتا وقتی که الیزابت سی ساله نشده بود آنار ورات، آنطور که باید دروی ظاهر نمیگردید و نشاط جوانی جلوی مشی عادی آنار مزبور را میگرفت ولی وقتی که نشاط طبیعی او بمناسبت وصول به سی سالگی رو به تعطیف گذاشت آنار ورات و همچنین نتایج لطماتی که در دوره کودکی وجودانی براعصاب او وارد آمده بود، بروز کرد و دیگر دوستان و معارم الیزابت نمیتوانستند نسبت با او اطیمان داشته باشند چون در هر موقع، احتمال داده میشد، که زن مزبور بدون علت ظاهری خشمگین یامهموم شود.

از این پس بعد الیزابت کم غذا میخورد و کم میخواهد در عرض غربیه تناسلی او بطریزی نزدیک بجنون تحریک شده بود و دیگر به عشق عادی خود اکتفا نمیگرد و شبها لباس مبدل در بر مینمود و در میهان خانه های پست و بدنام شهر حضور بهرسانید و مشروبات قوی میآشامید و درحال مستی بکاخ سلطنتی مراجعت میگرد.

ولی بواسطه همان اختلال نیروی عصبی صبح در ساعت ۸ می توانست در جلسه شورای سلطنتی باحالی گرفته و چشم هائی که اطراف آن حلقه هائی سیاه رنگ بود حضور بهم رساند و مذاکره کند در صورتی که یکفر دعا دی و سالم بعد از یکشب بی خوابی و باده گساری صبح قادر با نجام هیچ کار مفید نیست یا اکثر مردم اینطور هستند.

بدست آوردن مقیاس برای تشریع روحیه و اخلاق الیزابت بعد از سی سالگی کار بست دشوار و فقط میتوان گفت که او بکزن عصبی بود و قول تند کرده نویسان وی، با اعصاب و بوسیله اعصاب خودزندگی میگرد.

از این گذشته هیچ مقیاس برای تعیین روحیه این زن نمیتوان پیدا کرد و نمی توان گفت چه نوع آدمی بود.

این زن تحصیل کرده و باهوش کاهی شوخی های عجیب می نمود که دور از عقل جلوه می کرد مثلاً دستور میداد که یک هفته در باری های او نفوایند یا فلان یک لیتر مشروب را بیک جر ؛ بدون نفس کشیدن بیاشامد یا این که دامان جامه بلند فلان کشیش را آتش بزنند .

آنوقت همین زن اگر می شنید که فلان مرد بازن حر کتی جلف کرده ساخت متأثر می شد و آن شخص را مورد ملامت قرار میداد که چرا شخص آنچنان باید مرتكب حر کتی جلف و برخلاف انتظار شود .

ولی همین زن بوالهوس و شهوت ران که حر کات او کاهی بجانین شاهمت داشت طوری بودجه مملکت خود را بدست (ویلیام - سیل) تعدیل کرده بود که تا آن موقع هیچ کس بعاظر نداشت که بودجه انگلستان آن کونه تعدیل شده باشد و وقتی گفت من ملت را از برداخت مالیات آسوده می کنم بوعده خوبیش و فانمود و در دوره اول ملت انگلستان از برداخت مالیات معاف شد .

لغور یافت مالیات از زارعین و رعایا یک مرتبه قسمت مهمی از اشکالات و جر و بعثت های اداری بلکه سیاسی را از بین برد چون هر مامورو پیشکار عالیه ، که می رفت از رعایا با مالیات بگیرد یک برابر آنچه برای دولت می کرفت به نفع خود از رعایا وصول مینمود و طبقه زارع ، پیوسته از فشار مامورین مالیه در عناب بود و چون در تمام عمر ، خود را مورد ظلم و اجحاف مامورین دولت انگلستان میدیدند هر وقت که صدایی بر می خاست و ماجراجویی پیدا می شد و شورش بوجود می آمد ، بیل و داس را همیکردن و نیزه و تبر بدست می گرفتند و به شورشیان ملحق می شدند .

پس از این که در یافت مالیات از روستایان لغو شد دیگر علتی وجود نداشت که مامورین مالیه ، زارعین را برای در یافت مالیات تحت فشار قرار بدهند و رعایا از این که پس از چند قرن ، از برداخت عوارض معاف شدند خدارا شکر کردند .

ولی الیابت ، رعایا را مجبور کرد بعای پرداخت مالیات ، در صدد اصلاحات محلی بر آیند و زمین های خود را آباد کنند ، جاده بسازند و مجاوری فاضل آب بوجود بیاورند و باملخ و حشراتی که آفت زراعت هستند مبارزه و مردابها و باطلاق ها را خشک کنند تا این که آفت بیماری آب را کد که ما امروز بنام (مالاویا) می خوانیم از بین بزود

در آن موقع کسی نمیدانست که بیماری آب را کد ، ناشی از آب نیست بلکه ناشی از پشه های است که از آبهای مرداب و باطلاق بوجود می آیند

ولی در هر حال با خشک شدن باطلاق‌ها و مردا بها، وضع بهداشت روساییان اصلاح شد و احداث جاده‌های اصلی و فرعی ارتباط قصبات و قراء، و همچنین ارتباط مرکز فلاحتی و شهرها را تسهیل کرد و مجاری فاضل آب، سبب گردید که قصبات و قراء انگلستان که در ز باله غوطه‌ور بود، نظیف شود رعایا وقتی دیدند که بجای پرداخت مالیات، مجبور ند که مبادرت باصلاحات فوق نمایند ساخت خشمگین شدند و بعضی از آنها قراء و قصبات را رها کردند به جنگل‌ها پناه بردهند و قول انگلیسی‌ها (او تلاو) شدند (۱) اما وقتی دیدند که فواید اصلاحات مزبور عاید خودشان می‌شود و ملک آنها آباد می‌گردد و راحت ترمی توانند محصولات خوبی را بیازارهای شهر بر سانند و بفروشند و دیگر در تمام سال گرفتار تپ و نوبه نیستند، مخالفت و لجاجت را کنار گذاشتند.

بعد از اینکه ایزا بت از این اقدام فراغت حاصل کرد دست باقamedی زد که آن هم بدون سابقه بشمار می‌آمد و آن اینکه تصمیم گرفت که پول انگلستان را که بخصوص در خارج از کشور اعتبار نداشت مبدل پولی بهادر و ثابت نماید.

قبل از ایزا بت اول، سلطانین دیگر، از قبیل ملکه (ماری) و هانری هشتم و سایرین هر وقت که بی پول می‌شدند و می‌بدند در خزانه پول وجود ندارد راهی سهل را برای تمهیل بول انتخاب می‌نمودند و آن اینکه بدون ملاحظه و مجاہا بول قلب سکه می‌زدند و منتشر می‌گردند و تصور می‌نمودند که مردم آنقدر شعور ندارند که بین پول درست و ببول قلب تمیز بدهند و برای آنها مسکوک سره، و ناسره، یکی است.

ترا کم بول قلب که در بازار انگلستان اشباع شده بود یک بد بختی اجتماعی و اقتصادی بزرگ بشمار می‌آمد برای ایسا بت اشراف و عیان، همواره مزد کار کران و برز کران را با بول قلب می‌برداختند و بر عکس انتظار داشتند که زارع هر وقت بهره مالکانه را می‌بردازد، سهیمه مزبور را با بول درست تادیه کند.

محاجه به تفصیل و توضیح نیست که وقتی ملتی با این مقتضیات زندگی

۱- (او تلاو) در زبان انگلیسی معنای (خارج از حیات قانون) یا (خارج از حدود قانون) است و بکسری اطلاق می‌شود که مطیع نظمات وحدود جامعه نباشد و در نتیجه خونش را مباح بدانند و چون در انگلستان جنگل فراوان بود (او تلاو) ما برای اینکه از تعقیب مأمورین دولتی مصون باشند در جنگل زندگی می‌گردند.

کرد چه معاایب و مفاسد از آن بوجود می‌آید.

مثالاً کارگران از بیم این که مزدشان را با پول قلب نپردازند ترجیح میدادند گذاشتی بگفتند اما کارگران تنوز از عین، بذدها و قطاع الطبق ملحق میگردیدند چون نمیتوانستند بهرهٔ مالکانه را با پول درست پردازاند و قس علیهمدا در خارج از انگلستان پول کشور مزبور اصلاً اعتبار نداشت و هیچ بازرگانی حاضر نبود که پول انگلستان را قبول کند مگر بیک شرط و آن اینکه هر مسکوک زربایسم، بوسیله یک زرگر متخصص بدو قسم منقسم گردد که مغز پول بعوبی آشکار شود وزرگر مزبور هر سکه را بوسیله سنگ محک و نیز آب بیازماید که آیا طلا هست یا نه.

و چون برای این عمل، ولو پولهای مزبور طلا بود، بمناسبت دو نیم شدن سکه‌ها، ارزش سکه از بین میرفت، لذا بازرگانان اروپا، ترجیح میدادند که اصلاً پول انگلستان را نهیز ببرند.

بر حسب قاعده عمومی اقتصادی، که وقتی ارزش پول کم شود بهای اچناس بالامیروت، تیمت هر چیز در انگلستان نسبت بکشورهای اروپا دویشه برای، تقویم میشدو سفرای خارجی که مجبور بودندر انگلستان زندگی کشند پیوسته از گرانی هزینه زندگی میتناشدند و میگفتند که در انگلستان هزینه یکنفر، دو برابر و نیم یا سه برابر باشد.

الیزابت برای خاتمه دادن باین وضع ناگوار مصمم شد که مسکوک قلب را اعم از مسکوکات زربایسم جمع آوری نماید و در عوض مسکوک درست بمردم بدهد.

چندماه جاریه‌ها در شهرها و قراه و قصبات انگلستان جاری‌زندن مردم را مطلع نمودند که از فلان تاریخ در اماکن معین، مسکوکهای قلب، با مسکوک درست معاوضه خواهد گردید ولی در ازای هر شلنک از مسکوک قلب اعم از زربایسم بیش از نیم شلنک مسکوک درست پرداخته نمیشود.

جارچیها و مأمورین پروپاکاند برای مردم توضیح میدادند چون مسکوک قلبی که درست مردم است اصلاً ارزش ندارد لذا ملکه باید معادل آنرا از جیب خود بمردم بپردازد و نظر باینکه دارایی ملکه برای تعویض اینهمه مسکوک قلب کافی نیست لذا مردم باید بنسبت پنجاه درصد گذشت کشند کهدوا بینصورت ملکه هم پنجاه درصد از بهای مسکوک را مجانی از جیب سود بآنها میپردازد.

انگلیسها بینند که این معامله بسود آنهاست زیرا مسکوک قلب آنها

خریدار نداشت درصورتیکه بعداز تعویض با مسکوک درست، پنجاه درصد قیمت اسمی خوددارای ارزش واقعی میگردید دیگر اینکه همه میدانستند که وقتی بول قلب از بین رفت وجز پول درست و سره پولی دیگر رایج نبود، قیمت اجناس پایین میآید.

مین طورهم شد و بهای اجناس بعداز جمع آوری مسکوک قلب، طوری در انگلستان تنزل کرد که بیا به هزینه زندگی در فرانسه، یعنی ارز انترین کشورهای اروپا رسید و اعتبار پول انگلستان درخارج از کشور باز گشت نمود و حتی نسبت بپول کشورهای اروپائی صرف پیدا کرد چون بازار گانا نسبت بپول انگلستان کوچکترین تردیدی نداشتند درصورتیکه بول سایر کشورهارا سبک و سنگین میگردند و چند مرتبه بر زمین میزدند که بشنوند آیاصدای زریاسیم از آن بگوش میرسدیانه.

پس از آن شخصی بنام (طوماس- گریش هام) که دیده بود در شهر (آندرس) یک بورس، بازار گانی بوجود آمده تصمیم گرفت که در لندن هم یک بورس بوجود بیاورد تا اینکه دو کار بکند اول اینکه بول بازار گانان و چاشوانی را که از اطراف دنیا میآیند و در لندن احتیاج بمعاوضه بولدارند با پول انگلستان معاوضه نمایند و دوم اینکه بیازر گانانی که از اطراف دنیا کالا بانگلستان میآورند نرخ کالاها بگوید.

چون در آن دوره بازار گانیکه متلا از انگلستان بجزایر ملوک واقع در شرق اقصی میرفت مدت یکسال و نیم بطور متوسط طول میکشید تا اینکه بانگلستان مراجعت نماید و در این یکسال و نیم، وی بکلی از اوضاع بازد گانی در لندن بدون اطلاع میماند و هنگامیکه بلندن مراجعت میگرد به چکس نمیتوانست اعتماد کندزیر اطیعاً هر بازار گان میخواست کالای اورا ارزان خریداری نماید و بازار گانان ممکن بود که بایکدیگر همdest شوند تا اینکه متع او را مفت از چنگش بدر بیاورند.

این بازار گان احتیاج یک منبع و مؤسسه مطمئن داشت که وقتی از مسافت طولانی با کالای خود مراجعت کرد بتوانند نرخ امتحان از آن مؤسسه سوال کند و اطمینان حاصل نماید که با دروغ نمیگویند و نمیخواهند کالایش رامفت از چنگش بدر بیاورند.

(الیابت) که در مسائل سیاسی و اقتصادی باهش بود بعض اینکه شنیده که (طوماس - گریش هام) تصمیم گرفته برای اینکار در لندن یک مؤسسه (و بقول امروز یک بورس) بوجود بیاورد متوجه منافع زیاد این مؤسسه گردید

وروی آن دست انداخت و گفت که نام مؤسسه را (رویال - الچنج) بگذارند
یعنی مؤسسه صرافی پادشاهی .

و این نام تا امروز روی بورس لندن باقی مانده و آنرا اکنون بهمین
اسم میخوانند .

مانند بسیاری از موارد که یکنفر ابتكاری میکند و جلو میافتدو کاری
را بوجود میآورد ولی سود آنرا دیگران میبرند ، سود بورس لندن هم
عاید ایزابت شد و برای (گریشام) که سرمایه ای برای ابتكار اختصاص
داد و زحماتی کشید غیر از بدنامی چیزی باقی نماند چون در حالیکه ایزابت
سود بورس لندن را متصرف میشد مردم (گریشام) را دزد و مختلس و
استفاده چی میخوانند .

و در آخر عمر یگانه و سیله معاش (گریشام) عبارت از مال الاجاره
چند کان بود که اطراف بورس قرار داشت و گریشام دریافت میکرد .

رفته رفته ، اوضاع اقتصادی انگلستان دو بیهود میگذاشت و با
بهبود اوضاع اقتصادی ، تجمل سکنه بریتانیا ، هم افزایش میافات مردم در
آن دوره بهتر از دوره های سابق زندگی میکردند و لباس گرانبهای پوشیدند
و عادت کردن که شبها بتاتر بروند و هر شب فیما بین ساعت ۷ و ۹ بعد از
ظهر ، در لندن و سایر شهرهای انگلستان خانه های خالی میشد ، و مردم راه
تآثر را پیش میگرفتند .

ایزابت ، اول کسی است که چند دسته از آرتیست های تاتر را مأمور
کرد که بولایات بروند و برای مردم نمایش بدھند و برای اولین مرتبه
آرتیستهای تاتر ، بعنوان اینکه نمایش میدهند در نمایشنامه های خود بتفع
یک پادشاه پر پا کاند مینمودند و روستاییان انگلستان دو تاتر ، از زبان
آرتیست ها وصف ملکه و اصلاحات او ، و سعادتی را که نصیب ملت کرده
است می شنیدند .

قبل از ایزابت هر کس که میخواست ، از خیابانها و کوچه های لندن
عبور کند میباشد بینی خود را بگیرد که روایح مکروه بشام او نرسد
اما بعد از اینکه سلطنت ایزابت قوام گرفت خیابان های لندن گردشگاه
عمومی شد زیرا خیابانها نظیف گردید ، و دیگر اتری از انبوه زباله ها و
چاهه ای را باز وجود نداشت زیرا تمام شهرها دارای مجاري فاضل آب
گردیدند و کسی که در خیابانها حکم میگرداد ایسا های نظیف و رنگارانک
مردم و نظافت خیابانها و زیبائی عمارت ازت میبرد .

مردم که تا آن عصر بلباس خود توجه نداشتند با یکدیگر در پوشیدن لباس بنای مسابقه رانهادند و بخصوص در دربار انگلستان این مسابقه شدت یافت و چون ملکه الیزابت نمیتوانست بینندگی از حیث لباس و زینت، او را تحت الشعاع قرار بدهد برای البسه در دربار، مقرراتی خاص وضع کرد. و قسمتی از مقررات مزبور از اینقرار بود.

زنهانی که در آمد آنها از یکصد و پنجاه لیره در سال متیجاوز نیست حق ندارند البسه اطلس و مخمل و بوست خر پوشند و زنهانی که در آمد آنها در سال از بیست و پنج لیره کمتر است حق پوشیدن بوست خر گوش را ندارند و حتی باید صورت خود را بیارایند.

حتی خانمهای اشراف درجه اول و شاهزاده خانمهای انگلیسی مکلف شدند که از پوشیدن بعضی از پارچه ها خودداری کنند و بعضی از لوان را انتخاب نمایند مثلاً رنگ ارغوان مخصوص ملکه شد و فقط الیزابت میتوانست پارچه های ارغوان پوشد و خانمهای اشراف و شاهزاده خانمهای میباشد پوشیدن پارچه های آبرنک و سورمه ای و قمه ای اکتفا نمایند.

علت اینکه الیزابت اول ارغوان را بخود اختصاص داد این بود که بار نک طبیعی قرمز موی سرش جور درمی آمد و وقتی جامه ای از ارغوان که دارای آستری از بوست فاقم بود در تشریفات رسمی میپوشید و جقه ای زیبا از همان رنگ بالای افسری از یاقوت و الماس نصب نمیشود شکوه او باعث خیر کی چشمها میشد و بخصوص از دور در نظر تماشچیان خیلی زیبا مینمود.

در این روزها الیزابت در آرایش خود افراد میکرد اما تناسب را ازدست نمیداد و فن مخصوص آرایش را که گفتگیم خود او ابداع کرد رعایت مینمود و بخصوص هنگام شب هر که او را در طالارهای سلطنتی میدید مشاهده میکرد که دهانی کوچک و چشمها بادامی و ابروئی کشیده دارد.

وجون (الیزابت) میدانست که بازو های او خوش تر کیب میباشد جواهری متناسب بالباس و رنگ موی سر، برای بازوan انتخاب میکرد الیزابت بقدرتی لباس داشت که روزی رخت از این جهان بربست در اشکافهای او سه هزار دست لباس یافتند که بعضی از آنها بر اثر تصرف حشرات از بین رفته، برخی دیگر از زمان جوانی الیزابت مانده بود.

زیرا الیزابت اول هر گز البسه خود را بکسی نمیپوشید و هر چهرا که بکمر تبه میپوشید تا آخر عمر نگاه میداشت و خدمتکارانش که از این خست

الیزابت اول خشمگین بودند در عوض جورا بهای ابریشمی وی را که از سوگ برای او فرستاده میشد میدریدند و از بس جورا بهای مزبور طریف بنظر میرسید الیزابت اول حیرت نمیکرد که چرا جورا بهای ابریشمین او بزودی پاره و دور بده میشود و بقول یکی از درباریها، هر کاه البسه الیزابت اول را با لباسهای زیرین و متفرعات آن روی خیابانهای لندن میگستردند نیمی از پایتخت انگلستان بوسیله البسه مزبور مفروش میگردید.

ولی اگر خانمهای درباری از نظر پوشیدن لباس محدود بودند که مبادا باملکه رقابت کنند در عوض آقايان مبتواستند البسه کرانها بپوشند و از اين آزادی کمال استفاده را میگردند.

مورخی که در آن عصر، در جشنهاي درباری شرکت میگردميگويد: بعضی از آقايان وقتی در دربار حضور بهم میرسانند (باندازه ارزش يكصد درخت بلوط كهنسال، يكصد گاو، يكصد اسب و يكصد جريب زمين زراعتي جواهر و زينت برخود نصب نموده اند)

آقايان در آن دوره بجای خانمهای خود که جرئت نمیگردند جواهر بکار بپرند گوشواره الماس در گوش میگرند و زير ابرو بر میداشتند و ناخنها را باروناس سرخ ولبهارا بوسيله ماتيك ارغوانی مینمودند و پودر بصورت میزدند.

بدین ترتیب، ممنوعیت خانمهای که نمیتوانستند خود را بیارایند بوسیله شوهر انشان جبران میگردید.

بهرا ندازه که الیزابت اول نسبت بزیبائی خانمهای بغل میورزید و نمیخواست که خانمهای زیبا را در دربار خویش ببیند بر عکس ورود آقايان زیبا را بدریار تشویق میگرد و خود میگفت تنها چيز یکه میتواند کسالت مرارفع کند دیدار روی يك جوان نیکو منظر میباشد و درباریها که میدانستند الیزابت اول خیلی خواهان اینگونه جوانهاست هر نقطه که در بین مرد ها، جمال بدیع پیدامیگردد و سایل دخول اورا بدریار و آشناي با ملکه فراهم مینمودند و هر قدر که الیزابت اول مسن تر میشد. علاقه اش بدیدن نکورویان ذکور زیادتر میگردید.

گفتم که در آن دوره خیابانهای لندن دیدنی بود، در روزهایی که باران میبارید سکنه لندن از شستن خیابانهای معاف بودند ولی در روزهایی که باران نمیبارد تمام خیابانهای لندن بوسیله خانه دارها و دکاندارها شسته میشد و هر خانه دار و دکاندار مکلف بود که آن قسمت از خیابان را که

مقابل خانه بادکان او قرار گرفته است بشوید.

در نقاطی که خیابانها دارای سکنه نبود، مامورین رفت و روب مخصوص هر روز غیر بارانی خیابانها را میشستند بطوریکه در سراسر خیابانهای لندن، کوچکترین غبار به این نیخاست.

هنگام عصر که موقع گردش در خیابانها فرا میرسید خواندن کان و نوازندگان دوره گزد بالبسه قشنگ در خیابانها بخواندن و نواختن میپرداختند وزن و مرد، مقابل خانه های خوش میرقصیدند، و مسافرتازه وارد، وقتی وارد لندن میشد تصور میکرد که در یکروز جشن عمومی وارد شهر گردیده باوارد مملکتی شده که کار مردم خواندن و رقصیدن است.

شهر لندن قبل از ایزابت بلدهای بود مانند سایر بلاد قرون وسطی ولی کثیفتر از تمام شهرهای اروپا، و وقتیکه ایزابت اول از این جهان رفت، شهر لندن تقریباً بشکلی درآمد که امروز مشاهده میکنیم و هرچه خیابانهای وسیع و عمارت عالی و مجاری فاضل آب، و مجراهای آب مشروب در لندن می بینیم مؤسسه ای است که اساس آن در زمان ایزابت اول ریخته شد و در قرون بعد آنها را توسعه دادند و بهتر کردند.

میخانه های معقول و تاریک لندن که پیوسته پرازدود آشپرخانه بود و از کثیفترین مراکز اجتماع شهر محسوب میگردید نیز از اصلاحات برخودار شد و مبدل به (دانسینک) یعنی مؤسسات بزرگ وروشن و هوادار برای تفریح و رقص گردید و بجای مشروبات الکلی تقطیری که مشتریها نام آنرا (ای پدر آسمانی جانم را بگیر) گذاشته بودند و خیلی بصحت مزاج آسیب میرسانید مشتریها در این مؤسسات آبجو مینوشیدند و با آنگ موزیک میرقصیدند حرکات جلف و بدمعتنی های مشتریان میخانه های قدیم نیز با ایجاد مؤسسات جدید ازین رفت و آنها که وارد مؤسسات جدید میشند رعایت ادب را میگردند.

در فصل تابستان مسابقه ای بزرگ برای بهترین باعچه ها و بهترین گلها و تمیز ترین خیابانها در لندن و شهرهای انگلستان داده میشد و بینندگان مسابقه وجه و هدایا میدادند.

این اقدامات بظاهر کوچک که هیچ یک از آنها به تنهائی نمیتوانست اثری در جیات ملت داشته باشد وقتی جمع شد دروض زندگی انگلیسیها که تا آن وقت یک ملت نیمه وحشی بشارع میآمدند خیلی از کرد و ذوق را زیاد نمود و نیروی ابتکار بوجود آورد و مقارن همین دوره عده ای از

دریانوردان برای افتادند و در اطراف زمین ، مناطق مجھول را برای الیزابت کشف نمودند و یکی از آنها (فرانسیس دریک) حتی دور دنیا گشت و او دو میں کسی بود که دور دنیا با گشته گردش نمود و یکمرتبه دیگر نایاب شد که زمین مدور است زیرا (فرانسیس دریک) با این که از روز حرکت ازانگلستان ، همواره دریک جهت حرکت میکرد معندا بالاخره به مبدأ مراجعت نمود .

سفرای خارجیکه در دربار الیزابت بودند متوجه تأثیرات عیق این تحولات نمیشدند و در نیماقتند که یک ملت دیگر ، در انگلستان بوجود آمده که در آینده ممکن است برای آنها خیلی اسباب ذممت شود .

آنها تغییر لباس و خانه‌های مردم و نظافت خیابانها و توسعه بازار گانی و رواج کسب و کار و همچنین توسعه بعريمانی را جزو اموری میدانستند که مانند بازی‌هایی که برای سرگرمی میکشند فقط اثر موقتی دارد .

فقط سفیر اسپانیا که یکروز ذغال خریده بود وقتی دید مرد ذغالی هنگامیکه برای دریافت بهای ذغال وارد سفارت اسپانیا شد طوری حرف میزند که گویی یک درباری صحبت مینماید از این تحول حیرت کرد و بنده خود گفت این ملت خیلی عوض شده زیرا عوام‌الناس آن مانند افراد تربیت شده صحبت مینمایند .

اینک میخواهیم راجع به موضوعی صحبت کنیم که در تاریخ یکی از وقایع تأثیر آور دوره سلطنت الیزابت اول مینباشد و آن مسئله مرک (ماری استوارت) ملکه اسکاتلند است (ماری استوارت) اصلاً اهل اسکاتلند بود وزوجه فرانسوی دوم پادشاه فرانسه شد . پادشاه فرانسه ومادوش (کاترین دو مدیسی) معروف که چشم طمع بانگلستان دوخته بودند فکر کردند که باوصلت (ماری استوارت) و فرانسوی دوم ، پادشاه فرانسه خواهد توانست روی اسکاتلند واقع در شمال انگلستان دست بیندازد .

اگر فرانسوی دوم پادشاه فرانسه‌شهر (ماری استوارت) زنده میماند و هرگاه در انگلستان ملکه‌ای مانند (الیزابت) وجود نمی‌داشت فرانسمی توانست روی اسکاتلند دست بیندازد اما بدغتانه برای فرانسویها ، فرانسوی دوم زندگی را بدرود گفت (وماری استوارت) زنی بیوه کردید . (ماری استوارت) تاریخی که ملکه فرانسه بود در آن کشور احترامی فراوان داشت ولی هینکه شوهرش فوت کرد یکمرتبه متوجه شدت‌همام احترام و اعتنایی که باومیکردند بخاطر شوهرش بوده ولذا از توقف در فرانسه

دلش گرفت و عازم اسکاتلنند مسقط الراس خود گردید.
اما شش برادر شاهزاده فرانسوی موسم ببرادران (گیز) (۱) که پسردانی (استوارت) محسوب میگردند چشم از قفای استوارت بر نمیداشتند و فکر میگردند که اگر یکی از آن برادرها با (استوارت) عروسی کند، نه فقط ذنی زیبا گرفته بلکه میتواند روی اسکاتلنند دست بیندازند.
برادران (گیز) از شاهزادگان درجه اول فرانسوی محسوب میگردند و نسبت بتاج و تخت فرانسه نیز طمع داشتند.

و در هر حال لیزابت اول ملکه انگلستان از آنهاز بادر از فرانسوی دوم در رمانیکه وی حیات داشت میترسید چون میدانست که برادران مزبور افرادی جدی و جاه و طلب و بازاراده هستند و اگر یکی از آنها (ماری استوارت) را بگیرد خانواده (گیز) مالک اسکاتلنند خواهد شد.
وقتی (ماری استوارت) وارد اسکاتلنند شد مردم اورا بطرف هولیوود (با شهر هولیوود) که اینک مرکر فیلمبرداری در آمریکا است اشتباه نشود مترجم) برداشت و در کاخ آنجلیا که از کاخ های زیبای اسکاتلنند بود و منظره اطرافش خیلی صفا داشت اقامت دادند.

منشی (ویلیام - سیل) صدر اعظم انگلستان که رفته بود (ماری استوارت) و طرز و رود اورا به اسکاتلنند بینند و بار بار خوش گزارش بدهد راجع بوي اين گزارش را براي (سیل) نوشت:

(ماری استوارت) پیراهنی از مخمل شبیه برنک گل بنفسه پوشیده بالا بوسی از ماهوت سفید روی دوش انداخته کمر بندی از طلا بر کمر بسته بگیسو ان خود چند رشته مروارید آویخته بود من میشنیدم که مردم وقتی او را میدیدند میگفتند این یک زن نیست بلکه الله زیبائی میباشد که از دریا گذشته باسکاتلنند آمده تا قبل از اینکه مازنده کی را بدروع بگوئیم دید کان مارا از مشاهده جمال خود منور کند و گرچه من مانند اسکاتلنند بیها او را الله زیبائی ندیدم ولی متوجه شدم که واقعاً ذنی زیبا و باشکوه است و لباس مدپاریس او خیلی بوي میباشد و هر گاه این زن بخواهد وارد در بعضی از مسائل سیاسی شود موفقیت او حتمی بمنظور میرسد چون بین مردم خیلی محبوبیت دارد.

همانگونه که صدر اعظم انگلستان منشی خود را فرستاد که گزارشی راجع به (ماری استوارت) براي وی تهیه کند لیزابت اول هم یکی از ندماء

۱ - کلمه (گیز) با کاف فارسی، باید بروزن شیرخوانده شود

خود را با سکانند فرستاده بود که وقتی مارت استوارت از کشتن پیاده می شود و قدم بساحل می گذارد اورا ببیند و در باز گشت مشاهدات خود را برای او بیان کند و طرحی از قیافه او تهیه نماید و بنظرش برساند.

ندیم مزبور یاک طرح ساده و بدون سایه از رخسار (ماری استوارت) تهیه کرد و بلندن مراجعت نمود و تصویر مزبور را بملکه انگلستان نشان داد چون آن عکس دارای سایه نبود اليزابت از مشاهده آن رضایت خاطر حاصل کرد زیرا نمیتوانست از روی آن تصویر بفهمد که (ماری استوارت) چقدر زیباست.

درجواب پرشتهای اليزابت راجح بقیافه و اندام (ماری استوارت) ندیم مزبور گفت علیماً حضرتاً من میل دارم که علیاً حضرت وسیله‌ای فراهم کنم (استوارت) اینجا بباید تاهم ببینند که وقتی او کنار علیاً حضرت قرار میگیرد ما نمی خدمتگزاری خواهد شد که کنار خانم خود قرار گرفته باشد (ماری استوارت) ذنی است کوتاه قدوفربه با صورتی سفیداماً بی نمک و اگر در گذشته زیبا بوده امروز آثار خوشگلی در او دیده نمی شود.

اليزابت گفت شنیده‌ام که او چنک را بخوبی مینوازد، آیاشما آنک های چنک اورا شنیدید؟ ندیم گفت من نتوانستم آهنگی از چنک او بشنوم ولی از آنها ری که شنیده‌ام تجسس کردم و جوابدادند که او در نوختن موی یقی مهارت ندارد.

ندیم مزبور را اینکه دل اليزابت را بدست بیاورد و چیزی نگوید که خوش آیند نباشد حقیقت را معکوس کرد زیرا (استوارت) از دوره دوشیزگی خود زیباتر گردیده بود و چنک راهم خوب مینواخت.

بعد از ندیم خود پرسید که (ماری استوارت) چند سال دارد؟ ندیم گفت تصور میکنم که بیش از چهل سال از عمرش میگذرد. ملکه عمر اورا با سن خود مقایسه کرد و گفت پس معلوم می شود که جوانتر از من است.

ندیم گفت علیاً حضرتاً، اگر اورا ببینید خواهید دید که مانند عجوز گان میباشد اليزابت گفت آیا دندانهای اورا دیدید؟ ندیم که دندانهای سفید و منظم ماری استوارت را دیده بود گفت او دندانهایی زشت و بزرگ دارد. واژ بیم آنکه مردم دندانهای اورا ببینند لب فرومی بند و بندرت تکلم میگند (ولیام سسیل) صدراعظم انگلستان هم از زیبائی (ماری استوارت) میترسید چون میدانست که صباحت منظر آن ذن، محبویت و نفوذ اورا زیادتر میگند و چون دارای منذهب کاتولیکی است کاتولیکهای انگلستان

اطرافش را خواهند گرفت.

خوانندگان ممکن است سؤال کنند اگر صدر اعظم انگلستان از (ماری استوارت) نگران بود چرا با باز گشت وی با انگلستان موافقت کرد؟ جوابش اینست که اسکاتلنده که امروز ایالتی است واقع در شمال جزیره بریتانیا و جزو خالق انگلستان بشمار می‌آید در آن موقع کشوری مستقل محسوب می‌گردد و انگلستان نمیتوانست که در امور آن مداخله نماید و فقط وقتی (ماری استوارت) از فرانسه مراجعت کرد چون صدر اعظم انگلستان شنید که چند کشته جنگی فرانسوی اور امما بعثت میکنند بنیروی در بیانی بریتانیا دستور داده آماده باشند تا اگر سفاین جنگی انگلستان خواستند مستبردی بسواحل آنکشور بنند آنها دفاع نمایند.

(ماری استوارت) بعد از ورود باسکاتلنده وقتی این خبر را شنید بملکه الیزابت اول اعتراض نمود و گفت من انتظار نداشتم کوچتی میغواهم بوطن خود من اجتمع کنم سفاین جنگی شما خود را برای پیکار آماده کنند.

(الیزابت) اول گفت سفاین جنگی ما برای شما بسیج نشده‌اند بلکه چون میدانستند چند کشته جنگی فرانسوی شمارا مشایعت مینمایند برای سفاین مزبور خود را آماده کردند چون مادر اینجا عقیده داریم که وقتی (فرانسویها) کشتهای خود را از بندر خارج کردند ما باید برای جنگ آماده باشیم).

باری (ویلیام - سسیل) بملکه انگلستان گفت علیا حضرتا شما تا امروز در اینکشور رقیب نداشتهید ولی از این پس باید وجود یک رقیب را تحمل کنید چون (استوارت) آرام نخواهد نشست و اگر خود او آرام بگیرد دیگران نمیگذارند که وی دست روی دست بگذارد.

با اینکه الیزابت از ورود (استوارت) باسکاتلنده ترسید روابط دو ملکه بظاهر مقرر نبزاکت بود و هدایاتی برای یکدیگر میفرستادند.

وقتی (استوارت) از فرانسه با انگلستان مراجعت کرد یکی از برادرها ششگانه (گیز) که از همه جوان تر بود با اوی باسکاتلنده رفت و در باز گشت از آنجا ملکه الیزابت بر حسب توصیه صدر اعظم خود ازا دعوت نمود که چند روز در لندن میهمان وی باشد.

الیزابت تا (گیز) جوان را دید خوش وقت شد که او را میهمان کرده و در کاخ (ویندسور) که امروز نیز هست ضیافتی بزرگ با افتخار اداد و در سر میز شام ویراکنار خود را نمیتو آهسته با او گفت آبا میدانید که من چقدر

شمارا دوست میدارم (گیز) جوان که دارای عنوان (دوك) بود برای اینکه تملقی بملکه انگلستان گفته باشد و او را از خوبی راضی کند خود را شفته الیزابت بجلوه درآورد و این ابراز محبت، الیزابت را دوچار اشتباہ نمود. او اندیشید که در باریهای انگلستان ممکن است که بدروغ نسبت بوی اظهار عشق نمایند اما یک جوان خارجی که قصد سکونت در آن کشور را ندارد و عازم مملکت خویش میباشد، دروغ نمیگوید زیرا دلیلی وجود ندارد که وی بدون تمايل قلبی، نسبت با او اظهار عشق کند.

در آن مجلس، بالینکه بر حسب برنامه، میباشد بعد از صرف غذا مدعوین از پشت میز برخیزند، الیزابت که به شاطر آمد بود بر نخاست و ضیافت شام مبدل به مجلس باده گساري گردید چون الیزابت میدانست که خیر از محارم و دوک دو گیز کسی در آن ضیافت حضور ندارد وقتی اثر سکر در حضار و خود الیزابت آشکار شد وی خوانسالار را طلبید و چیزی باو گفت و طولی نکشید که حضار دیدند چهاردهن جوان دو بدو وارد مجلس شدند و ملکه انگلستان بدوک دو (گیز) گفت آقای عزیز اینها ندیمه های من هستند.

آنگاه گفت ازا بن چهارده نفر هفت نفر از آنها دوشیزه هستند و با کره میباشند ولی شوهر نمیکنند برای اینکه اختیابی شوهر ندارند زیرا اوسیله معاش آنها هراهم است و محتاج نیستند که شوهری اختیار نمایند و تا آخر عمر آقا بالاسر داشته باشند.

واما هفت نفر دیگر شوهر کرده اند و دوشیزه بشمار نمی آیند حضور آن چهارده نفر در آن مجلس به برخی از حضار ناگوار آمد، لیکن بعضی دیگران از حاضرین، از حضور آنها خوشوقت گردیدند و برای اینکه دنباله آن جشن ادامه پیدا کند الیزابت اول پیشنهاد کرد از آن اطاق باطاق دیگر بروند که در آنجا همان راحت تر باشند و همین کار را کردن و جشن ادامه یافت.

شرط وحیا مانع از این است که بگوییم در آن اطاق وقتی همانان خود را آزاد دیدند و مشاهده کردند که آن چهارده نفر به تحریک الیزابت اول، آماده برای هر نوع تفریج منافی بالاخلاق هستند چه کردند والیزابت اول در آن شب ثابت کرد که وقتی گرفتار طفیان هوای نفس میشود، بکلی حیثیت و آبرو و وزن خود را زیر بامیگذارد.

واما آن چهارده نفر، که به قول الیزابت اول نیمی دوشیزه بودند نیز مانند ملکه انگلستان، حجب وحیارا زیر پانهادند و نزدیک طلوع فجر

مجلس ضیافت الیزابت اول شبیه به یکی از مجالسی گردید که (نرون) امپراطور روم، تربیت میداد و در آن مجلس او واطرفانیش مرتكب فسق و فجور می شدند.

دوكدو (گیز) جوان در آن شب مانند سایر مندوین آن جشن، تفریح کرد اما ظهر روز دیگر که بعدازیک شب بیخوابی از خواب برخاست و قایع دوش را بخاطر آورد از تجدید آن خاطرات متاثر و شرمنکین گردید و ملکه الیزابت که نارو ز قبل در نظرش وزن واهیتی داشت، همچون یکی از زن های هرجاتی جلوه نمود و با اینکه ملکه الیزابت خواست باز او را در انگلستان نگاه دارد کارهای فوری و فوتی را بهانه کرد واذ آن کشور خارج گردید و راه فرانسه را پیش گرفت و تامدی فجایع آن شب ورد زبان دوكدو (گیز) جوان بود و در هر محفل که حضور بهم میرسانید به محض اینکه فرصتی پیدا میکرد مشاهدات خود را بزبان میآورد و میگفت این زن لیاقت ندارد که ملکه انگلستان باشدو و قتی او را با (ماری استوارت) می سنجیم می بینیم که (استوارت) که در مقابل الیزابت مظهر عفوت و تقوی است برای سلطنت انگلستان زیاد صلاحیت دارد این اظهارات بوسیله جاسوسان الیزابت اول به سمع وی میرسید و کینه او نسبت به ماری استوارت رو به افزایش میگذاشت. در ضمن برای ملکه (استوارت) که جوان و زیبا بود خواستگاران عدیده پیدا میشد.

گاهی میگفتند که وی زوجه شارل نهم پادشاه فرانسه خواهد شد، و زمانی گفته میشد که او یک شاهزاده اسپانیایی ابراز تمایل کرده و بالاخره (استوارت) بمردی موسوم به (دارلنی) شوهر کرد.

وقتی خبر این ازدواج به الیزابت رسید وی گفت: (دارلنی) از جیت هوش و ذکاءوت بایک کله گوستند تفاوتی ندارد اما این مرد کودن، از سلاله هانزی هفتم پادشاه سابق انگلستان میباشد و خود را وارث ایالت لانگاستر در انگلستان میداند لذا بعید نیست که (استوارت) پس از اینکه خود را قوی دید بفکر یافتد که روی این ایات دست ییندازد.

آنها نی که سر گذشت (ماری استوارت) را خوانده اند اورا یک شهید میدانند در صورتی که آن زن، از جیت تقوی و پرهیز کاری بسیار مورد نگوهش قرار گرفته و شرح عشق باز بهای او معروف است از جمله (ماری استوارت) خواهان برادر رضاعی خود موسوم به (موری) گردید و چون شوهرش نسبت بوى ادعای مالکیت میکردد و میگفت تو که زن من هستی نباید با مردهای

اجنبی طرح افت بریزی این ادعا بر ماری استوارت گران می‌آمد و می‌کفت من شوهر نکردم برای اینکه شوهرم نسبت بمن خسد بورزد.

بکروز از طرف ملکه اسکاتلنده، ماری استوارت، فرمانی صادر شد مشعر را اینکه چون (دارنلی) شوهر او مبتلا بمرض آبله شده باید دور از او بسر برد و (دارنلی) را دریک خانه بیلاقی محبوس کردند در صورتی که آنمرد بد بخت آبله، یا هیچ یک از امراض مسری دیگر را نداشت.

و یک شب آن خانه بیلاقی منفجر شد، و برای اتفجار مزبور (دارنلی) بقتل رسید و جنازه اوراء آنطرف باعجه آن خانه، یافته‌ند و وقتی (شریف) یعنی حکمران محل، برای تحقیق آمد دریافت که خانه مزبور بوسیله باروت منفجر شده و چون قبل از باروت، بخصوص بآن اندازه که خانه را منفجر کند در آنجا نبود (شریف) و سایر مأمورین تحقیق متوجه شدند که آن اتفجار عمدی بوده (دارنلی) بیچاره، بقتل رسیده و باحتمال قوى، خود ماری استوارت در قتل وي دست‌دادشته است.

(ولیام سیل) صدراعظم انگلستان که از (ماری استوارت) می‌ترسید و بیم داشت از این که روی اراضی انگلستان دست بیندازد از این واقعه کمال استفاده را نمود زنهای معروفی که در تاریخ اروپا بر جستگی سیاسی پیدا کردند، هر کدام بعلتی بر جسته شدند و آنچه سبب گردید که الیابت اول ملکه انگلستان در تاریخ اروپا شهرت بهم بر ساند این بود که چند نفر از مردان سیاسی و بالاخص (ولیام سیل) باصمیمهٔ جهت او کار می‌کردند.

هنگامی که الیابت اول، سرمیست از باده باعشق خود بسر می‌برد و از امور کشور وجهان اطلاع نداشت ولیام سیل روز و شب دوفکر حفظ منافع سلطنت او بود.

اگر اقبال بالیابت مساعدت نمی‌کرد و چنین مردان جدی و فداکار، عهده‌دار امور کشور او نمی‌شدند، در نشستین سالهای سلطنت، رقیان الیابت اول را از تخت بزیر می‌آوردند و خود بجای او می‌نشستند یاد نیکرنی را بجای وي می‌گماردند.

(ولیام سیل) برای اینکه (ماری استوارت) را در نظر ملت او (ملت اسکاتلنده) از حیثیت بیندازد، عده‌ای مزدور و هوچی را اجیر نمود و آنها را ادعا که علیه (ماری استوارت) مبادرت به تبلیغ نمایند و آنهاهم باطری مؤثر (ماری استوارت) را ذنی بی غفت و خائن بشوهر و تبعه کارخواندند.

از جمله شهرت دادند که بشکه های باروت را که سبب انفجار خانه وقتل (دارنلی) شوهر (ماری استوارت) گردید، خود (موری) برادر رضاعی و عاشق استوارت، بنها نی با آنخانه حمل نمود.

چند نفر از عشاق (ماری استوارت) و جزو اشراف اسکاتلند که (استوارت) را دوست میداشتند ولی از طرف او یی اغتنامی دیده بودند نیز فرست را برای گرفتن انتقام از آن زن، غنیمت شمردند و غافل از این میشدند که خصوصت آنها نسبت به (ماری استوارت) به نفع انگلستان تمام خواهد شد و ممکن است که استقلال اسکاتلند از بین برود.

انگلستان هر دسته از مخالفین (ماری استوارت) را بیک تحریک به مخالفت مینمود به کاتولیکی های اسکاتلند میگفت این زن حیثیت تمام کاتولیکی ها را از بین برد و به پروتستانی ها میگفت چیزگونه شما تحمل میکنید زنی تبه کار و فاسق که از منذهب شما نیست عهده دار سلطنت اسکاتلند باشد. اشراف و نجایی اسکاتلند هم ازانگلستان و عده بول و مقام دریافت میکردند و (ویلیام - سنتل) آنها میگفت که خودشان برای سلطنت اسکاتلند لایق تراز (ماری استوارت) هستند.

واما برای تحریک عوام الناس، انگلستان احتیاج نداشت که آنها بول بدند و همین قدر که بوسیله عمال خویش، در معابر و مجتمع از (ماری استوارت) بد گوئی میکرد، کافی بود که خشم طبقه عوام از اعلیه استوارت بر انگلیزد چون تاریخ زندگی و بالاخص عزل (ماری استوارت) معروف است لزومی ندارد که ما بتفصیل بگوییم که وی چیزگونه از سلطنت اسکاتلند بر کنار شد، خاصه آنکه در این تاریخچه، سر کنده (ماری استوارت) تاج ای مورد علاقه ماست که مر بوط بالیزابت اول باشد.

بطوری که در تاریخ حکوانده اید مردم شوریدند و (ماری استوارت) را از سلطنت معزول کردند و اورا در بیک کاخ که در کنار در بیچه ای قرار گرفته بود محبوس نمودند.

الیزابت اول از وصول خبر عزل و حبس (ماری استوارت) خیلی خوش وقت شد و چون دیگر (ماری استوارت) یکفرد عادی شده ملکه اسکاتلند بشمار نمیآمد الیزابت اول نامه ای باین مضمون بایو نوشت:

(عزم نمیدانم که آیا من میتوانم برای شاکاری انجام بدهم یا نه؟ و شما میدانید که من چقدر نسبت بشما علاقمند میباشم، و هر کاه در خواستی داشته باشید، چنانچه از دستم برآید از انجام آن مضایقه نخواهم کرد).

بطوری که ملاحظه مینمایید این نامه ، دارای (اگر) و (اما) است والیزابت و عده مساعده صریح بماری استوارت نمیدهد و میگوید (نمی دانم که آیا میتوانم کاری برای شما انجام بدهم یا نه ؟) (وهر گاه درخواستی داشته باشید چنانچه از دستم برآید مضایقه نخواهم کرد .)

مضمون این کاغذ نشان میدهد که بدون مطالعه نوشته نشده، والیزابت اول بعداز این که عبارات آن را سنجیده، نامه مزبور را بر شته تحریر در آورد و اوی معلوم نیست که ملکه انگلستان از نوشتن این کاغذ چه منظوری داشته است .

برخی از مردم میگویند که الیزابت میخواست باتحریر این نامه (ماری استوارت) را تحقیر کند و از خود خواهی آن زن انتقام بکشد بعضی دیگر میگویند که الیزابت اول بازنوشتن این نامه میخواست که ماری استوارت را بطرف انگلستان چلب کند و از اسکاتلند خارج نماید چون تاوقتی که استوارت در اسکاتلند بود الیزابت احتمال میداد که طرفداران ملکه سابق، وسائل تجدید سلطنت اورا فراهم نمایند ولی اگر بانگلستان میآمد دیگر (الیزابت) نمیگذاشت که وی از آن کشور خارج شود .

در هر حال، (ماری استوارت) که میاندیشید انگلستان برای او یک پناهگاه خواهد بود بعداز دریافت نامه مزبور ، فکر شی پیشتر متوجه آن کشور شد، و چون در اسکاتلند، زیبائی (ماری استوارت) و سر نوش ناگوار او سبب شد که هوای خواهانش بفکر نجات وی بیفتند یک جوان هفده ساله موسوم به (جوچ دو کلاس) باجرئت و تهوزی که یک مرد آزموده و جهان دیده ، هر گز حاضر نبود آنرا استقبال کند ، ماری استوارت را با قایق نجات و فرار داد ملکه مخلوع اسکاتلند را انگلستان را در پیش گرفت؛ (ماری استوارت) یقین داشت که الیزابت اول مانند دوستی مهر بان ازاویند برای خواهد حتی امیدوار بود که از نظر مالی و نظامی با او کمک کند که وی بتواند با اسکاتلند برگردد و بر تخت سلطنت بنشیند .

ملکه جوان اسکاتلند نمیدانست که یک مرد ممکن است در راه یک زن جوان و زیبا فداکاریهای بزرگ بکند اما یک زن برخلاف مرد، زن دیگر را «خصوص اگر جوان و زیبا باشد به چشم یک رقیب مینگرد و اگر باوی شخصیت ننماید حاضر نیست که قدمی در راه مساعدة نسبت باو بردارد .

خصوص اگر آن زن فردی کینه توزو زشت و بدین نسبت بزنهای دیگر، مانند الیزابت اول ملکه انگلستان باشد .

حتی اگر بین الیزابت و (ماری استوارت) در قات سیاسی نبود الیزابت راضی نمیشد که یک زن زیبا و جوان مانند (ماری استوارت) مقیم در بار او بشود و همه وقت با جمال و تشخض خود وی را تحت الشاعع قرار دهد. وقتی (ماری استوارت) وارد انگلستان شد نامه‌ای به الیزابت نوشت و ضمن این که خبر ورود خود را داد از او درخواست مساعدت نمود. (الیزابت) بدون ملاحظه و در دربار استی نقاب ظاهرسازی را از چهره برداشت و قیافه واقعی خود را به (ماری استوارت) نشان داده و در جواب او چنین نوشت :

(مشاور بن من عقیده دارند که ذنی چون شما که متهم به ذنی عقیقی و خیانت هستید نباید در جوار دوشیزه‌ای با کرده چون من ذنده‌کی نمایید و بهمین جهت تصمیم من این است که شما در همان کاخ (کارلیل) که اقامتنگاه کنونی شما می‌باشد بمانید و بدون موافقت من از آنجا خارج نشوید)

ماری استوارت بعد از این که وارد انگلستان شد ضمن نامه‌ای که بالیزابت اول نوشت و ورود خود را اطلاع داد گفت من از اسکاتلندر فرار کردم و با وضعی غیرعادی از آنجا خارج شدم ولذا توانستم البسه خود را پیاورم و اینک احتیاجی مبرم بلباس دارم و مایلم که آن علیا حضرت مقداری لباس برای من بفرستند.

وقتی که الیزابت نامه مذکور در فوق را در جواب ماری استوارت نوشت دوامن زنانه مستعمل و یک دوسری و یک چفت کفش کهنه که میخواهی بزرک و زنک زده بتهافت آن کوییده بودند برای (ماری استوارت) ارسال داشت. ملکه انگلستان خود این البسه را انتخاب کرد و یکی از نداماء گفت آخر (ماری استوارت) نمی‌تواند این لباسها را که حتی خدمتکاران درباری از آن نفرت دارند بپوشد.

الیزابت گفت من مخصوصاً این البسه را انتخاب کرده‌ام و برای او می‌فرستم تا اینکه وی بادغور و خود خواهی را از دماغ خود بیرون کند و بداند که بعد از این باید با سر نوشت خود بسازد.

در فوق گفتیم که الیزابت در نامه خود برای استوارت نوشت که ذنی مانند شما شاپسته نیست که در جوار دوشیزه‌ای با کرده چون من ذنده‌کی کنید. اگر الیزابت قدری شرم میداشت می‌فهمید ذنی که از آغاز جوانی تا آن روز چهار طفل حرامزاده زاییده حق ندارد که خود را دوشیزه با کرده بخواهد ولی الیزابت اول رسمآ خود را دوشیزه با کرده معرفی می‌کرد و

پیوسته لباس دوشیز گان با کره رامی پوشید.

چون در انگلستان رسم بود دختران جوان که هنوز شوهر نکرده بودند پیرا عنی مخصوص می پوشیدند که قسمت فوچانی سینه آنها را عربیان نشان میداد و این رسم از این جهت در آن کشور جاری گردید تا مردانی که میل دارند عیال اختیار کنند بهم خض ورود به یک مجلس بتوانند بفهمند که زنهای شوهر دار که هستند و دوشیز گان بی شوهر کدام یا که از خانم های میباشند.

الیزابت پیوسته از آن نوع پیراهن هامی پوشید و یک مشت از متملقین هم پیوسته در گوش او میخواندند که طراوت وی از دوشیز گان شانزده هفده ساله خیلی زیباتر است و حال آنکه در آن عصر الیزابت طراوت جوانی خود را از دست میداد و با وجود تمام وسائل آرایش که به صورت میمالید چین های خفیف در قیافه اش جلب توجه میکرد.

وقاحت الیزابت اول برای انتخاب فاسق ها بدرجه ای رسیده بود که دیگر به خود زحمت نمیداد حتی درب خوابگاه خویش را بینند و در فصل تابستان گاهی خدمه که از مقابل اطاق الیزابت عبور میکردند اورا دروضعی میدیدند که بی شرم ترین زن های هرجایی هم جرئت نمی کنند در آن موقع خود را بردم نشان بدeneند.

از بس شماره عشاقد و فاسق های ملکه الیزابت افزون بود (ولیام سسیل) نمی توانست نام آنها را بخطر بسپارد و دفتری را برای ثبت اسم و رسم آنها اختصاص داد و در آن دفتر اسمی عشاقد را می نوشت و مقابل هر اسم توضیحی مختصر راجع بشرح حال وی میداد.

مثل چنین می نوشت :

(کریسیوفر-هتون) - عاشق جدید ملکه جوانی بیست ساله است و خانواده اش در (نورتمبتون) زندگی میکنند و قبل از دیوان محاسبات کار میکرد و تصویر مینمود که هر گاه وارد دربار شود زودتر ترقی خواهد کرد. این جوان باهوش و موقع شناس، وبالغتره دیبلمات است و فقط یک عیب دارد و آن اینکه ترسو می باشد و بهمین مناسبت من از او بیم ندارم چون میدانم هر وقت در صدد مزاحمت من برآید یک تهدید برای عقت نشانیدن او کافی است) بالانطور یادداشت میکرد.

(والتر-رالیک) - جوانی است که در ایالت (دون شیر) یک کاخ قدیمی و نیمه خراب دارد و دارای چندین خواهر و برادر می باشد و قوه ابتكار و تخیل وی خوب است و بدریا و مسافت های دریائی خیلی علاقمند می باشد

وهر وقت که من احساس کنم که وی مزاحم من می شود می توانم که او را در یکی از سفارین جنگی دولتی بکار بگمارم یا این که یکی دو کشته باو بدهم که مبادرت به (کورس) (۱) نماید.

(کریستوفر-هتون) راملکه الیزابت در یک جلسه جشن که دانشجویان دانشکده بافتخار امنقد کرده بودند دید واژقامت یلند و شانه های پهن و صورت نمکین او احساس رضایت خاطر کرد و بوی اشاره نمود که نزدیک شود وقتی (هتون) نزدیک شد الیزابت اورابکناری کشید که بتواند بهتر جوان دانشجو را بینند واز او پرسید درچه رشته تحصیل می کنید (هتون) جواب داد در رشته حقوق

ملکه پرسید وقتی تحصیلات شما با تمام رسید چه خواهد شد (هتون) گفت اگر یک پست بلامتصدی وجود داشته باشد که قاضی دادگاه صلح (صاحبیه) خواهم گردید و گرنه مجبورم بدادر ابروم و یکسال بر طبق مقررات (استاذ) یعنی بدون حقوق کار کنم تا شغلی بهمن رجوع کنم یا اینکه شغل وکالت عدیله را اختیار نمایم.

ملکه با کره گفت چقدر طول میکشد که شما قاضی دادگاه بداشت یا استیناف بشوید؟ جوان دانشجو گفت آن دیگر با خداست واز پازده تایم سال و شابدز بیادر طول خواهد کشید تامن بآن مقام برسم. ملکه گفت وقتی بآن مقام رسیدید حقوق شما در سال چقدر خواهد بود؟ جوان گفت از سیصد تا پانصد لیره.

ملکه آهسته بیسر جوان گفت آیامیل دارید که درس حقوق را ترک کنید و نزد من بیایید و درس عشق را فرابگیرید ... اگر این تصمیم را انخواه نمایید بشما اطمینان میدهم که زودتر ترقی خواهید کرد و اگر قاضی استیناف نشوید

۱- (کورس) کلمه ایست اروپائی ودارای معانی مجازی متعدد می باشد و در دریانوردی، از حیث معنی مترادف بازدیدی دریائی است با این تفاوت که یک سارق دریائی که مبادرت به (کورس) میکند تحت حمایت دولت قرار میگیرد و بنام دولت و برای دولت، راهن دریائی میشود ولذا این گونه دزدان دریا را باید باقطع الطريق عادی دریائی اشتباه کرد یکی از مختصات شغل آنهایی که بطرف (کورس) میرفتند این بود که پرچم دولت خود را میافراشتند و اگر دستگیر می شدند با آنها مطابق اسیر جنگی رفتار می شد در صورتی که یک قاطع الطريق دریائی همین که بچنان مأمورین دولت میافتاد مصلوب می گردید درین آنهایی که مبادرت بکورس رده اند همین (والیک) عاشق ملکه الیزابت، و (ذان بار) دریانورد فرانسوی، در اروپا معروفیت دادند.

(متوجه)

چیزی بهتر از آن خواهد شد.

(هتون) روز بعد تحقیق دانشکده را رها کرد و بطرف لندن رفت و خود را بردار بار ایزابت اول معرفی نمود و ایزابت اورا در شمارا صیلز اد کان خلوت خود پذیرفت.

اصیلز اد کان خلوت در آن دوره عبارت از عده‌ای از اشراف بودند که اجازه داشتند هنگام برخاستن ملکه از خواب در اطاق او حضور به مراسم انتخاب طولی نکشید (هتون) بسم فرمانده گارد سلطنتی ایزابت انتخاب گردید و بعد (لیدر) مجلس عوام شد و لیدر مجلس عوام کسی است که از طرف دولت در مجلس عوام بنما بند کان ملت جواب میدهد.

(هتون) با اینکه بدؤاعاشق ملکه بود و ملکه بمناسبت قیافه دلپذیر، و هیکل جالب توجهش اورا دوست میداشت متوجه شد که وی دارای لیاقت است.

ضمن ضدونقیض‌ها، و حقایق غیرعادی سلطنت (ایزابت اول) یکی این است که در عین حال که مجنوب قیافه و ظواهر عشاقد خود میگردید بشخصیت آنها هم بی میبرد و می‌فهمید که آنها میتوانند خدماتی مؤثر بروی انجام بدهند.

در بین عشاقد ایزابت اول میتوان نام بیست نفر را برد که هر یک از آنها بعد از اینکه با ملکه مر بوط گردیدند از خدمتگذاران صمیمی او شدند و هر یک بهم خویش کوشیدند که کشور انگلستان را توسعه بدهند و نیروی سیاسی یا اقتصادی اورا تقویت نمایند.

(هتون) عاشقی بود حساس و زود رنج و دارای قلبی نازک و هر دفعه که مغضوب واقع میگردید در فراق ملکه گریه میکرد و کاغذهای سوزناک برای او مینوشت:

«مثلثا برای او نامه‌هایی با این مضمون میفرستاد.

«خانم، خدمتگذاری شما بهشت و دوری از شما بدتر از جهنم است، از وقتی که من از شما دور شده‌ام قلبم پرازاندوه گردیده و روز و شب گریه میکنم و هم اکنون اشک بن مجال نمیدهد که این نامه را تمام نمایم».

با اینکه مینوشت:

«ای وجود نور بخش که خداوند قلب را طوری آفریده که باید همواره دوست بداری، خداوند بتو طول عمر وسلامتی بدهد که بتوانی قلب را از هوای اتفاق دیگران مالا مام کنی، من فکر میکنم بعید نیست مردی زونک و قابل

بتواند قلب تو را تصرف کند ولی هر گز مردی بوجود نخواهد آمد که بیش از من نسبت بتو و فادر و جان نثار باشد .

ملکه این نامه هارا می پسندید و علاوه بر نامه ها ، خوش می آمد که هر مرتبه که از هتون دور می گردید وی مریض می شد و بیماری هتون از فراق ملکه ، در صحبت اظهارات و صمیمیت احساساتش تردیدی باقی نمی گذاشت . هتون در بین عشاق ملکه از کسانی است که تا آخرین روز زندگی با وفادار ماندچون متوجه شد الیزابت در لفافه ظاهری ناپسند ، هوش و ذوقی در خور تحسین دارد .

این مرد در دوره سلطنت الیزابت مکرر مغضوب شد ولی هر دفعه که الیزابت از فاسق جدید خویش سیر می گردید (هتون) را مانند کسی که تسلی دهنده است بدر بار احضار مینمود و این موضوع سبب شد که روزی (ولیام سیل) صدراعظم انگلستان گفت هتون مانند لیموترش نیباشد که پیوسته روی سفره بکار می آید (۱) .

رفته رفته در باریها در یافتند که هتون از کسانی است که از نظر می افتد ولی از جاه و مقام بر کنار نمی شود و بهین جمیت خانه او یکی از در بارهای کوچکی گردید که در هر یک از کشورهای اروپا که بلکه رژیم سلطنتی وجود داشت ، از آنها بوجود می آمد و ارباب هاجت و چاپلوسان خود را ملزم میدانستند که دائم هتون را برای خویش نگاهدارند .

در سال هزار و پانصد و هفتاد میلادی (سیصد و هشتاد و چهار سال قبل از این) ملکه الیزابت اول بزم و هفت سالکی رسید . در آن موقع الیزابت مبدل بزنی لاغر اندام و خشک گردیده بود و با اینکه خیلی می کوشید خود را زیبا جلوه بدهد از عهده بر نمی آمد .

در این دوره از عمر ، الیزابت اول بمرحله ای رسیده بود که از لحاظ غریزه ، حالی شبیه بعجنون داشت و بدون ییم از بد گوئی مردم ، هر کس را که مایل بود بغانه خویش احضار مینمود .

اما چون یکزن سیاستمدار محسوب می گردید متوجه بود عشق خود را از بین کسانی انتخاب کند که بعد ، جمیت او ، تولید قید و زحمت ننمایند و آنها برای خویش ، نسبت بوی قائل بحقی نشووند و بهین مناسبت در آن

(۱) ما اگر بخواهیم این ضرب المثل را باز بآن فارسی تطبیق کنیم میتوانیم بگوییم که هتون چون پنیر و سبزی و ماست میباشد که همواره روی سفره بکار می آید .

دوره یک جوان محصل ، و یک صاحب منصب جوان و گنام ، بهولت بحر بهم الیزابت راه میافتد در صورتیکه اشراف و نجایه بوی دسترسی نداشتند چون ملکه انگلستان میدانست اگر آنها را با خویش مشهور نماید توقعات زیاد خواهند داشت و خویشاً محق خواهند دانست که شریک اختیارات و اقتدارهای او شوند .

(والترالیک) در سال ۱۵۷۰ میلادی از جوانان بی اسم و رسم بشمار میآمد و لذا خود او احتمال میداد که روزی مورد توجه ملکه انگلستان قرار بگیرد .

یکروز که باران میبارید ملکه میباشد از محلی بگذرد که پاهایش گل آلود میشد و (والیک) بالا پوش کهنه خود را روی زمین انداخت که پاهای الیزابت آلوده بگل نگردد .

ملکه سر بلند کرد که بیندازیم که بالا پوش خود را فدای او مینماید کیست ؟ و چشمها یش بچوانی خوش اندام و نسکین افتاد و آهسته باو گفت فردا بیاید و مرا بینید و اگر ازور و دشما بکاخ سلطنتی مهارت کردن بگوئید من همانم که قرار است امروز ملکه را ملاقات کنم .

(والیک) عاشق الیزابت نبود و آن زن استخوانی و خشک را دوست نمیداشت اما امیدوار بود که بوسیله او با آرزوی خود برسد ، چون آرزو میکرد که بوی یک کشتی بدهد که برای سیاحت ، با کناف دنیا برود .

فصل پنجم

دومین کسی که بدور کرده زمین گردش کرد

روز بعد وقتی (رالیک) وارد کاخ الیزابت شد و خود را معرفی کرد او را بسوی یک زن کیس سفید هدایت نمودند و زن مزبور تعلیماتی از لحاظ برخورد به الیزابت، بآن جوان داد و آنگاه (رالیک) وارد آپارتمان ملکه شد.

با اینکه از اخلاق ناپسند الیزابت سرگذشتهاش نیده بود انتظار نداشت ذنی که دیهیم انگلستان را بر سر نهاده آنقدر جلف باشد که در او لین ملاقات با یک مرد ییگانه با ادارای مناسباتی محروم شود، پس از دو سه ساعت که (رالیک) در آپارتمان الیزابت بسر بردا آن زن گفت که من شمارا بست نایب در بانهای کاخ انتخاب میکنم اما (رالیک) که متوجه شدموردم حرمت قرار گرفته جواب داد علیا حضرتا من میل ندارم که در بان شوم بلکه آرزومند بحرپیمانی هستم.

ملکه که میدانست لازمه بحرپیمانی این است که (رالیک) از ا دور شود این دخواست را ایجاب نکرد اما جواب منفی هم باوندادو گفت اگر قدری صبر کنید امیدارم که برای ایجاب درخواست شما فکری بکنم.

از رو ز دیگر محبت ملکه انگلستان نسبت بآن جوان طوری افزایش یافت که اگر یک نیمه روز (رالیک) غیبت مینمود (الیزابت) چند مرتبه جویای او میشد و وقتی میآمد گوش اورامیکشید و میگفت کدام زن را پیدا کرده اید که بهتر از من باشد.

(رالیک) میگفت علیا حضرتا من بكتابخانه رفته بودم که کتابهای مر بوط به بحرپیمانی را بخوانم و جاسوسان ملکه این گفته را تأیید نمینمودند و میگفتند که وی ساعات غیبت را در کتابخانه گذرانیده است.

پس از اینکه (رالیک) مدتی در کاخ سلطنتی ماند و هوس اولیه الیزابت تسکین یافت موافقت کرد که او را ناخدا یک کشتی جنگی کند و چون تجربیات جوان مزبور، هنوز باندازهای نبود که یک کشتی جنگی نیروی دریائی را اداره نماید فرمانده یک کشتی جنگی (کرس) را باوسپردند.

الیزابت اول مانند هیتلر در آن تاریخ، یک نیروی دریائی قوی نداشت که بتواند بانیروی دریائی اسپانیا، دریک چنگ منظم مصاف بدد.

و بازمانند هیتلر ، متوجه شد که بایک عده کشته‌های سبک سیر که پیوسته بکاروانهای دریائی اسپانیا دستبرد بزنند ، بهتر میتواند دولت اسپانیا را به تنک بیاورد .

کاری را که در جنک بین‌المللی اخیر ، سفاین زیردریائی هیتلر و در جنک بین‌المللی اول ، سفاین غواص و یلهلم امپراطور آلمان کردند ، الیزابت اول ، بوسیله سفاین (کورس) شروع کرده بود و ناخدا بیان و ملوانان آن سفاین را بنام (کورسر) میخواندند (کورسر) ها ، تحت حمایت دولت بجنک میرفتدند و هزینه ساز و برک سفاین آنها بدین ترتیب پرداخته میشد که در بنادر انگلستان شرکتهای بوجود آمده بود که دولت در آنها شرکت داشت و شرکتهای مزبور هزینه بسیج سفاین (کورس) را میپرداختند . و لذا مخارج اینکونه سفاین هم از طرف شرکتهای مزبور و هم دولت برداخته میشد و وقتی (کورسر) ها از مسافت دریائی بر میگشتنند غنائم جنگی خویش را بشرکتهای مزبور تسلیم مینمودند .

و شرکتها ، غنائم جنگی را بالسویه بین دولت و خودشان و کارکنان سفاین (کورس) تقسیم میکردند و هر گاه (کورسر) ها در جنک بقتل میرسیدند سهم آنها بزن و فرزندانشان تسلیم میگردید .

الیزابت بسه دلیل با فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا خصوصت داشت اول اینکه اسپانیا در مدتی قلیل ، دارای مستعمراتی وسیع گردیده بود و انگلستان رشک میپرداشت که چرا آن مستعمرات را ندارد دوم اینکه فیلیپ دوم امپراطور اسپانیا بمناسبت داشتن مذهب کاتولیکی و طرفداری از کاتولیکی های اروپا خصم مذهبی انگلستان والیزابت محسوب میگردید و سوم اینکه امپراطور اسپانیا میخواست (ماری استوارت) را نه فقط بر تخت سلطنت اسکاتلند ، بلکه بر تخت سلطنت انگلستان بنشاند .

هرچه خشم امپراطور اسپانیا نسبت بانگلستان بیشتر میشد (الیزابت) پیکارهای (کورس) را زیادتر توسعه میداد چون میفهیم خیلی با اسپانیا آسیب میرساندو کورس های انگلستان روز و شب کمین کاروانهای دریائی اسپانیا را که از مستعمرات بر میگشتنند ، میکشیدند و اغلب غناهی هنگفت نصب آنها میشد .

ولی چون سفاین جنگی اسپانیا از آن کاروانها حمایت میکردند گاه تلفات سنگین بر (کورسر) هاوارد میآمدیا اینکه سفاین (کورس) مراجعت نمینمودند و بدست اسپانیائی ها غرق میشدند .

بیکارهای (کورس) علاوه بر مزایای فوق یک ڈایدہ اجتماعی داشت و آن اینکه سبب شد یکمشت افراد که از صبح تا شام در بنادر انگلستان، کنار دریا و لگردی میکردند و شب برای تحصیل معاش سرت می نمودند بطعم تحصیل سود فراوان، ملاح کشتهای (کورس) شدند و انگلستان از پل آفت بزرگ اجتماعی که همانا افراد طفیلی مزبور بودند رهائی یافت. ذیرا قسمتی از آنها در دریا بقتل رسیدند و قریانی جنگکاری دریایی شدند و قسمتی دیگر که مراجعت کردند افرادی با بضاعت گردیدند وجودشان مشمر نمودند.

بارهای از آنها نیز بعد از اینکه چندی در سفابن کورس کار کردند میل بدریانوری در آنها قوی گردید و وزارد سفابن جنگی و رسمی دولت انگلستان گردیدند و چند نفر از آنان ترقی کردند و بدرجات ناخداei و دریاسالاری رسیدند.

فیلیپ دوم امپراتور اسپانیا وقتی در یافت که موضوع حمله سفابن کورس انگلستان بکار وانهای دریائی آنکشور و مستعمرات آن یک امر دائمی و علاج ناپذیر شده و سفاین مزبور حتی بخود سفابن اسپانیا حمله و رمیشوندو شهرهای کوچک و قصبات و قراء و امور دستبردار او میدهند تهمیم گرفت نیروی دریائی اسپانیا طوری قوی نماید که بایک حمله شدید انگلستان را ز پادر آورد و خاک انگلستان را تحت اشغال اسپانیا قرار بدهد. در آن موقع که خصومت بین انگلستان و اسپانیا بشدت رسید یکی از وچال سیاسی انگلستان موسوم به (فرنسیس - والسینگام) در صدد برآمد که از اوضاع اسپانیا و بخصوص مانورهای ضدانگلیسی آنجا اطلاع صحیح و سریع بدست بیاورد.

برای این منظور (وال سینگام) یک سازمان بوجود آورد که بعدها اساس سازمان (انتلیجنس سرویس) گردید یعنی اساس سازمان بزرگ جاسوسی و ضد جاسوسی انگلستان شد تا آن موقع جاسوس در انگلستان و سایر کشورهای اروپا بود اما یک سازمان دائمی نداشت و (وال سینگام) جهت جاسوسی در اسپانیا یک سازمان دائمی بوجود آورد و نظر باین که در فرانسه هم غلبه ایزابت اول دسیسه های میشد عده ای از جاسوسان انگلستان در فرانسه نیز بسر میبردند.

وقتی که وال سینگام سازمان جاسوسی را بوجود آورد تربیت جاسوسان هم یک امر جدی شد و عده ای از افراد مستعد را تربیت کردند که

بتوانند وظیفه خویش را بهتر انجام بدهند.

برابر گزارش جاسوسان الیزابت اول دانست که پادشاه اسپانیا با تفاوت پادشاه فرانسه و عده‌ای از کاتولیکی‌ها قصد دارند که الیزابت اول را از سلطنت انگلستان بر کنار کنند و بجای او (ماری استوارت) را پادشاه انگلستان و اسکاتلند نمایند.

خود (ماری استوارت) آن هنگام از این توطئه خبر نداشت زیرا در یک کاخ مضبوط بنام کاخ (تیوت بوری) بسر میبرد و نگهبانان الیزابت طوری از آن کاخ نگاهداری میکردند که برای ماری استوارت ممکن نبود با خارج مر بوط شود.

(والسینگام) به ملکه الیزابت توصیه کرد که باید کاری نمود که خود ماری استوارت در توطئه‌ای که بنام او تمهید میکنند شرکت نماید تا این که بتوان اورا معفو کرد.

یک روز طبیبی از طرف الیزابت مأمور شد که (ماری استوارت) را معاینه نمایند و گزارشی برای ملکه (الیزابت) تهیه نمود و در آن گفت که محل سکونت ماری استوارت خوب نیست و هوایی بددارد و وی باید در یک مسکن دیگر سکونت اختیار کنند و هوایی بهتر را استنشاق نمایند و بالاخص زن جوان، محتاج تمرين بدنی و گردش است.

این دامی است که برای (ماری استوارت) گسترده بودند و ماری استوارت از روی سادگی تصور کرد الیزابت اول از رفتاری که نسبت با او کرده پشیمان شده و قصد دارد بدرفتاری خود را جبران کند.

بر حسب پیشنهاد دولت انگلستان، ماری استوارت موافقت کرد که در کاخ (چرتلی) سکونت اختیار کند زیرا کاخ مزبور جنگلی مصفا و یک دریاچه پراز ماهی داشت و همین که ماری استوارت وارد آن کاخ شد برای گردش و سواری بوی یک اسب خاصه و چند سکدادان و روزه هماری استوارت سوار بر اسب میشد و در پارک و سیع اطراف کاخ گردش مینمود.

بهمن اندازه که ماری استوارت را در داخل کاخ و پارک آن آزاد گذاشت بودند، اطراف کاخ از فاصله دور تحت نظرات کامل قرار گرفته بود بطوری که محال مینمود کسی بتواند خود را به ماری استوارت نزدیک کنند و بنظر جاسوسان نرسد.

هناز سه هفته از سکونت ماری استوارت در کاخ جدید نگذشته بود که ملکه سابق اسکاتلند با اطرافداران خود، به خیال خویش مر بوط کردید

و بایکی از آنها موسوم به (گیدفورد) مکاتبه کرد.
 (گیدفورد) مردی بود کاتولیکی مذهب واژطر فندان جدی ماری استوارت که از یک طرف با اسپانیاییها و از طرف دیگر با کاتولیک‌های فرانسوی رابطه فراوانی داشت. این مرد دارای چهار پسر بود که سه نفر از آنها جامعه روحانی را در برداشتند و در خدمت کلیسا میز بستند ولی پسر چهارم موسوم به جلک بدان آب درآمد و باینکه میخواستند اوراهم کشیش کنند از سه دنبال لهو و لمب رفت وی را از مدرسه مذهبی بیرون کردند.

وقتی گیدفورد خواست که باماری استوارت مربوط شود جلک را برای برقراری ارتباط در نظر گرفت چون جلک اطراف کاخ چرتلی را خیلی خوب میشناخت ولی گیدفورد بدینخت غافل از این بود که پسر ناخلف وی جاسوس و از عمال وال سینگام است.

هر روز جلک بنوان این که میخواهد برای کاخ چرتلی آب جو بیرد بازارهای حامل یک بشکه آب جو به کاخ میرفت و ضمن پر کردن سبوهای آبجو در کاخ، کاغذی را به ماری استوارت میرسانید و جواب کاغذ روز قبل را ازاو دریافت میکرد.

ماری استوارت هم تصور مینمود کاغذ مزبور به خط گیدفورداست زیرا اوی خط اورا نمیشناخت و نمیدانست که جاسوسان انگلیسی کاغذ اصلی گیدفورد را ضبط کرده، رونوشت آن را برای او فرستاده‌اند.

ولی جوابی که جلک از ماری استوارت دریافت میکرد خط خود ماری استوارت نبود بلکه آن زن به فرستادن نشانی اکتفا می‌نمود و بعد از دو ماه، که جلک به کاخ چرتلی میرفت و از آنجا بر میکشت و ال سینگام آنقدر مدرك جمع آوری کرده بود که بقول خود وی کفايت میکرد که دوهزار نفر را ب مجرم قیام عليه الیزابت اول اعدام کنند.

گاهی (ماری استوارت) یک انگشت و موقمی یک دوسری و زمانی یک لنگه دستکش یا یک کمر بند، بوسیله (جلک) رای هواخواهان خویش میفرستاد (وال سینگام) دئیس اداره جاسوسی انگلستان گرچه از دریافت این نشانهایا، بوسیله (جلک) خوش وقت میشداما نمیتوانست آنها را دردادگاه عليه (مارت استوارت) بکار ببرد چون دادگاه برای اینکه (ماری استوارت) را محکوم کنند دلیل مثبت میخواست.

الیزابت میتوانست که ماری استوارت را از بین ببرد و خود را از شر این رقیب زیما و وجیه المله آسوده نماید ولی میدانست که در آن صورت آن زن

مانند شهداء و اولیاء خواهد شد و بعداز مرگ نفوذش نسبت به واخواهان بیش از زمان حیات خواهد گردید.

اینست که تصمیم گرفت از ماری استوارت دلایلی بدست بیاورد که او را در انتظار و افکار عمومی محکوم نماید تا هواخواهان او توانند بگویند که الیابت از روی کینه ماری استوارت را بقتل رسانید و ذنب معموم و فرشته صورت و سیرت را بدیار عدم فرستاد.

کفتم که ماری استوارت خط (کید فورد) را نیشناخت و باعتماد اینکه پسرش جک نامه های او را میآورد، آن کاغذها را میبیند برفت، وال سینگام رئیس اداره جاسوسی انگلستان از این موضوع استفاده کرد و یکروز بوسیله جک و بنوان اینکه نامه گید فورد میباشد کافندی برای ماری استوارت فرستاد مشعر براینکه وی باید برای هواخواهان خویش نامه هایی بخط خود بفرستد تا اینکه طرفدارانش در داخل و خارج انگلستان که خط اورا نیشناشد بیشتر مطمئن شوند و ابرازوفاداری و فداکاری کنند.

کید فورد ساختگی با هم برآرت، در آن نامه جعلی، بماری استوارت خاطر نشان کرد که اشخاص بزرگ و محترم، مانند فیلیپ دوم امیر اطورو اسپانیا و رئیس فرقه ژزویت^(۱) و پاپ رئیس مذهب کاتولیکی، حاضر نیستند که ازاو، بنوان اینکه مجرم و مورد اطمینان ماری استوارت است پیغام دریافت نمایند ولی وقتی دست خط اورا بیشند اطمینان حاصل خواهند کرد ماری استوارت بعداز دریافت این نامه متوجه شد که میخواهند از او مدرک کتبی بدست بیاورند و او را بداد کاه بکشند ولذا بدست خویش نامه های برای امیر اطورو اسپانیا و پاپ و رئیس فرقه ژزویت نوشته و در نامه های مزبور بشدت با الیابت ملکه انگلستان ابراز مخالفت کرد و اورا ذنی شهوت پرست و فاسق و دیو سیرت معرفی نمود و از آنها خواست که هرچه زودتر انگلستان را مورد تهاجم قرار بدهند و الیابت را از تخت سلطنت بزیر بکشند و همانگونه که او دیگران را در سیاستگاه بقتل میرساند، ویرا بقتل بر سانند.

(۱) ژزویت یعنی طرفداران حضرت مسیح فرقه معروفی بود که در اروپا بوجود آمد و اعضای فرقه مزبور بدوا هدفی جز تقویت دیانت مسیح نداشتند ولی بزودی آن فرقه چنین سیاسی بیدا کرد و رئیس فرقه موسوم به (ژنرال) در سیاست اروپا ذی نظر و دخیل شد امروز هم این فرقه هست و هنوز رئیس آن را (ژنرال) میخواهند ولی دیگر فرقه (ژزویت) نفوذ و قدرت سابق را ندارد.

قطعیکی از این نامه‌ها برای محو ماری استوارت کافی بود و وقتی جل نامه‌های مزبور را بوال سینگام تسلیم نمود رئیس اداره جاسوسی انگلستان یک بدره زد باو بخشید و گفت دیگر باشما کاری نداریم و این مزد حمات شماست و در صورتیکه دارای عقل معاش باشید میتوانید تا آخر عمر ، با این سرمایه ، بر احتی زندگی کنید .

بکمرتبه ماری استوارت دید که آزادی را ازو سلب نمودند و دیگر بوى اجازه ندادند که دربارک ، سوازی و گردش کند و حتی اجازه خروج از آپارتسان هم بوى داده نشد و خدمه اورا عوض نمودند و چند نفر از همال وال سینگال اطرافش را گرفتند .

الیزابت قبل از اینکه ماری استوارت را تسلیم دادگاه کند ، مطابق اسلوب پروپاگاند امروز ، افکار عمومی را علیه او شورانید و کاغذهای ماری استوارت را چاپ کرد و بین مردم توزیع نمود و عاظ طرفدار الیزابت ، آن نامه‌ها را هنگام وعظ در کلیسا خواندند و مضمون نامه‌ها را برای مستمعین تفسیر کردند .

هم‌جا ماری استوارت را همچون خیانت کاری متوف که قصد دارد دولتیکانه را وادار به تهاجم عليه انگلستان نماید معرفی کردند و اقدامات دولت اسپانیا هم مؤید پروپاگاندهای الیزابت شد چون مردم میدانستند چندی است که امپراطور اسپانیا یک نیروی دریائی بزرگ بوجود می‌آورد که انگلستان را مورد تهاجم قرار دهد .

وقتیکه افکار عمومی ، بقدر کافی عليه ماری استوارت بهیجان درآمد آنوقت اورا تسلیم دادگاه نمودند و دادگاه ، حکم اعدام فاری استوارت را صادر کرد .

مورخین ، قضات آن دادگاه را مورد لعن و نفرین قرار داده‌اند و میگویند آنها سلاح بودند نه قاضی ، ولی اگر با بیطریق قضاؤت کنیم باید بگوییم که قضات مزبور گناه نداشتند زیرا سنادی غیرقا بل تردیدآل بر هم‌دسی ماری استوارت با یک‌گانگان ، با آنها تسلیم شده بود و خود ماری استوارت هم در دادگاه اعتراف گرد که آن نامه‌ها بخط اوست .

اگر در قضیه قتل ماری استوارت کسی کناهکار باشد خود الیزابت است نه قضات دادگاه ، که در مقابل استناد غیرقا بل تردید ماری استوارت چاره‌ای جز صدو حکم محکومیت آن زن نداشتند و بالاخره بطور یکه میدانیم در در هشتم فوریه سال ۱۵۸۷ (هزار و پانصد و هشتاد و هفت) میلادی ماری

استوارت در سیاستگاه بضرب تبر اعدام گردید و سرش از پیکر جداشد .
 قتل (ماری استوارت) در سده قرن و نیم اخیر الیزابت اول را در پیشگاه تاریخ بدنام کرد و بعضی از نویسندهای کان و مورخین مانند (الکساندر دوما) قتل (ماری استوارت) را یکی از بزرگترین جنایات تاریخ جهان دانسته‌اند .
 علت اینکه الیزابت این اندازه بد نام گردید اینستکه هر مرد و رومان نویس ، وقتی شروع بنویشن تاریخ این دوزن کرد کوشید که (ماری استوارت) را پوسیله حاله‌ای از صفات پسندیده احاطه کند و در عوض الیزابت اول را دارای تمام صفات ناپسند نماید ولذامردم (ماری استوارت) زافر شته‌ای میدانستند که بدست دیوی شهوت ران و خونخوار بقتل رسیده است .
 در اینکه الیزابت زنی شهوت ران و بیرحم بود تردیدی وجود ندارد .
 وما در این کتاب صفات زشت اورا بنظرخوانندگان رساندیم ولی (ماری استوارت) برخلاف نظریه مورخین یک فرشته ملکوتی نبود بلکه او هم زنی بوالهوس بشمار می‌آمد .

منتها چون مورخین میخواستند که (ماری استوارت) را پاک و نیک نفس نشان بدهندروی شهوت‌رانیها و رسمی‌های او را سروش گذاشتند .
 دامان (استوارت) هم مانند دامان (الیزابت) از قتل‌های عنده‌ده لکه‌دار است و او نیز برای تسکین مطامع شهوی خود عشق خوبش را پیرتگاه نابودی سوق داد (ماری استوارت) فقط یک مزیت واقعی نسبت بالیزابت داشت و آن هم زیبائی وی محسوب می‌گردید و وی زیبائی خود را دادمی کرد که بدان وسیله جوانه‌ها را می‌فریخت و وقتی از آنها کام می‌گرفت با بیرحمی از خوبیش میراند یا دیگرانرا تحریک می‌گرد که آنان را بقتل بر سانند و بطوریکه دیدیم حتی از قتل شوهر خود هم صرف نظر نکرد .
 از مزیت صوری گذشته ، ومسئله شهوت‌رانی هر دوزن بکنار ، (ماری استوارت) نسبت بالیزابت زنی کم همت و کوتاه فکر بشمار می‌آمد و در حالیکه الیزابت دست بیک سلسله اصلاحات بزرگ زد (ماری استوارت) در بجهود قدرت و توانایی خوبیش غیر از حرکاتی کودکانه ، کاری انجام نداد .
 بهرحال ، بعداز اینکه (ماری استوارت) کشته شد ، (الیزابت) که می‌بایست از معهود رقیب ، خوشوقت گردد دستخوش نکرانی گردید تا آن موقع (ماری استوارت) در دست الیزابت اول بک گروگان محسوب می‌شد و دشمنان الیزابت از بیم آنکه آسیبی به (ماری استوارت) نرسد ، از اقدامات مؤثر علیه (الیزابت) خودداری مینمودند .

بعد از مرگ (ماری استوارت) دیگر دول اسپانیا و فرانسه و دربار (پاپ) از این بیم نداشتند که حمله آنها با انگلستان، و اقدامشان علیه ایزابت اول، سبب مرگ ماری استوارت گردد.

حتی (وال سینکام) رئیس اداره جاسوسی ضد جاسوسی انگلستان بعد از مرگ (ماری استوارت) ترسید و روزی به ایزابت اول گفت علیاً حضرتاً آیاتصور نمیفرماید که اگر علیاً حضرت به حبس او اکتفا نمیفرمودید هتر بود؟ از سه پادشاه و رئیس روحانی مذکور در فوق، ایزابت اول از

امپراطور اسپانیا بیش از همه میترسید.

چون میدانست که پادشاه فرانسه، و سیله حمله با انگلستان را ندارد و (پاپ) هم بتصور چند اعتراض نامه و احیاناً تکفیر نامه اکتفا خواهد کرد ولی فیلیپ دوم امپراطور اسپانیا که پادشاهی تواناست شاید با انگلستان حمله ور شود.

حدس ایزابت اول صحیح در آمد و عازی سوم پادشاه فرانسه اشگی چند بر مرگ ماری استوارت ریخت، و آنگاه بکلی این فاجعه را زاموش کرد. (پاپ) هم چند نطق شدیداللحن بضد ایزابت اول ایراد نمود و بدول مسیحی توصیه کرد علیه ایزابت متعدد گردند در صورتیکه خود میدانست کسی به توصیه او عمل نخواهد نموداماً فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا، بیشتر خود را برای حمله با انگلستان آماده نمود و از مرگ (ماری استوارت) هم بعجای اینکه غمگین گردد خوشقت شدز برای میدانست اگر او زندگی میماند میباشد بعد از فتح انگلستان تاج سلطنت آن کشور را بماری استوارت تفویض کند در صورتیکه بعد از مرگ او، خود وی میتوانست دیگری سلطنت انگلستان را بر سر بگذارد.

یکسال قبل از قتل (ماری استوارت) و در بهار سال ۱۵۸۶ میلادی نیروی دریائی اسپانیا موسوم به (آرمادا) برای حمله با انگلستان آماده بود ولی فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا از حمله خودداری کرد اگر در سال ۱۵۸۶ میلادی فیلیپ دوم مبادرت بعمله مینمود شانس موقعیت داشت برای اینکه انگلیسیها جهت دفاع از کشور خود آماده نبودند ولی بعد از مرگ (ماری استوارت) ایزابت اول و رجال دربار او که از حمله اسپانیا میترسیدند با سرعت کشتنی ساختند و سازو برک جنگی تهیه نمودند.

بعد از مرگ ماری استوارت اگر دولت اسپانیا فوراً با انگلستان حمله میکرد باز شانس موقعیت داشت اما فیلیپ دوم آن شانس را هم از دست

داد و مدتی صیر کرد که بینند آباقوای فرانسه و دربار پاپ هم برای حمله حاضر میشوند یا نه ؟

چون چندین سال قبل از آن تاریخ، دول مسیحی با تفاق یکدیگر در جنگ دریائی موسوم به (لیانت) قوای دریائی دولت عثمانی را شکست داده بودند و فیلیپ دوم امیدوار بود همان روح یگانگی و صمیمیتی که از طرف دول مسیحی علیه دولت عثمانی نشان داده شد از طرف دول کاتولیکی اروپا علیه ایزابت اول نیز نشان داده خواهد شد.

غافل از اینکه دول اروپا فقط شفاهی نسبت باو ابراز صمیمیت میکردند و حاضر نبودند پول و سرمایه و سفارین جنگی و قوای خود را وارد در جنگی نمایند که تمام منافع آن در بست نصیب دولت اسپانیا میگردد. آنها میدانستند همینکه ایزابت اول شکست خورده و دولت انگلستان از پادر آمد فیلیپ دوم تاج سلطنت انگلستان را بر سر خواهد نهاد و تمام خاک انگلستان را تصرف خواهد کرد و برای آنها جز ائتلاف سرمایه و سرباز چیزی باقی نمیماند لذا بدون اینکه جواب منفی بدنهند قدمی در راه کمک فیلیپ دوم بر نمیداشتند.

فیلیپ دوم طوری از باده غرور سرمست بود که در فکر نیفتاد و عده‌ای بدoul اروپا بدهد و گوئی تصور میکرد دول دیگر برده او هستند که بخارط پیروزی او وارد در جنگ شوند تا از پادر آوردن انگلستان سراسر آن کشور راضیمیه اسپانیا کند و انگلستان را یکی از ایالات اسپانیا نماید. فیلیپ دوم بعداز اینکه مدتی انتظار کشید و دید که دول کاتولیکی اروپا بوعده عمل نکرند و سرباز و کشتی‌های جنگی نفرستادند از کمک آنها میوس شد و بنیروی دریائی اسپانیا امر کرد که برای حمله با انگلستان حرکت نماید.

هینکه فرمان مزبور صادر شد دول (دو-مدینا-سیندونیا) فرمانده نیروی دریائی نامه‌ای به فیلیپ دوم نوشت و گفت اعلیحضرت از چون من زود گرفتار مرض در بامیشور نمیتوانم فرماندهی این جنگ را بر عهده بگیرم این جواب به منزله این است که سربازی در شب جنگ بگوید چون من از مشاهده سربازان خصم مرسی میشوم لذا نمیتوانم در جنگ شرکت نمایم. اگر یکصد سال بعد در کشور اسپانیا یکصاحب منصب دریانورد این جواب را بدولت خود میداد گرفتار رسوایی ابدی میشد زیرا اولین شرط بکمرد دریانورد این است که امواج دریاچه را بر هم نزنند و گرفتار

مرغن دریا نشود و گرنه دریا نورد نیست.

اما فیلیپ دوم این جواب را یاد یافت و (میدینا - سیدونیا) را از شهر کت در جنک معاف نمود و یک افسر دیگر را بجهای او فرمانده نیروی دریائی کرد و سفاین جنکی اسپانیا که سالها در بندر خورده و خواهد بودند بالاخره برای حمله بانگلستان راه دریا را پیش گرفتند.

ولی بدترین چیزها برای ملوانان یک سفینه جنکی این است که در بندر بخورند و بخواهند زیرا خام و تبلیغ می‌شوند و استعداد جنکی آنان از بین می‌رود.

هنوز سفاین جنکی اسپانیا از سواحل اندلس (سواحل اسپانیا و بر قبال مترجم) دور نشده بودند که گرفتار طوفان گردیدند.

راجح باین طوفان که لطمہ بزرگ به سفاین جنکی اسپانیا زد خیلی بحث شده ولی نویسنده کان بدین تکته توجه نکردنده همان وقت ده و پائزده کشتی (کورسر) انگلستان در نزدیکی سواحل اندلس بود و هیچ یک از طوفان آسیب ندیدند و غرق نشدند و کلهای آنان فروز بخت زیرا آنها کار کرده و پخته بودند و ملوانان و افسران سفاین جنکی اسپانیا راحتمی کرده و خام.

طوفان مزبور یک طوفان بدون سابقه و نیرومندتر از طوفانهای عادی نبود که افسران و ملوانان اسپانیا نتوانند سفاین جنکی را در قبایل آن حفظ کنند از این نوع طوفان در سواحل (اندلس) زیاد وزیده بود و باز هم وزیده همچنانکه در آغاز قرن نوزدهم میلادی نیز واقعه مزبور نسبت به سفاین جنکی فرانسه و اسپانیا تکرار گردید یعنی هم طوفان تکرار شد و هم آسیب دیدن کشتی‌های جنکی اسپانیا و فرانسه.

در آن موقع دول فرانسه و اسپانیا نیروی دریائی مهمی را در سواحل اسپانیا گردآورده بودند که با انگلستان بجنگند ولی افسران و ملوانان نیروی مزبور مدت سه سال در بندر خوردن و خواهد بودند و آنچه بر سر نیروی دریائی فیلیپ دوم موسوم به (ارمادا) آمد بر نیروی دریائی دول فرانسه و اسپانیا هم گذشت.

بدین ترتیب که سفاین جنکی فرانسه و اسپانیا در سال ۱۸۰۴ میلادی از بندری واقع در ساحل اندلس خارج شدند و طولی نکشید که گرفتار طوفان گردیدند.

و چون برانز توافق متصادی در بندر خام بشمار می‌آمدند طوفان، طوری

بکشته‌های جنگی آنها آسیب وارد آورد که باحالی زار به بندر مراجعت کردند همان طوفان تقریباً در همان منطقه، بر (نسون) در باسالار انگلیسی و سفاین جنگی او وارد آمدو لی یک دکل از سفاین او نشکست و یک شراع از کشتی‌های جنگی او پاره نشد و حال آنکه درین سفاین جنگی فرانسه و اسپانیا که بیندر مراجعت کردند یک کشتی سالم وجود نداشت و بعضی از آنها تمام دکلهای و بادبان‌های خوبش را ازدست داده بودند.

وقتی به (نسون) در بادار انگلیسی خبر دادند که سفاین دول فرانسه و اسپانیا به بندر برگشتند خندید و گفت این آقابان که توانستند مقابله یک طوفان عادی بایداری کنند چگونه می‌خواهند ناما بجنگند؟ باری نیروی دریائی فیلیپ دوم وقتی بادکلهای شکسته و بادبان‌های پاره بیندر مراجعت کرد مدتها بطول انجامیده تا اینکه ضایعات خود را مرمت نمود و روز بازدهم ژوئن همان سال بطرف سواحل انگلستان برآمد. ولی بهای اینکه مساقیماً سواحل انگلستان نزدیک شود سواحل کشور هلند که زدیک سواحل انگلستان و در مشرق آن است پناه برده و مردمتی در آنجا بود.

یک ناخدای (کورس) که دیده بود سفاین جنگی اسپانیا به سواحل هلند پناه می‌برند آمدو این خبر را باطلاع نیروی دریائی انگلستان رسانید و قتی این خبر بدریک در باسالار انگلیسی رسید گلوه بازی می‌کرد و وی بازی خود را ترک نمود و گفت کسانی که اینقدر کم جرئت هستند در خور آن نمی‌باشند که من بخطار آنها بازی خود را ترک کنم.

ولی پناهندۀ شدن نیروی دریائی فیلیپ دوم سواحل هلند ناشی از کم جراتی ملوانان آن بود زیرا مردان اسپانیایی چه دریا و چه در خشکی شجاعت داشتند منتهی افسران آنها نمیتوانستند آن نیروی دریائی بزرگ را بطرف پیروزی رهبری کنند.

اگر در رأس نیروی دریائی مزبور افسرانی لایق می‌بودند چند سال آن نیرو را در بندر نگاه نمی‌داشته‌ند زیرا کشتی جنگی اعم از اینکه بخاری یا بادبانی باشد باید بیوسته در حال تمدن بر برداشته باشند که جسم و روح ملوانان و افسران آن برانسر ممارست و دریانوردی و مبارزه با عناصر قوی گردد.

سرمهوّه‌یت در یک جنگ دریائی اعم از جنگ با نیروی دریائی فیلیپ دوم که عنقر ببشرح آن خواهد آمد، و جنگ نلسون در باسالار انگلیسی

در پیکار بانیروی در بائی فر انسه و اسپانیا در آغاز قرن نوزدهم میلادی، غیر از این نیست که آنها بر افسران و ملوانان و رزیده فرماندهی میکردند و در بانوردی و تمرین دائمی قوای جسمانی و روحیه ملوانان آنها را فولادین کرده بود.

الیزابت اول وقتی دید که سفاین جنگی فیلیپ دوم بخاک انگلستان نزدیک شدند و در سواحل هلند هستند از روحانیون در خواست کرد که مردم را دعوت به اتحاد نمایند و از آنها بخواهند که برای جلوگیری از تهاجم اسپانیائی ها مسلح شوند.

روحانیون انگلستان اعلامیه های خطاب به مردم صادر کردند مشعر بر این که چون وطن در خطر است باید اختلاف کاتولیکی و پروتستانی را از بین ببرند و هر کس که قادر به حمل سلاح میباشد خود را برای دفاع از میهن آماده نماید.

این دعوت از طرف مردم باشور و هیجان پذیرفته شد و تمام مردمهای که کمتر از چهل سال داشتند سلاح برداشتند و زنان و سالخوردهای کانداو طلب گردیدند که درجه خانه‌ها و کارخانه‌های کش‌سازی و طناب بافی و نساجی بکار مشغول شوند زیرا چون در آن دوره سفاین شرایعی بانادبان حرکت میکردند و بادیانها بوسیله طناب بدکل‌ها وصل میشدند قسمتی از صنایع نساجی و طناب بافی بدافع مای ارتباط داشت.

انگلستان در آنوقت یکصد و نود و سه کشتی جنگی داشت که فقط سیزده تای آنها متعلق بدولت بود و بقیه را مردم تهیه کرده بودند. مقصود از مردم کسانی هستند که در سالهای گذشته سفاین کورس را برای دستبرداری ایشان میکردند و چون شمه‌ای در باره کورس گفته ایم تکرار آن لزوم ندارد. بعضی از سفاین جنگی انگلستان طوری که بود که گوئی مسبوق بدورة‌ای است که رومیها انگلستان را مورد حمله قرار دادند و برخی از آنها هم از سفاین کشند روی سنگین موسوم به گالاس محسوب میکردند که سه ردیف باروزن که در سه ردیف نیمکت یکی بالای دیگری می‌نشستند آنرا بحر کت در میآوردند.

این نوع سفینه را بربان لاتینی قدیم (تری - رم) میخوانند یعنی کشتی های سه بارویی و کلمه (تری-رم) از دو جزء تری بمعنای سه و رم بمعنای بارو تو کیب میشد.

قسمتی از سفاین جنگی انگلستان هم زورق‌های بزرگ مستطیح بود

که در دانمارک ساخته میشد و با شرایع حرکت میکرد ولی حرکت بطئی داشت. این سفاین گوناگون که بعضی را در یا زور دان انگلیسی در جنکهای کورس از ترکهای عثمانی و پرتغالی غنیمت گرفته بودند میباشد با یک صد و پنجاه گالار و گالاس که نیروی دریائی اسپانیایی (ارمادا) را تشکیل میداد مصاف بدنهند.

(گالار) کلمه ایست که در حوضه دریای روم وضع شده و متلل سواحل این دریا آنرا از کلمه قایق گرفته بودند ولی تغییر دادند و بشکل گالار در آوردند گالرهای اسپانیایی با شرایع وهم با پارو و حرکت میکرد و پارو زنان آن عموماً بر دگان بودند در صورتی که باروز نان سفاین انگلیسی را ملاحان آزاد تشکیل میدادند.

اسپانیایی ها که در آن عهد پیوسته با سفاین کورس ترکهای عثمانی یا کشتی های قاطع الطربی متلل سواحل شمال افریقا می چنگیدند هر وقت که ملاحان آن سفاین را دستگیر مینمودند آنها را در سفاین جنگی خویش با جبار وادر پرزو زدن میکردند.

در یکصد و پنجاه کشتی جنگی اسپانیا هشت هزار شصتم و شش نفر ملاح و بیست و یک کهزار و شصدهزار بیست و یک سرباز و سیصد نفر کشیش برای ارشاد آن عده حضور داشتند و این جمع، پنج زبان تکلم مینمودند. از نظر مذهبی در این سفاین یک انصباط آهنین حکم فرمائی میکرد چون اسپانیاییها بر طبق شعائر خود، خیلی مقید بودند که ملوانان و سربازان از اصول و فروع مذهب کاتولیکی سربیچی ننمایند.

این نیروی بزرگ دریائی بعد از این که مدتی در ساحل هلاند توقف کرد و کمکی از فرانسه دریافت ننمود بطرف انگلستان برآمد و افتاد و روز بیست ماه زوئیه بانیروی دریائی انگلستان برخورد نمود.

آن روز نسیمی خفیف از طرف مشرق و شمال شرقی میوزید و سفاین اسپانیایرا بطرف سواحل انگلستان هدایت میکرد و همین که کشتی های گوناگون انگلستان دیدند که یک صد و پنجاه کشتی اسپانیایی با انتظامی و حشمت آور تزدیک میشوند داشتند که آنها نخواهند توانست، دریک پیکار منظم با آن سفاین نیرومند مصاف بدنهند و صلاحشان در این است که متول مجنک و گریز گردند و اسلوبی را که سفاین کورس در جنگها بکار میبرند سرمشق قرار دهند چون اگر سفاین انگلیسی که اغلب کوچک و سبک بودند میخواستند راه را بر کشتی های سنگین اسپانیایی بینند شاید ساعتی طول

نمیکشید که بر اثر شلیک آتشبارهای سفاین مزبور غرق میشدند. سفاین نیروی دریائی اسپانیا همین که سفاین جنگی انگلستان را دیدند برای پیکار آماده شدند و افسران لباس‌های رسمی خود را پوشیدند و میباشان، انبار آذوقه و شراب را کشودند و به ملوانان و سربازان نان و گوشت و شراب دادند تا این که باشکم سیر مباردت بکارزار نمایند عده‌ای از ملوانان چرم‌های بزرگ‌گاور از انبارها بیرون آوردند و در دسترس نهادند که بوسیله آنها حزب‌های سفاین را خاموش کنند.

دسته دیگر از ملوانان جوالهای ماسه و شوره را از انبارها خارج کردند و محتویات آنها را روی صحنه سفاین ریختند و بهن نمودند که وقتی خون مقتولین و مجروحین روی صحنه ریخت بوسیله شوره و ماسه جذب شود و صحنه سفاین را صیقلای نماید.

هکذا ملوانان سلطنهای بزرگ چرمی دادرآب انداختند که نرم شود و آنها اپر از آب کنند تا حریق‌های سفینه را خاموش نمایند.

سلطنهای چرمی در سفاین جنگی و بازارگانی از این جهت مورد استفاده قرار میگرفت که وقتی آنها را و بهم میگذاشتند می‌توانستند ها سلط را در یک فضای کوچک جا بهند در صورتی که سلطنهای فازی، چون تانیشوند فضای بسیاری را در کشتن اشغال نمایند.

جراحان در وسط کشتی یعنی در نقطه‌ای دور از تیررس توپها و شمخال‌ها انواع مرهم‌ها و نوارهای زخم بندی را آماده میکردند و کاردها و اره‌های جراحی را می‌آزمودند که تیز باشد که بتوانند با سرعت عضلات مجروحین را قطع و استخوانهای آنان را از نهادن ملوانان هر وقت بفکر می‌افتدند که ممکن است زیر دست جراح و شاگردان او قرار بگیرند برخود میلر زیدند چون در آن دوره داروی بیهوشی وجود نداشت و مجروحین از عمل جراحی که توام بادردهای غیر قابل تحمل بود بیش از مرک میتر سیدند خاصه آنکه میدانستند که پنجاه درصد از مجروحین، بعد از عمل جراحی بر اثر اینکه زخم آنها چرک میکند فوت میکنند در صورتی که امروز با تراویق یک از کسیون پنی سیلین از جراحت کردن زخم جلوگیری مینمایند.

عین همین تدارک‌ها در سفاین جنگی انگلستان انجام میگرفت و ملوانان انگلیسی، بعلاوه، مقداری قلاب و چنگک‌های بزرگ را در دسترس میگذاشتند که در جنگ تن بن، بتوانند سفاین جنگی اسپانیائی را محکم نگاهدارند.

اسپانیائی‌ها علاوه بر اسلحه عادی جنگ، افعی‌های افریقا تی را هم که بوسیله مارگیرها در جز و سلحشوران سفابین جنگی شمار می‌آمدند، از جعبه‌های چوبی بیرون می‌آوردند و در کوزه‌هایی جا میدادند و سر کوزه‌ها را می‌بستند و آن کوزه‌ها هنگام رخورد دو کشته متخاصم از طرف اسپانیائی‌ها بوسیله منجذیق‌های کوچک روی سفینه خصم انداخته می‌شد و در هم می‌شکست و افعی‌ها وحشت‌زده جنگجویان حریف را می‌گزیدند بسا روحیه آنها را متزل می‌کردند.

کنار هر ارابه توب، یک سطل پر از آب مخلوط با سر که گذاشته می‌شد، و بر قوهای دسته بلند را هم آماده کنار تو بهای مینهادند تا وقتی تو بها گرم شد بر قوها را (که امروز بنام سمه خوانده می‌شود – مترجم) با آب و سر که مرطوب ووارد لوله تو بها نمایند و آنها را سرد کنند.

هر ملوان و سرباز آخرین درخواست یا آرزوی خود را بدستان می‌گفت که اگر بقتل رسید دوستانش پیام اورا بخانواده وی بر سانند یا آخرین درخواستش را پس از بازگشت به وطن انجام بدهند افسرانی که سواد داشتند درخواست‌های مزبور را باعجله روی کاغذی مینوشند و در چیز می‌گذاشتند یا بیکی از همقطارها می‌سپرند که پس از مرگ او برای وصیت عمل نمایند.

ممکن است پرسید که چرا این کار واجب را زودتر انجام نمیدادند و برای آخرین ساعات قبل از جنگ می‌گذاشتند و آیا ممکن نبود که یک روز زودترها یک هفته زودتر اینکار را با انجام بر سانند؟

در جواب می‌گوییم که در یانوردان عقیده داشتند که هرگاه وصیت نامه خود را زودتر تدوین کنند شوم خواهد بود و زنگ وطن را نخواهند دید ولی هرگاه این عمل را برای ساعت آخر بگذارند زیادتر متحمل است که زنده بمانند و وصیت نامه را از دوست و همقطار خویش مسترد کنند.

کشیش‌ها در حالیکه صلیب‌های بلند بیدست گرفته بودند، در هر کشتشی بحر کت در می‌آمدند و جنگجویان زادعوت می‌کردند که اگر می‌خواهند به موقوفیت نائل گردند اعتقاد خود را بخداوند تبارک و تعالیٰ زیادتر نمایند و ملوانان و سربازان مؤمن، مقابله کشیش‌ها زانو بزن مینمیزند و درخواست می‌کنند که آنها را تقدیس کنند و گناه‌هایشان را بینخدند که هرگاه بقتل رسیدند بیکناء و آمرزیده از دنیا بروند.

ناخدایان آزموده بودند که یکی دو ساعت از اوقات ملوانان و سربازان

قبل از شروع بیکار برای آنها دقایق خطرناکیست و در همین دقایق است که ترس بر آنها غلبه میکند و روحیه خوبیش را ازدست میدهد.

لذا دقت میکردن که ملوانان در یکی دو ساعت قبل از بیکار بیکار نباشند تا افکار تیره بر آنها چیزهای نشود و وحشت در قلب آنها جانگیرد.

ولی سربازان را نمیتوانستند مشغول کنند و برای اشتغال آنها در هر کشتشی شیپور و طبل و کوس و سنج نواخته میشدند، و موسیقی مزبور سربازان را مشغول میکرد.

ملوانان و سربازان عادی، جز لباس خود و سیله حفاظ نداشتند اما اصیل زادگان خفتان در بر میکردن و بازو بند و ساق بند آهنهای می بستند و در آن دوره تمام افسران، جزو طبقه اصیل زاده بودند و عوام انسان نمیتوانستند بر تبه افسری بر سند اما راه وصول بدرجات سرجوخگی و گروهبانی بروی آنها باز بود.

باری ناوهای سنگین نیروی دریائی اسپانیا بناوهای سبک انگلیسی نزدیک شدند ولی یک تیر بطرف آنها خالی نکردن زیر آنها را کوچکتر و ناچیزتر از این میدانستند که مهمات خود را علیه آنها بکار ببرند و در عوض مستقیم راه بندر (بلیموت) را پیش گرفتند که قوای خود را در آنجا تخلیه کنند. سفاین جنگی انگلستان گذاشتند تا اینکه کشته های جنگی اسپانیا از مقابل آنها عبور کنند آنگاه بر طبق تاکتیک جنک (کورس) یا جنک و گریز شروع بحمله نمودند.

اگر سفاین انگلستان سنگین بودند نمیتوانستند میادر باین حملات بکنند برای اینکه در دریا مقتضیات جوی نسبت به فریقان مساوی است و بادی که بادبان های سفاین دوست را متورم میکنند شراع سفاین خصم را هم متورم مینماید و دو کشته جنگی سنگین یا کاندazole سرعت پیدا میکند. اما اگر یکی از این دو کشته سبک باشد در آن صورت سرعت پیشتری خواهد داشت برای اینکه با وزن کم، میتواند باندازه کشته سنگین بادبان برآفراد و هر گاه باد از وزیدن بیفتد سفاین سنگین مانند جسمی بی جان از حر کت خواهد افتاد در صورتیکه سفاین سبک سیر میتوانند بوسیله پارو به حر کت ادامه بدهند.

درست است که سفاین سنگین هم با پارو حر کت میکنند ولی هر گز سرعت سیر آنها بیای سرعت سیر سفاین سبک نمیرسد. با توجه به نکات فوق سفاین سبک سیر انگلیسی از عقب خود را بکشته های

اسپانیا رسانیدند و آن سفایر را به وسیله جنگ تبن بن مورد حمله قرار دادند. هر کشتی انگلیسی که موفق نمیشد خود را به یک کشتی بزرگ بر ساند بوسیله قلاط و چنگک محکم آنرا میگرفت که نتواند فرار کند و آن وقت جنگجویان، مسلح بتبیر و نیزه و شمشیر و شمشال و چیزهای دیگر هجوم میآورند و بین مهاجمین و مدافعین، جنگی خطرناک برای مرک و حیات شروع میشود و در ظرف زیستگاه صلحه کشتی مستور از جنازه مقفلین یا مجرموین میگردید که زیر لگد جنگجویان مینالیدند.

بزرگترین وسیله نبرد سفایر جنگی سنگین اسپانیا که آتشبارهای آنها بود در این موقع بدون فایده میشدن چون اگر مبادرت بشلیک میگردند دوستان را هم مانند دشمنان بقتل میرسانند.

آن وقت ملوانان انگلیسی که در جنگهای (کورس) مهارت داشتند و جنگ تبن جزء عادات آنها شده بودندیروی مقاومت ملوانان و سربازان اسپانیائی را از بین میبرندند و کشتیرا بتصاحب درمیآورند.

گاهی هم اتفاق میافتد که یک ناخدای خشمگین اسپانیائی که سفینه خود را در هر ضر سقوط میدید مشعلی بدست میگرفت و بظرف انبار باروت کشتی میدوید و آنرا منفجر میگرد و دوست و دشمن و مهاجم، افسر و سرباز، ملوان و غیر ملوان را بقهر دریا میفرستاد و خود او نیز کشته میشد.

گفظیم که پاروزنان سفایر اسپانیائی اسیران جنگی و برگان بودند. این اشخاص از بس در سفایر جنگی زجر میگشیدند گاهی در وسط پیکار دست از پارو بر میداشتند و آنوقت هیچ مجهولات و تهدید در آنها اثر نمیگرد و در بحبوحه پیکارهای ناخدا بیان نمیتوانستند مبادرت باقدامات جدی انصبایی نمایند و کناهکاران را از ییکناهان جدا کنند. بلکه دیوانهوار کناهکار و بیکناء را بقتل میرسانند و این عمل جنون آمیز هم بر تجری پاروزنان میافزود وهم قوه محرك کشتی را که پاروزنان باشند نابود میگرد. چند کشتی اسپانیائی هم به این ترتیب از حرکت افتادند و از پادر آمدند.

کشتی های اسپانیائی دوچار یک محظوظ دیگر هم بودند و آن اینکه در نزدیکی بندر (بلیموت) عمق دریا را نمیشناختند و میترسیدند که از یک خط مستقیم که خط سیر آنها بود منحرف شوند که مبادا بخاک بنشینند و بسنگهای قحت البحری برخورد کنند و درهم بشکند.

ولی کشتی های سبک سیر انگلیسی که در آبهای خودشان بعزمیانی میکردند و جب بوجب عمق دریا را میشناختند، و سبکی کشتی هم مانع از این بود که بخته سنگ های تحت البحاری اصابت نمایند.

ولی سفاین سنگین اسپانیائی هر گاه از خط سیر خود منحرف میشدند چون قسمت زیادی از آنها در آب فرو رفته بود بیشتر احتمال داده میشد که به خالک بشینند یا بخته سنگ برخورد نمایند.

در آخرین ساعت جنک هم دریا متلاطم شد و بادی شدید و زیدن گرفت که آرابیش چنگی سفاین اسپانیائی را ازین برد و آنها که علی الرسم میباشد مجتمع باشند متفرق گردیدند و برخی بطرف سواحل شمالی انگلستان رفتند و برخی هم از جبهه دورافتادند و از آن پس قربانی سفاین سبک سیر انگلیسی که بدون توجه باد و سیله بارو حرج کت میکردند گردیدند. القصه در این جنک از یکصد و پنجاه کشتی نیروی دریائی اسپانیا فقط چهل کشتی جان بدر برداشت و بقیه یا غرق شدند یا بدست انگلیسی ها اسیر گردیدند و جنک، باشکست کامل نیروی دریائی اسپانیا و پیروزی قطعی نیروی دریائی انگلستان خاتمه یافت.

آنها یکه میگویند در آن روز فقط طوفان سبب شکست نیروی دریائی اسپانیا شد اشتباه میکنند ولی طوفان در آخرین ساعت جنک، خیلی بانگلیسی ها کمک کرد.

از این جنک چهارصد سال میگذرد و در ظرف این چهار قرن هنوز اسپانیا توانسته آن شکست را جبران نماید و برادر همان شکست بود که دوره انحطاط امپراطوری اسپانیا شروع شد و مستعمرات آن (که آفتاب در آن غروب نمیکرد) یکی بعدازدیگری از دستش بدورفت و نصیب دول دریائی دیگر و بخصوص انگلستان گردید چون بعداز آن شکست اسپانیا دیگر نیروی دریائی قابل ملاحظه نداشت که از مستعمرات خود نگاهداری نماید و انگلیس ها بدون بیم از اینکه مصادف بناوهای اسپانیا شوند مستملکات خود را توسعه دادند.

مقتضیات جنک های دریائی در گذشته چنین بود که وقتی دولتی در دریا مواجه با یک شکست بزرگ میشد نمیتوانست بزودی کمر راست کند زیرا نیروی دریائی چیزی نبود که در ظرف یکی دوروز بوجود بیاید و وقتی ازین میرفت سالها طول میکشید تا تجدید گردد و اگر در خلال این سالهای دولت شکست خورده گرفتاری های سیاسی یا اقتصادی پیش

می‌آمد، مسئله تجدید نیروی دریائی به محاک فراموشی سپرده می‌شد.
همانگونه که فرانسه در جنک دریائی (ترافالکار) نیروی دریائی خودرا ازدست داد و آنگاه بک قرن طول کشید تا اینکه توانست ماقات را
جبان کند و در جنک بین‌المللی اخیرهم باز نیروی دریائی فرانسه از بین رفت
و خدا داناست که چه روزی فرانسه موفق حواهد شد نیروی دریائی ازدست
رفته را تجدید نماید.

شکست نیروی دریائی اسپانیا در انگلستان بک شادمانی بزرگ تولید
نمود و مدت یکماه مردم آن کشور بدین مناسبت جشن میکرند و الیابت
اول در آن سی روز چندمرتبه بالباسهای رسمی نظامی در مراسم مختلف
حضور بهم زسانید و مردم سیاست اعمال اورا فراموش نمودند و هر وقت اورا
میدیدند همه‌ی میکردند و با این که پیروزی، با فداکاری ملت و نیروی
دریائی انگلستان بدست آمد، الیابت اول فاتح جنک شمرده شد.

از حق نباید گذشت که اگر الیابت اول روح ملت را تکان نمیداد و
مبعد عصر جدید نمی‌شد، انگلیسی‌ها در آن جنک فتح نمیکردند و لهذا تقریباً
حق داشت که قسمی از اتفعارات پیروزی را بخود اختصاص بدهد.

و در دوره او بود که بک موقتی دریائی بزرگ نصیب انگلستان
شد و (دریک) یکی از عشاق ملکه برای دومین مرتبه بعد از (ماژلان) از
راه دریا دور کره زمین گردید.



فصل ششم

سنت آخر عمر ملکه انگلستان

هشت ماه بعد از شکست نیروی دریائی اسپانیا، یکروز در دربار یک پسر جوان هفده ساله موسوم به رابرت-دبورو (بروزن پیشوای ترجم) را به ملکه انگلستان معرفی کردند و بعضی اینکه المزابت اول آن جوان را دید مجذوب او گردید.

این حامی سلطه‌ای از تاریخ زندگی الیزابت است که مانع توابیم توصیف کنیم و فقط شاعری از نوع (ویرژل) شاعر باستانی میتواند جنبه (ترازیک) این معاشه را توصیف نماید.

(رابرت-دبورو) در سال ۱۵۶۶ میلادی (هزار و بیانصد و شصت و شش) متولد شده بود و لذا در آن تاریخ سی و سه سال جوانتر از (الیزابت) بشمار میآمد.

جنبه (ترازیک) و فجیع این عشق در تقاضات فیما بین سن زن و مرد نیست و کاترین دوم ملکه روسيه هم در سن پنجاه و شصت سالگی عاشق جوانانی میشد که سی یا چهل سال ازاو کوچکتر بودند کیفیت فجیع این عشق در آن است که (رابرت دبورو) پسر خود الیزابت بشمار میآمد و یکی از فرزندان حرامزاده‌ای بود که در فصول قبل گفتیم ازوی بوجود آمد.

تمام مورخین در این نکته متفق القول هستند که (دبورو) پسر الیزابت اول بود و مورخین انگلیسی با وقوف از این حقیقت خواسته‌اند که عشق الیزابت اول را نسبت به دبورو عشق یک مادر نسبت بفرزند معرفی نمایند. بعقیده آنها الیزابت اول قدم به مرحله‌ای نهاده بود که زن نمیتواند با تمایلات جنسی یک مرد را دوست بدارد و در این مرحله طبیعت قلب زن را پیشتر مقابل بمحبت نسبت بفرزندان میکند و علاقه عشق مادری و فرزندی با نیروی زیادتر جای عشق جسمانی را میگیرد.

بعقیده آنها الیزابت هم قلبی داشت که تشنۀ زلال محبت بود و همینکه فرزند خود را آنکونه جوان و زیبا دید قلب پر از هافظه مادری را به او تقدیم نکرد.

اما این فتوای تاریخی صحیح نیست زیرا گرچه دبورو پسر الیزابت اول بود اما الیزابت او را شیر نداد و برای بزرگ کردن وی شب‌ها بیخوابی

نکشید، و فرزند را روی دامان خود نشانید.

آنچه بین مادر و فرزند عشق مادری و فرزندی را تولید می‌کنند همین هاست کما اینکه محبت برادری و خواهری هم از اینجا بوجود می‌آید که برادر و خواهر از کوچکی در یک خانه بزرگ می‌شوند و سهیم بازی‌ها و شادی‌ها و نامایمایات یکدیگر هستند ولی اگر خواهر شیرخواری را از برادر کوچکش جدا نمایند و هر یک از آن‌دو، در کشور ویا شهر و محبی‌طی جدایانه تربیت بزرگ شوند بعداز بیست سال که بهم میرسند بین آنها محبت برادری و خواهری بوجود نماید و لو بدانند که برادر و خواهر هستند.

بهمین دلیل است که اکثریت قریب با تفاوت علمای تعلیم و تربیت می‌گویند که طفل را نباید ازوالدین و برادران را از خواهران جدا کرد و باید گذاشت که در جووارهم بزرگ شوند تا اینکه علاق و عواطف خویشاوندی در آنها قوت بگیرد.

الیزابت اول هر دفعه که نظر به رخسار دیورو می‌انداخت میل داشت که او را مانند فرزند خود بینند ولی نفس اماره او به بیجان می‌آمد و قوای بیجی وی بیدار می‌شد واورا به چشم یک معشوق میدید.

تذکره نویسان که شرح حال الیزابت را با بیطرفی نوشتند یکی از عوامل سوء خلق و خونخواری و شهوت پرستی و بعran‌های عصبی ویرا درستین معجاور پنجاه سالگی ناشی از همین عشق فجیع میدانند.

الیزابت میدانست که مر تکب گناهی بزرگ و غیرقابل عفو می‌شود و از ارتکاب این گناه نزد وجдан، محکوم بود ولی نمیتوانست خود را اصلاح نماید و برای راست هدایت کند در تیجه گاهی از فرط نامیدی به غضب در می‌آمد و حس بدینمی او نسبت پیشر تقویت می‌شد. و برای جبران محکومیت باطنی، خون پیگناهان را میریخت و درباریان را آزار می‌گرد و به بهانه‌های کودکانه آنها را بعس می‌انداخت.

خود دیورو هم از این خشم و تحریکات عصبی الیزابت مصون نبود و الیزابت اول نظر بینکه فکر می‌گرد را برت- دیورو سبب گردیده که وی من تکب گناه منفور مزبور شود گاهی خشم خود را روی او خالی مینمود و او را از دربار میراند ولی روز دیگر، با بی‌تائی چاپک سواران را از هر طرف دنبال او می‌فرستاد و وقتی می‌آمد به پرسچوان خلمت و درجه میداد. دیورو که نام رسمی اش کنست اسیکس بود نمیدانست که وی فرزند الیزابت می‌باشد و اگر براین امر وقف داشت هر کجا حاضر نمی‌شد که معشوق

او کردد زیرا بموازین اجتماعی و دینی احترام می‌گذاشت.

اما می‌فهمید که وی فقط معشوق‌الیزابت نیست زیرا یک معجوب عادی نمیتواند آنمه بازی کسیکه ملکه انگلستان است ناز کند.

هر سه ماه یکمرتبه کنت اسیکس صورتحساب و لغرجی‌های خود را بملکه ارائه میداد و کمتر اتفاق میافتد که بدھی او از بیست و پنج هزار لیره کمتر باشد معنداً الیزابت بدون اینکه دیورو را از خود برآورد آن قروض را می‌پرداخت.

کنت اسیکس از درباریها می‌شنید که الیزابت عادت ندارد بعشاق خود هدید بدهد و بر عکس در گذشته خیلی از آنها بول و هدایا می‌گرفت.

هر وقت که مرد جوان ابراز حیرت می‌گرد که چطور ملکه بدیگران بول نمیداد ولی باو آنمه بول میدهد درباریان نظرهایی معنی‌دار با هم مبادله می‌کردند و سکوت مینمودند.

آیا راست است که الیزابت اول این جوان را بچشم و لیمده خود میدید؟ و خیال داشت ویرا جانشین خود نماید؟

در جواب این پرسش می‌گوئیم که خود الیزابت بطور علنی، هر گز چیزی در این خصوص نگفت ولی اختیاراتی که باو میداد، و مزایایی که جهت‌وی در نظر می‌گرفت آشکار می‌گرد که بی میل نیست اور او لیمده خود بکند. مثلاً در مقالیس بارعام جوان مزبور کنار دست الیزابت اول مینیشتست و با او غذا صرف می‌گرد در صورتیکه تمام بزرگان مملکت می‌باشند و هیچکس را آن مرتبه و مقام نبود که با ملکه انگلستان صرف غذا نماید.

(الیزابت) اول در زمان جوانی زیبا نبود، ولی هر قدر پیرتر می‌شد ذشت تر می‌گردید و بخصوص قیافه‌ای مهیب پیدا کرد و درباریها وقتی اورا می‌بینند می‌ترسیدند. استخوانهای صورت پیرزن، مانند بیکان، زیر چون پوست، از طرفین صورتش بیرون زده بود، و روی صورت لکه‌های بزرک دیده می‌شد. در بلک چشمها ای اویک مژه بنظر نمیرسید و چون بلک هم نمیزد هر کس اورا میدید تصور می‌گرد یات اسکلت را می‌بیند.

کیمیا گران و اطبای یهودی بازی اینکه ویرا زیبا کنند خون جوانان دا وارد یدنش می‌گردند و شب تا صبح قطعات بزرک کوشت گاو، روی صورتش می‌گذاشتند و دواهای متعدد باو می‌خوارانیدند ولی هیچ دارو، و سیله‌ای نمیتوانست کراحت منظر اورا ازین بیرون و بست خشک و چروک خوزده‌اش را صاف کند.

الیزابت هرچه زیادتر بیر میشد بیشتر بر جان خود میترسید و شماره مستحقه‌ظین را زیادتر میکرد و با این که از توتون بغاایت نفرت داشت (اسیکس) معشوق و پسر او، در حضورش پیپ میکشید.

در دربار انگلستان کشیدن توتون نه فقط متدالوں نبود بلکه از این عادت، هبچکس در آنجا خبر نداشت و بهمین جهت یک روز که رالیک (والی) در حضور ملکه پیپ میکشید یکی از خدمه بتصور اینکه وی آتش گرفته و بهمین جهت دود از او متخاصد میشود یک سطل آب روی سر کش ریخت. اما (اسیکس) بدون محابا، در حضور ملکه و خارج از حضور او توتون میکشید و عده‌ای از جوانان که در همه چیز از (اسیکس) تقلید میکردند کشیدن توتون را هم ازاوس مرمشق گرفتند.

(اسیکس) فقط بکشیدن توتون در حضور ملکه اکتفا نکرد بلکه زن هم گرفت بدون اینکه الیزابت عجوزه بتواند از ازدواج او ممانعت کند ولی عداز ازدواج هر دفعه که با خبر میدادند که زوجه (اسیکس) بشورش خیانت میکنند و با مردی بیگانه آمیزش مینماید، الیزابت اول خوشقت میگردد.

آشنایان قدیمی الیزابت هم بتدریج برانز سال‌غوردنگی راه جهان دیگر را در پیش میگرفتند آنها چون از زمان جوانی (الیزابت) را دیده بودند نسبت بوی ابراز نفرت نمیکردند زیرا رؤیت آن زن برای آنها امری عادی شده بود اما جوانان نمیتوانستند دیدار آن پیرزن کریه‌المنظر را تحمل نمایند.

عاقبت (سیل) صدراعظم و مرد سیاسی و فادر الیزابت هم بعد از چهل و چهار سال خدمت و فادری جان سپرد و الیزابت از مرک او بسیار متأسف شد و چندروز در گوشه‌ای اعتکاف کرد و حاضر نشد کسی را ببیند. (اسیکس) برخلاف الیزابت از مرک (سیل) بسیار خوشقوت شد و ملکه را واداشت که با درجه مارشالی اعطاء کند و خود را حاضر نمود که بجای (سیل) صدراعظم انگلستان گردد ولی غافل از این بود که (سیل) پسر جوانی دارد که راه را براو می‌بندد.

فرزند (سیل) بایسیل دوم جوانی بود مانند پدر باهوش ولی تا کنیکن که برای جلب اعتماد الیزابت بکار برد باتا کنیکن پدر فرق داشت.

پدرش بطوطه‌یکه در آغاز این سرگذشت گفتیم مدت چهل و چهار سال حاضر نشد که با الیزابت دارای روابط عاشقانه گردد که میادا برانز

بوالهوسی آن زن مقام و مرتبه خودرا ازدست بدهد .
اما پسر جوان او در یافت که الیزابت چون پیر شده نمیتواند یک جوان
ذینارا بسهولت ازدست بدهد زیرا عاشقی دیگر برای او بیدا نمیشود .
لذا در همه‌جا و بویه در تقاطعی که میدانست (الیزابت) جاسوس دارد ،
بطرزی جدی خود را عاشق ملکه قلمداد کرد و خدعاً را بجای رسانید که
در محافل انس ، در حضور جوانانی که همسن وهم پیاله او بودند از عشق
ملکه گریه میکرد .

ابن ابرا از تمايل از طرف یک جوان زیبا و با اسم و رسم و ترو تمدن که
دخلتران جوان آرزومند بودند شوهری چون او داشته باشدند خلی در ملکه
نانیر کرد و اورا که از زندگی نامید بود امیدوار نمود و حس خودخواهی
ملکه سالخورده انگلستان را تسکین داد .

هر روز صبح سیل دوم ، در خوابگاه الیزابت اول حضور بهم میرسانید
تا (دیده را بامشاهده جمال ملکه‌ای که از خورشید درخشش‌تر است) روشن
کند و از عقل و اطلاعات عمیق او کمک بگیرد .

در این جلسات سیل دوم بامهارت از (اسیکس) بدگوشی میکرد
و هر روز یک خشت از زیر پای او بیرون میکشد تا اینکه بتواند روزی کاخ
سعادت را بر سر آن جوان ویران کند .

ملکه انگلستان که عاشقی جدید و صمیمی ، یافته بود فرصلت را غنیمت
شمرد که (اسیکس) را ازسر ، باز کنندخاصه آنکه پیوسته از معاشره با آن
جوان نزد و جدان خود مخصوصیت داشت و میدانست آمیزش او با (اسیکس)
بمناسب اینکه پرسش میباشد از بزرگترین گناهان کبیره است .

یکمرتبه دیگر (اسیکس) یک صورت حساب طولانی برای ملکه
فرستاد که حواله بدهد وجه آنرا پردازند و حواله مزبور میباشد از
طرف سیل دوم پرداخته شود .

همینکه چشم ملکه بصورت حساب افتاد آنرا یک طرف پرتاب کرد
و کفت این (مردک) بالاخره مرا ورشکست خواهد کرد و لغرجی های او
در سه ماه زیادتر از هزینه دربار من دریکسال میباشد .

سیل دوم گفت علی‌حضرت ، عالی‌جناب کنت (اسیکس) جوانی بسیار
لایق و فعال میباشد و لغرجی او فقط ناشی از بیکاری است زیرا این جوان
با کفایت محیط دربار را برای بجولان درآوردن فعالیت خوبش کوچک
می‌بیند و ناچار ، از فرط کسالت ، متوجه به تغیر میشود و حیف است که

استعدادهای جالب توجه این جوان بنفع امپراطوری انگلستان، و ناج و تخت مورد استفاده قرار نگیرد.

آنقدر این اظهارات قرین بدلسوزی و صدمیت بود که ذنی تجربه آموخته و کهنه کار مثل الیزابت فریب خورد و تصور نمود سیل دوم را ری طرفداری از (اسیکس) این حرف را میزند.

وچون خود وی بهانه‌ای میجست که بتواند (اسیکس) را از دربار دور نماید گفت آیا تصور میکنید که وجود این شخص در ایرلاند مفید واقع شود.

سیل دوم که میعواست (اسیکس) را از لندن دور کند گفت علیاًحضرتاً در خارج از معیط دربار، که برای این جوان کوچک است، وی در هر کشور که باشد خواهد توانست عهده دار خدماتی بزرگ بشود. الیزابت گفت بسیار خوب حال که شما این قدر اورا دوست میدارید ماهم اورا به ایرلاند میفرستیم.

در کشور ایرلاند اتری است که هر گز بنفع مأمورین عالی مقام انگلیسی نبوده و هر صاحب منصب عالی‌تر به که با ایرلاند رفت با بدنامی یا مغضوبیت مراجعت کرد.

!(اسیکس) جوان هم بعد از رفاقت با نکشور، گرفتار سرنوشت شوم سایر مأمورین عالی مقام انگلیسی گردید و دونفر از جاسوسان (سیل) دوم، روزوشب اورا تعقیب میکردند و اعمال روزانه اورا باطلاع سیل می‌سانیدند و او از مجرای وزارت امور خارجه، یعنی مؤسسه‌ای که در انگلستان عهده‌دار کارهای کنونی وزارت امور خارجه بود، را پورت‌های مزبور را بملکه تسليم میکرد.

ملکه از روی راپورتهای مزبور میفهمید که (اسیکس) در ایرلاند یک حرمخانه تشکیل داده و چند نفر از کنیزان مشرق زمین را در آنجا جمع آوری کرده و هر روز مسابقه‌های بوکس و چمان بازی راه میاندازد و کاهی خود با پهلوانان بوکس بازی میکند.

ملکه ازوصول این راپورتهای خشیکین میشد و میگفت من این شخص را فرستادم که پادشاه یاغی ایرلاند را مغلوب و مطیع نماید نه ایشکه بساط عیش و تفریح بگستراند.

بعد وعده سه‌ماهه پرداخت صورت حساب (اسیکس) فرار سید و ملکه الیزابت اول پرداخت صورت حساب را بتأخیر انداخت و طلبکارها، مرتب

نامه به اسیکس مینوشتند و طلب خودرا میخواستند و اسیکس برای نوبت دوم و سوم به ملکه مراجعت کرد و جواب نشید و یک روز خشمگین، در حضور اطرافیان گفت ملکه ما گوش شنوا ندارد و در این سن، نباید هم از قتل سامعه او حیرت کرد.

سیمیل دوم این گزارش را ز مجرای وزارت امورخارجه باین مضمون باطلاع ملکه رسانید.

اسیکس گفت که این پیروزی از فرط سالخوردگی کرشده و نباید هم حیرت کرد زیرا وقتی انسان این اندازه پیرشد، کروهم ابله میشود. الیزابت اول وقتی این را بورت را دریافت کرد، از فرط خشمفریاد زد و را بورت را پاره نمود و دور ریخت و به سیمیل دوم گفت فوراً بنویسید که این شخص مراجعت کند.

دوستان اسیکس بوی اطلاع دادند که ملکه نسبت باو خیلی خشمگین شده و بهتر این است که وقتی مراجعت کرد نسبت به ملکه اظهار انتقاد نماید و او را از خشم فرود بیاورد.

اسیکس وقتی حکم احضار خود را دریافت کرد و دید که مأموریت او ناتمام ماند به تصور اینکه میتواند در دم رفتن، خدمتی بزرگ به الیزابت بکند و سیله ملاقات خود را با پادشاه (ایرلند) فراهم نمود و با او مذاکره کرد که وی خود را نسبت به الیزابت مطیع بخراج بدهد و موافقت کند که یک حکمران انگلیسی، بدون داشتن اختیارات عملی و بنماینده‌گی الیزابت در ایرلند حضور داشته باشد.

سیمیل دوم از این ملاقات خیلی استفاده کرد و گزارشی برای الیزابت از مجرای وزارت امورخارجه فرستاد مبنی بر اینکه اسیکس در ایرلند، مبادرت بتوطنه کرده، و علی رغم امر الیزابت بجای این که مراجعت کند با یاغی دولت و شاه، ملاقات و تبانی نموده، و منظورش این است که با تفاق پادشاه ایرلند، الیزابت را از سلطنت خلع کند و شاید اورا بقتل بر ساند.

الیزابت که در دوره پیری بطوری که گفتیم خیلی از سوء قصد میترسید، از وصول این گزارش طوری وحشت نمود که دو هنگ از سر بازان خود را از ولایات بر کثر احضار و آنها را مستحفظ کاخ سلطنتی کرد و در همان اوقات یک شب، صاحب منصب کشیک وی یک صندلی راحتی را با پانزده ضربت شمشیر درید چون این توهمند برای الیزابت پیش آمد که قاتلی در اطاقش کمین کرده و قصد دارد او را به قتل برساند و صندلی

راحتی را بعای قاتل گرفت.

بالاخره (اسیکس) مراجعت کرد و وارد لندن شد و چون در گذشته بدون کسب اجازه وارد اطاق الیزابت میگردید سرزده وارد اطاق او شد و از قضاور و دشمنان مصادف با موقعی گردید که الیزابت باسری طاس و بدون مو، مقابله آینه قرار گرفته، میخواست کیسوی عاریه اش را بر سر بگذارد. ملکه از اینکه در آن حال غافل کیر شده بسیار خجالت کشید و خشمگین شد و بدون اینکه حاضر بشنیدن گزارش و توضیحات (اسیکس) باشد صاحب منصب کشیک گارد سلطنتی را طلبید و با او گفت (اسیکس) تادستور ثانوی باید در منزل خود تحت نظر باشد.

(اسیکس) اگر بعد از جلس نظر، مرتكب اشتباه نمیشد بر اثر مرور زمان ممکن بود که فراموش شود و ملکه از غضب فرود بیاید ولی در صدد برآمد که سیل دوم را که صدر اعظم بود و آنهانی که اطراف منظور (اسیکس) فقط مخالفت با سیل دوم بود و آنهانی که اطراف (اسیکس) را گرفته بودند و بطرف کاخ سلطنتی میآمدند مرتب بانک بر میآوردند زنده باد ملکه مرد باد صدر اعظم.

ولی چون ملکه از (اسیکس) نفرت داشت بسر بازان خود امر کرد که جلوی اورا بگیرند و ویرا دستگیر کنند و سر بازان به (اسیکس) و اطرافیانش حملهور گردیدند و آنهارا متفرق گردند و جوان، بخانه خود پناه برد و سه روز در آن خانه مقاومت نمود ولی در بیان روز سوم وی را دستگیر گردند و در زندان جا دادند.

از بخت بد (اسیکس) در همان روز که اوی دستگیر شد ملکه دچار کسالت گردید، و حوصله نداشت که با صدر اعظم صحبت کند و سیل دوم در آن حال ازاو پرسید علیما حضرتا آیا کدت دو (اسیکس) باید محاکمه و محکوم بشود یا نه؟

الیزابت گفت بلی و صدر اعظم از یم آنکه ملکه بعد از بهبودی تغییر عقیده بدهد باعجله (اسیکس) را بدادگاه تسلیم کرد.

(اسیکس) باحال آرام وارد دادگاه شد ولی بمحض اینکه چشمش بقضات افتاد رنگ از رویش پرید زیرا دید که (فرنسیس-بیکون) برادر او که مانند وی حرام زاده میباشد جزو قضات است و (بیکون) موافق کرده بود که مثل سایر قضات، حکم اعدام برادر خود را صادر نماید. رقتی قضات محکومیت (اسیکس) را باوابlag کردند و وی از دادگاه

خارج گردید گفت دنیائی که در آن برادر حکم قتل برادر را صادر کند
قابل این نیست که انسان برای ترک آن یک قطره اشک بربزد .
با همان سرعت که جوان مزبور را محکوم کردند حکم اعدام اورانیز
بموقع اجر اگذاشتند و روز پیست و بنجم ماه فوریه سال ۱۷۰ (هرارو شصده بیک)
میلادی (اسیکس) که سی و سه سال داشت در سیاستگاه بضرب تبر اعدام گردید .
روز بعد حال ملکه خوب شد و صدراعظم هنگام شرفیابی گفت علیا
حضرت تا تمام دشمنان علیها حضرت بهمین ترتیب زندگی را بدرود میگویند .
ملکه که (اسیکس) را فراموش کرده بود گفت منظور تان چیست ؟
صدراعظم گفت علیها حضرت (اسیکس) که قصد جان علیها حضرت را داشت
کفاره اعمال خود را پس داد .

الیزابت شروع بکریه کرد ولی درباریها از گریه او متاثر نشدند
چون اورا به چشم یک عفریته خو نفوذ اروش هوت پرست مینگریستند و آرزوی
مرک او را میگردند .

چون (اسیکس) بین درباریهای بی طرف ، یعنی آن طبقه از درباریان
که اورا رقیب خود نمیدیدند مجبو بیتداشت و مردم هم وی را دوست میداشتند .
اولین مرتبه که الیزابت بصدای مرک (اسیکس) از کاخ سلطنتی خارج
شد مورد تظاهرات نفرت انگیز مردم قرار گرفت و فرمید که نفرت مردم
ازوی ناشی از این است که اورا قاتل (اسیکس) میداند در بازگشت بکاخ
سلطنتی ، کتاب خوان خود را خواست و گفت قدری کتاب بخوانید شاید
متاثری که امروز از مشاهده مردم بمن دست داد فراموش شود ولی هرچه او
خواند (الیزابت) نپسندید و اورا مرخص کرد و گفت دلنق که مرا بگویند یا نه .
دلنق ملکه ، مردی کوتاه قد بود که گوش های طولانی شبیه
بدراز گوش داشت ولی هر قدر که دلنق مزبور حرکات مضجعک کرد نتوانست
الیزابت را بخنداند و ملکه اورا هم مرخص نمود و آئینه خود را بدست
گرفت و گفت و ... چقدر من ذشت هستم .

و آنوقت ناسرانی دیگیک ، از آن نوع ناسرانها که وقتی طفل بود
از زبان خدمه اصطبل میشنید بر زبان آورد بطوری که خدمه او از آن کلام
ذشت ، ازدهان ملکه انگلستان ، برخود لرزیدند .

از آن پس ضغفی زیاد بر مراجع الیزابت چیره گردید بطوری که روزها
تظاهر نمیتوانست از بستر خارج شود و وقتی جلسه شورای دولتی باحضور
صدراعظم درخوابکاه او تشکیل میشد چرت میزد .

صدراعظم که میدانست بایان سلطنت وزندگی الیزابت نزدیک است خود را بجانشین احتمالی او (جاك استوارت) نزدیک کرد و طوری به الیزابت بی اعتنای مینمود که وقتی احضار میشد بکاخ سلطنتی نمیآمد. در آغاز ماه مارس ۱۶۰۳ (هراروش شصده و سه) میلادی الیزابت بحال اغماء افتاد و همه تصور کردند که وی فوت کرده اما بحال آمد ولی بعد از چند روز دچار ارتعاش شد و دیگر توانست حرف بزند. تخت خواب اورا کنار پنجه قراردادند که هوا باو بخورد و از آنوقت تا ده روز الیزابت روی تخت خواب افتاده، قادرت حرکت و حرف زدن نداشت و وقتی نفس میکشید، هوا با صدای شبیه به صفير ازدهاش خارج میگردید.

صبح روز ۲۴ ماه مارس، پزشک درباری که بالای پر الیزابت ایستاده بود و بضم اورا در دست داشت یکی از خدمه را صدازدو گفت فوراً بصدراعظم اطلاع بدهید که بیاید وقتی سیل آمد پزشک اورا از اطاق خارج کرد و گفت ملکه همین امروز زندگی را وداع خواهد کرد و اگر با او کاری داوید انجام بدھید. سیل، عقب اسقف کلیساي (کنتر بوری) فرستاد و در حضور وی چند مرتبه از الیزابت پرسید آیا حاضر هستید که (جاك-استوارت) را جانشین رسمی خود بدانید؟

الیزابت گرچه نمیتوانست جواب بدهد اما بالشاره چشم قادر بود نظریه مشتبه یامنی خود را ابراز نماید معمندا تا آخرین لحظه که وارد مرحله ازعج کردید ابرازی نکرد و بدون تعیین جانشین اذاین جهان رفت. همان روز، یک طفل که چهار سال و نیم از عمرش میگذشت بنام (اولیویه- کرومول) باطرافیان خود گفت من پادشاه خواهم شد. این طفل همان کرومول معروف است که روی کار آمدن اورانگلستان نتیجه ظلم و استبداد الیزابت میباشد و بطوری که در طفویلت گفت پادشاه واقعی انگلستان گردید.

پایان کتاب

تصحیح - در چند نقطه از این کتاب، هنگام چاپ، کلمه انگلیسی مبدل به (انگلیس) شده دو صورتی که مسلم است که وقتی این کلمه در حال صفت نسبی قرار گرفت باید یا نسبت با آن افزوده شود ولذا باید گفت بارچه انگلیسی (نه بارچه انگلیس) و اخلاق انگلیسی (نه اخلاق انگلیس) (متترجم)